



پیشنهاد مطالعه برای

مسافران راهیان نور

سم پر اے علیہ السلام

فهرست

امام خمینی

- تبیین شخصیت امام خمینی رحمه الله در پرتو قرآن ۵
- ده کار بزرگی که امام خمینی رحمه الله انجام داد ۱۲
- ضرورت بازخوانی و تدبر در وصیتنامه امام خمینی رحمه الله ۱۷
- شاخص های خط امام خمینی رحمه الله ۲۴

دفاع مقدس

- دلایل ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر ۳۴
- دوران دفاع مقدس، دوره ذخیره نیروی محرکه تاریخ و الهام بخش امت ها ۳۶
- جنگ را چه کسی به وجود آورد، چرا به وجود آورد، و چه شد که موفق نشد؟ ۴۱
- تا آن جا که می توانیم، باید آثار جنگ را کشف و حفظ کنیم ۴۴
- تأثیر ایمان و معنویت در پیروزی های دفاع مقدس ۴۷
- عوامل پیروزی در عملیات بیت المقدس ۵۰
- احساس عزت، استقلال و خودباوری ملی، برکات جنگ برای امروز و فردا ۵۳
- بازخوانی معجزه فتح خرمشهر ۵۷
- جوانان مقطع حساس و پرافتخار دفاع مقدس را فراموش نکنند ۶۲
- شیرزنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است! ۶۵

ایثار و شهادت

- امروز باید راه شهدا را ادامه دهیم ۶۷
- دو موضع گیری و حرکت زیبا از شهیدان درمقابل خدا و دشمنان خدا ۶۹

• نگاه از ابعاد مختلف به پدیده شهادت _____ ۷۲

• شهادت، نعمت و هدیه ای که خداوند آسان به کسی نمی‌دهد _____ ۷۵

دانشجوی تراز انقلاب اسلامی

• زندگی امروزمان را در جهت حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بسازیم _____ ۷۸

• تقوا بزرگترین سرمایه دوران جوانی _____ ۸۲

• عمل به تکلیف نشانه دانشجوی با تقوا _____ ۸۷

• فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی باید چمران‌ها باشند _____ ۹۴

خاطرات

• حیف است جوانان ما، بچه‌های ما و نسل نوحاسته، اینها را ندانند _____ ۹۹

• دانش نظامی و نیروی ایمان؛ عوامل پیروزی در عملیات بیت‌المقدس _____ ۱۰۰

• واکنش امام خمینی (ره) در مقابل کمبود امکانات نیرو هوایی در جنگ _____ ۱۰۱

• نوشتن خطاهای روزانه توسط شهید باقری _____ ۱۰۴

تبیین شخصیت امام خمینی رحمه الله در پرتو قرآن

۱۳۶۸/۰۴/۲۳

پیام به ملت شریف ایران در چهلمین روز ارتحال امام خمینی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه و يدخلهم جنّات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئك حزب الله الا انّ حزب الله هم المفلحون (۱)

اکنون چهل روز از مصیبت بزرگ جهان اسلام می‌گذرد. چهل روز است که امام ما - روح خدا و نفس مزکی - احرام پوشیده، به میقات رفته و در بحر وحدانیت حق، مأوی گرفته و بزم ملکوتیان را به حضور خود آراسته است.

چهل روز است که آن پدر مهربان و معلم دلسوز و قافله‌سالار آگاه، فرزندان و مریدان و رهروان را تنها گذاشته و چون جان شیرین، پیکر امت اسلامی را ترک گفته است. امت اسلامی در همه جای جهان، چهل روز است که سرود غم می‌سراید و از این فقدان بزرگ می‌نالد.

ملت ایران، همچون صاحب‌عزای داغداری که سوز مصیبت هرچند تا مغز استخوان او اثر می‌کند، اما او را از وظایف بزرگش غافل نمی‌سازد. در این چهل روز، سوخت و گریست و ناله زد؛ اما گردن افراشته و چهره‌ی امیدوار و دست و بازوی توانا و اراده‌ی پولادین خود را نیز نشان داد و دوست و دشمن را به تحسین و ادبار ساخت.

این ملت باوفا و سرشار از صدق و صفا، با همه‌ی وجود از امام خود تجلیل کرد، و با همه‌ی توان به عزاداری او کمر بست، و با هزاران بیان در فراق او شکوه سر کرد. اما با این همه، هنوز هیچ بیانی نتوانسته عظمت امام و عظمت حادثه‌ی فقدان او را باز گوید، و هنوز هیچ زبان گویایی نتوانسته مرثیه‌ی او را بسراید.

پیش از این، در هر مصیبتی ما به او پناه می‌بردیم، و او وزن و مقدار آن را در بیان خود به ما می‌فهماند، و هم او ما را تسلا می‌داد: شهادت مطهری، درگذشت طالقانی، شهادت شهدای محراب، فاجعه‌ی هفتم تیر و هشتم شهریور، و پیش از آنها، پانزده خرداد و هفده شهریور و دیگر مصایب ... ؛ اما امروز کجاست آن میزان عظیم، که وزن و مقدار این مصیبت را بسنجد، و کیست آن دریادلی که جویبارهای خروشان و آشفته‌ی ما را در سینه‌ی پُر عمق خود، به سکینه و اطمینان نایل سازد؟ مگر به حضرت بقیة الله (ارواحنا فاده) ملتجی شویم و به او تسلیت گوئیم و از او تسلا جوئیم.

برای تبیین شخصیت اماممان - آن انسان والا و آن مسلمان وارسته - بهتر از آن نیست که به قرآن پناه ببریم و او را در لابلای آیه‌های هدایتگر آن، که به توصیف بندگان صالح خدا پرداخته است، باز جوئیم:

او با جهاد و هجرت که مؤمنان را در حیطه‌ی ولایت الهی قرار می‌دهد، مصداق: «انّ الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله» (۲) شد. او با استقبال از خطر و جان برکف گرفتن در راه خدا، در زمره‌ی کسانی درآمد که ستایش الهی: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (۳) در وصف آنان سروده شده است. او با قیام تاریخیش در راه خدا و تلاش بی‌نظیرش برای اقامه‌ی قسط و عدل و نجات مستضعفان از ظلم و تبعیض، پاسخی افتخار انگیز به ندای: «کنونوا

قَوَّامِينَ لِلَّهِ» (۴) و «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (۵) داد. او خشم و برائت نسبت به مشرکین و کفار عنود، و عطف و مودت نسبت به مسلمانان سراسر جهان را مصداق کاملی از: «اَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (۶) ساخت. او با مناجات و تهجد و تضرع مخلصانه، در سلک: «عَسَىٰ اَنْ يَّيْتُكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۷) درآمد. او آمر به معروف و ناهی از منکر و مجاهد فی سبیل الله بود. او با قطع هر پیوندی که با پیوند محبت حق و فناء در حق ناسازگار بود، مصداق: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ اُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ اِلا اَنْ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۸) گردید.

او با عمری که روزها و ساعتها و لحظه‌هایش با مراقبه و محاسبه سپری می‌شد، صدها آیهی قرآن را که در توصیف مخلصین و متقین و صالحین است، مجسم و عینی ساخت. او قرآن را نه فقط در محیط زندگی جامعه و با تشکیل جامعهی اسلامی، بلکه در نفس خود و زندگی خود تحقق بخشید.

او، آن روح الله بود که با عصا و ید بیضای موسوی و بیان و فرقان مصطفوی، به نجات مظلومان کمر بست؛ تخت فرعونهای زمان را لرزاند و دل مستضعفان را به نور امید روشن ساخت. او به انسانها کرامت، و به مؤمنان عزت، و به مسلمانان قوت و شوکت، و به دنیای مادی و بی‌روح معنویت، و به جهان اسلام حرکت، و به مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله شهامت و شهادت داد.

او تنها را شکست و باورهای شرک‌آلود را زدود. او به همه فهماند که انسان کامل شدن، علی‌وار زیستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن، افسانه نیست. او به ملت‌ها نیز فهماند که قوی شدن و بند اسارت گسستن و پنجه در پنجه‌ی سلطه‌گران انداختن، ممکن است. لمعات قرب حق را صاحبان بصیرت در چهره‌ی منور او دیدند و طعم برّ الهی را که در حیات و ممات بر او می‌بارید، همه چشیدند. دعای او مستجاب شد که می‌گفت: «الهی لم یزل برک علیّ آیام حیاتی، فلا تقطع برک عنّی فی مماتی» (۹).

با رحلت خود، انقلابی دیگر برپا کرد. ... ده میلیون دل بی‌قرار را بر جنازه‌ی خود گرد آورد و صدها میلیون را در سراسر جهان در غم خود عزادار کرد. همان‌طور که در زندگیش تخته‌های فرعونی را لرزانده بود، با مرگ خود نیز خواب و خیال باطل را از چشم دشمنان ربود.

از این پس دنیا شاهد شکوفایی روزافزون خمینی کبیر خواهد بود. نهالی که او نشانده و بذری که او پاشیده، همان کلمه‌ی طیبیه‌ی است که: «اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تَوْتَى اَكْلُهَا كُلَّ حِينٍ بَاذِنٌ رَّبِّهَا» (۱۰).

باری، خمینی عزیز ما را کیست که شناسد؟ و کیست که بشایستگی بشناسد؟ الفاظ من را تحمل آن نیست که آن حقیقت فاخر و آن گوهر نفیس را در خود بگنجاند، و قلم قاصر این‌جانب ناتوان‌تر از آن است که سودای ترسیم آن چهره‌ی ملکوتی را بیروrand. بهتر آن‌که عنان قلم در کشم و یک بار دیگر این مصیبت بزرگ و جانکاه و این غم فراموش‌نشدنی را به حضرت بقیه‌الله (ارواح‌التراب‌مقدمه‌الفداء) و بیت معظم ایشان، مخصوصاً به یادگار عزیز و یگانه و نور چشم اعزّ ایشان - جناب حجة‌الاسلام آقای حاج سید احمد آقا - و به خانواده‌های شهدا و اسرا و جانبازان و مفقودین و به عموم ملت ایران و به امت بزرگ اسلامی تسلیت عرض کنم و تذکراً اموری را به عرض ملت عزیز برسانم:

۱) قلم و بیان این‌جانب قاصر از آن است که از عموم ملت به خاطر عزاداری مخلصانه و فداکارانه‌شان در طول چهل روز عزای عمومی، تشکر کنم. شما ملت بزرگ ایران، درس وفاداری جاودانه‌یی را در تاریخ به ثبت رساندید و اوج اخلاص و صفایی را که از امت قدردانی نسبت به امام و مصلح و منجی بزرگی انتظار می‌رود، نشان دادید. شما به دوستان جمهوری

اسلامی امید بخشیدید و در کام دشمنان، شرنگ یأس و تلخکامی ریختید. شما پایه‌های حکومت اسلامی را مستحکم ساختید و دل بدخواهان را لرزاندید. شما ملائکه الله را به ستایش ایمان و اخلاص خود واداشتید و جان پلید شیاطین را آماج شهاب اراده‌ی قهرآمیز خود قرار دادید. رحمت الهی و رضای ولی الله الاعظم (ارواحناfade) و دعای ملکوتی امام عزیزمان شامل حال شما باد.

۲) پایان یافتن عزای رسمی، به معنای پایان یافتن درد و داغ ملت ایران در این سوگ بزرگ نیست. یاد جاودانه‌ی امام کبیر ما، هم با خاطره‌های شیرین حیات بابرکت او، و هم با غم فقدان تسلا ناپذیر او، همواره همراه خواهد بود. با این همه، من با تشکر مجدد و با تبریک عید سعید قربان که خاطره‌ی غم‌انگیز محرومیت از حج را بار دیگر زنده می‌سازد و فریاد ملت ما در برائت از کفار مستکبر و عمال مرتجع آنان را رساتر می‌سازد، از عموم ملت ایران می‌خواهم که رخت عزا از تن برکنده و جامه‌ی کار و تلاش و جد و جهد به تن کنند و با توان و نیروی جدیدی که تجسم لطف خدا بر امام ما در ممات اوست، به سمت هدفهای او پیش روند. حرکت به سمت هدفهای امام و انقلاب و تأمین عمران و آبادی و عدالت اجتماعی و حفظ مواضع انقلابی و ساختن کشوری نمونه، کار و تلاش و جد و جهد می‌طلبد.

امام ما بر مصیبت‌ها فایق می‌آمد و در همه حال و حتی در سنین کهولت، از کار و تلاش دست نمی‌کشید. غلبه بر مشکلات و شکست دادن توطئه‌ی دشمنان، تنها با حرکت دسته‌جمعی مردم و همکاری آنان با مسؤولان کشور و حضور قوی و پرنشاط آنان در صحنه، میسر خواهد شد.

شما ملت عزیز، این همه را در طول ده سال و نیم پس از پیروزی انقلاب تأمین کرده‌اید و از این پس بیش از گذشته باید تأمین کنید. دست خدا با شما و دعای ولی عصر (ارواحناfade) بدرقه‌ی راهتان باد.

۳) مصیبت فقدان امام عزیزمان دل‌ها را گداخت و بسی غشها و ناخالصیها را سوزاند؛ جانها را به هم نزدیک، و یخهای کدورت و حصارهای دوگانگی را ذوب کرد و وحدت کلمه‌یی بی‌نظیر به وجود آورد. وظیفه‌ی یکایک آحاد ملت، مخصوصاً گویندگان و نویسندگان، بالاخص کسانی که از تربیونهای عمومی استفاده می‌کنند، آن است که ضمن تجلیل از این وحدت عمومی، همگان را به پاسداری از آن تشویق کنند.

وحدت عمومی، به معنای گرد آمدن صاحبان سلیقه‌ها و روشهای گوناگون بر گرد محور اسلام، خط امام و ولایت فقیه است. این، همان اعتصام به «حبل الله» است که عموم مسلمین بدان مکلف گشته‌اند؛ و این، آن اسم اعظمی است که همه‌ی گرهمها را باز، و همه‌ی موانع را برطرف، و همه‌ی شیاطین را مغلوب می‌کند.

اعمال و گفتار تفرقه‌انگیز و دلسردکننده از هر کسی صادر شود، خیانت به امام و اسلام است. از حضرات نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، ائمه‌ی محترم جمعه، گویندگان مذهبی و رسانه‌های عمومی تقاضا می‌کنم همگان را به این وظیفه‌ی انقلابی توجه دهند؛ و البته ضمانت اصلی برای این کار، آحاد مردم حزب الله‌اند که با مشاهده‌ی تخلف از این وظیفه‌ی الهی، موظف به نهی از منکر و اعراض از متخلفین می‌باشند.

۴) در آستانه‌ی همه‌پرسی قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری، از عموم ملت تقاضا می‌کنم که با شرکت در این دو امر، یک بار دیگر مشتی محکم بر دهان یاهوگویان و بدخواهان بزنند و دشمن را مأیوس کنند. انتخاب فرد اصلاح و دارای تقوا و تدبیر برای مقام مهم ریاست جمهوری - که در قانون اساسی جدید، دارای اختیارات وسیع در اداره‌ی کشور است - وظیفه‌ی شرعی و عقلی و انقلابی است، و کوتاهی در این امر یا در حضور در پای صندوقهای رأی، خسارتهای جبران ناپذیری

به بار خواهد آورد. حضور شما، پایه‌های انقلاب را محکم می‌کند و به مدیران آینده‌ی کشور، جرأت و قدرت کار می‌بخشد و آینده را تضمین می‌کند.

این‌جانب، به خواست خداوند در روز ششم مرداد ماه به پای صندوق خواهم رفت و به اصلاحات قانون اساسی و به ریاست جمهوری رأی خواهم داد و از عموم ملت عزیز نیز انتظار دارم چنین کنند.

۵) شاعیر اسلامی و مساجد و نمازهای جمعه و عزاداریها، از جمله عواملی است که در پیروزی انقلاب و تداوم آن، نقش تعیین‌کننده‌ی داشته است. ملت‌های مسلمان اکنون در همه جای عالم، با بهره‌گیری از تجربه‌ی ملت ایران، به مساجد و شاعیر دینی اهتمام خاصی نشان می‌دهند. نهضت فلسطین و بسی نهضت‌های دیگر، امروزه از مساجد و نمازهای جمعه و جماعت، نیرو و توان می‌گیرد. سزاوار است که ملت عزیز ایران، نقش این شاعیر را همواره به یاد داشته باشد.

این‌جانب همه‌ی مردم - بخصوص جوانان - را به پُر کردن مساجد و حضور در نمازهای جمعه و جماعت و گرم نگهداشتن مراسم عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی(ع) توصیه می‌کنم. البته روح و مضمون حقیقی این شاعیر و مراسم باید به طور شایسته حفظ شود و معنویت و توجه و فراگیری بر آن حاکم باشد. حضرات ائمه‌ی محترم جمعه و جماعات و گویندگان مذهبی نیز تا سرحد امکان باید برای پُر بار کردن و محتوا بخشیدن به این مراسم تلاش کنند و این کانون‌های معنویت و صفا را گرم نگه‌دارند.

۶) در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشوری نمونه که در آن، رفاه مادی همراه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان انقلابی، با برخورداری از ارزش‌های اخلاقی اسلام تأمین شود. هریک از این چهار رکن اصلی، ضعیف یا مورد غفلت باشد، بقای انقلاب و عبور آن از مراحل گوناگون ممکن نخواهد شد.

رفاه مادی، به معنای ترویج روحیه‌ی مصرف‌گرایی نیست - که خود، یکی از سوغات‌های شوم فرهنگ غرب است - بلکه بدین معنی است که کشور از نظر آبادی و عمران، استخراج معادن و استفاده از منابع طبیعی، تأمین سلامت و بهداشت جامعه، رونق اقتصادی و رواج تولید و تجارت، با تکیه بر استعداد‌های ذاتی نیروهای انسانی خودی، به حد قابل قبول برسد و علم و فرهنگ و تحقیق و تجربه همگانی شود و نشانه‌های فقر و عقب‌افتادگی رخت ببرند.

عدالت اجتماعی، بدین معنی است که فاصله‌ی ژرف میان طبقات و برخورداریهای نابحق و محرومیت‌ها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئن‌ترین و وفادارترین مدافعان انقلابند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت، حرکتی جدی و صادقانه انجام می‌گیرد. با قوانین لازم و تأمین امنیت قضایی در کشور، بساط تجاوز و تعدی به حقوق مظلومان و دست‌اندازی به حیطة مشروع زندگی مردم جمع شود. همه‌کس احساس کند که در برابر ظلم و تعدی می‌تواند به ملجأ مطمئن پناه برد، و همه کس بداند که با کار و تلاش خود خواهد توانست زندگی مطلوبی فراهم آورد.

روحیه و آرمان انقلابی، بدین معنی است که میل به زندگی راحت و مرفه، جامعه و مسؤولان را به سازشکاری و تسلیم در برابر زورگویی قدرتهای جهانی و غفلت از توطئه‌ی استکبار و بی‌اعتنایی به پیام جهانی انقلاب نکشاند. آن روزی که خدای نخواستہ جمهوری اسلامی، رفاه و آبادی را هدف عمده‌ی خویش قرار داده و در این راه حاضر به چشم‌پوشی از آرمانهای انقلابی و جهانی و فراموشی از پیام جهانی انقلاب شود، روز انحطاط و زوال همه‌ی امیدها خواهد بود؛ و خدا چنین روزی را ان شاء الله هرگز نخواهد آورد. بی‌شک، ملت ایران برای دفاع از اسلام عزیز و استقلال ملی آماده است که همه چیز خود را فدا کند.

برخورداری از ارزشهای اخلاقی اسلام بدین معنی است که روح فضیلت و پرهیزکاری و وارستگی و بردباری و اجتناب از شهواتِ ممنوع و دوری از حرص و آز و دنیاطلبی و حق کشی و نامردمی و مال اندوزی و روی آوردن به خلوص و پاکی و پارسایی و دیگر خصلتهای اخلاقی در جامعه رواج یابد و به صورت ارزشهای اصلی به حساب آید.

بر این چهار ستون اصلی است که جامعه‌ی رو به رشد اسلامی شکل می‌گیرد و قوام و استحکام می‌یابد و استعدادها شکوفا و سرچشمه‌های نیکی و بهروری جوشان می‌شود و جامعه‌ی اسلامی الگوی جذابی برای همه‌ی ملتها می‌گردد.

۷) به همان اندازه که ملت ایران به ساختن و پرداختن کشور و جامعه‌ی خود مشتاق است، دشمنان از آن هراسان و نسبت به آن خشمگینند. آنها نیز می‌دانند که توفیق ملت ایران در بنای جامعه‌ی آباد و برخوردار از خیرات مادی و معنوی، مشوق دیگر ملتها به پیمودن راه این ملت بزرگ خواهد شد، و این به معنای خط بطلان کشیدن بر مطامع استعماری و استکباری قدرتهای جهانی است. این جاست که داستان طولانی و پُرماجرایی توطئه‌های استکبار در مقابله با جمهوری اسلامی آغاز می‌شود. جنگ تحمیلی، محاصره‌ی اقتصادی، دروغ‌پراکنی دایمی در رسانه‌های جهانی وابسته به استکبار و ارتجاع و صهیونیسم، حمایت از ضدانقلاب - از چپ افراطی تا راست افراطی، و منافقین روسپاه و امثال آن - همه به خاطر این بود که ملت انقلابی ما را از رسیدن به آن آینده‌ی روشن باز دارند.

در آینده نیز توطئه خواهد بود. اگرچه احتمال تهاجم نظامی بسیار ضعیف می‌نماید، اما توطئه‌های سیاسی و شایعه‌پراکنی و تلاش برای دلسرد کردن مردم و جنگ روانی و کارشکنیهای گوناگون، محتمل است. ملت ما باید کاملاً هشیار و بانشاط، هر توطئه‌ی را با قدرت و صلابت خود خنثی کند و بخصوص مراقب نفوذیهای دشمن و شایعه‌پراکنان و خناسان پنهان و آشکار باشد.

۸) شایسته است که قشرهای گوناگون جامعه، بویژه قشرهای حساس مؤثر، با دقت و تأمل، وظیفه‌ی خاصی را که در این برهه‌ی خاص برعهده‌ی آنان است، شناخته و با قصد قربت و به‌مثابه‌ی عبادتی بزرگ، آن را انجام دهند.

شایسته است که علمای اعلام و ائمه‌ی محترم جمعه و جماعت و خطباء و مبلغین، با نفوذ کلمه‌ی خود در اقشار مختلف، تقوا و توکل و صبر و مجاهدت را به مردم توصیه کرده، همگان را در برابر مکر و خدعه‌ی دشمنان هوشیار سازند و وظیفه‌ی اسلامی و انقلابی دفاع از جمهوری اسلامی را، همواره در یاد آنان زنده نگهدارند.

طلاب علوم دینی در کنار تحصیل و فراگیری فن اجتهاد و فقاہت - در همان گستره‌ی وسیعی که امام عالی‌قدرمان برای اجتهاد ترسیم می‌کرد - با تهذیب نفس و قدرت فهم سیاسی، در همه‌ی صحنه‌هایی که انقلاب نیاز به آنها دارد، حضور یافته، با زبان و عمل، وظایف خود را انجام دهند.

دانشجویان و دانش‌آموزان، فریضه‌ی آموزش علم را با کسب مهارت و تجربه توأم ساخته و چنان که شأن آنان است، به مثابه‌ی پیشاهنگ حرکت‌های انقلابی، در سمت هدف‌های والای اسلام و در مقابله با توطئه‌های استکبار جهانی و مثلث امریکا، صهیونیسم و ارتجاع، مجاهدتی جانانه کنند.

اساتید و مدیران مراکز آموزشی و تحقیقاتی، در کنار اهتمام بلیغ نسبت به ارتقای سطح دانش و پژوهش - که پایه‌ی اصلی رشد و توسعه‌ی کشور محسوب می‌گردد - بر اسلامی کردن محیط آموزش و زدودن آثار سوء فرهنگ وارداتی و تقویت

بنیه دینی و سیاسی دانشجویان و دانش‌آموزان - که امیدهای آینده‌ی کشورند - همت گمارند و با برنامه‌های ابتکاری و ضربتی، ریشه‌کن ساختن بی‌سوادی و گسترش دانش در سطح جامعه را، چون هدفی مقدس تعقیب کنند.

کشاورزان و روستاییان، کار خود را که اصلیت‌ترین پایه‌ی خودکفایی کشور است - یعنی تهیه و تأمین موادغذایی - قدر دانسته، افزایش محصول و بهبود کیفیت آن را هدف خود قرار دهند و وابستگی کشور به مواد غذایی وارداتی را به صفر برسانند.

کارگران و عناصر فنی، کیفیت صنعتی را تا آن‌جا که به دقت و دلسوزی در کار مربوط است، بالا برده، با روح ابتکار و اعتماد به نفس، نیاز کشور به محصولات و دانش فنی بیگانگان را کاهش دهند و پایه‌های صنعت اصیل و ملی را استوار سازند و موجب شوند که مصرف‌کنندگان به محصولات داخلی اطمینان و علاقه پیدا کنند. همچنین راه به سمت صنعت پیشرفته و پیچیده را باز کنند و نشان دهند که استعداد و ابتکار ایرانی قادر است کشور را - حتی در صنایع پیشرفته - از دیگران بی‌نیاز سازد.

کسبه و پیشه‌وران، امانت و قناعت را پیشه کنند؛ به سود کم اکتفا نمایند و از کسانی که به خاطر سودجویی، از روشهای غیراسلامی استفاده می‌کنند و بر مردم فشار وارد می‌سازند، بشدت تبری جسته و برای مقابله با آنان، در کنار دستگاههای دولتی و قضایی قرار گیرند.

هنرمندان، زبان رسای هنر را در خدمت انقلاب و اسلام - که عزیزترین سرمایه‌ی مردم است - به کار گیرند و این عطیه‌ی الهی را صرف تعالی افکار مردم کنند و هنر را از آمیزش با مظاهر زینبار فرهنگ بیگانه رها سازند. هنر را با حفظ تعالی آن به میان مردم برند و در ذهن و دل آنان وارد کنند و از شکل کالای تجملی و مخصوص گروهی خاص خارج سازند.

نویسندگان و گردانندگان مطبوعات، هدایت افکار جامعه و تلاش برای اعتلاء و ارتقای آن را وظیفه‌ی بزرگ خود دانسته، فضای ذهنی جامعه را با طرح مسایل مهم جهانی و داخلی و افشای خدعه‌های نظام سلطه‌ی بین‌المللی روشن سازند و امانت و صداقت معلمی دلسوز را، فریضه‌ی تخلف‌ناپذیر خود شمارند و از طرح موضوعات تفرقه‌انگیز یا دلسردکننده اجتناب ورزند.

ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - که بازوان مسلح ملت برای دفاع از انقلاب و حفظ مرزهای کشورند - آمادگیهای خود را از لحاظ آموزش، تجهیزات و سازماندهی و انضباط افزایش داده، همواره دو سازمان برادر و مکمل یکدیگر باشند؛ و بسیج مستضعفین که همیشه مورد تحسین و رضایت امام عزیزمان بود، زیر نظر و مدیریت سپاه، به استحکام تشکیلات و سازماندهی خود بیش از پیش اهتمام ورزد.

نهادهای انقلابی که از آغاز نقش مؤثری در حراست از دستاوردهای انقلاب داشته‌اند - چه آنها که در قالب سازمانها و تشکیلات تولیدی و خدماتی و تبلیغاتی خدمت می‌کنند، و چه انجمنهای اسلامی که در همه‌جا پرچمدار ارزشهای انقلابی می‌باشند - روحیه‌ی انقلابی را با نظم و انضباط دقیق و توأم با سعه‌ی صدر به کار گرفته، بدون تخطی از وظایف خود، راه و رسم دفاع از انقلاب را زنده نگهدارند.

مأموران و کارگزاران نظام - چه در قوه‌ی مجریه و چه در قوه‌ی قضاییه - خود را مظهر تدبیر و امانت و خدمتگزاری نظام بدانند و دلسوزانه و صادقانه، در خدمت به مردم بکوشند و با احترام مؤکد به قانون، نمونه‌های بارز درستکاری و خلوص را به مردم نشان دهند و بدانند که خدمت به این مردم فداکار، عبادتی بزرگ و افتخاری ابدی است.

۹) بانوان در پیروزی و تداوم انقلاب و در مقابله با حوادث بزرگ دوران دهساله، یکی از بارزترین و درخشانترین نقشها را داشته‌اند. امام فقید بزرگوار ما، با توجه به این نقش حساس بود که در ستایش زنان جمهوری اسلامی، بارها لب به سخن گشوده و یادگارهای ارزنده‌یی از قضاوت خود در این مورد برای نسلهای آینده به جای نهاده است.

به طور حتم، اگر بانوان کشور ما این حضور فداکارانه و مواج از آگاهی و اراده و ایثار را از خود نشان نمی‌دادند، سرنوشت انقلاب و جمهوری اسلامی چیز دیگری می‌بود و هرگز این توفیقات بزرگ تاریخی - نه در پیروزی انقلاب و نه در حوادث بعد از آن - به دست نمی‌آمد. نقش زنان در انقلاب، ثابت کرد که زن در سایه‌ی ایمان و آگاهی و به دور از منجلاب فساد که دنیای غرب برای او درست کرده است، می‌تواند نقش اول را در تحولات تاریخی و جهانی ایفا کند. ثابت کرد که افتخار و عظمت زن، در چیزهایی که دستهای آلوده‌ی صهیونیسم برای او در دنیای منحنی کنونی فراهم آورده، نیست؛ بلکه زن در سایه‌ی طهارت و عفت و احساس مسؤولیت است که می‌تواند دوشادوش مردان و در مواردی جلوتر از آنان، گام بردارد.

بانوان در نظام جمهوری اسلامی باید قدر عظمتی را که اسلام به آنان داده است، بدانند. دام مصرف‌زدگی را که سرمایه‌داران چپاولگر جهانی بر گرد زن امروز دنیا تنیده‌اند، کاملاً بدرند و ضدارزشهای فرهنگ غربی، مانند برهنگی و معاشرت بی‌بندوبار با مردان و آلودگی به انواع فسادها را که در کشورهای پیشرفته و غالب کشورهای عقب افتاده برزندگی زنان حاکم است، به چشم تحقیر و نفرت بنگرند و بدانند که امروز زن ایرانی که در صحنه‌های سیاست و کار و در میدانهای انقلاب با تقوا و پاکدامنی حضور دارد، برترین زنان دنیاست، و این را مردان و زنان منصف و حقیقین در همه جای جهان تصدیق می‌کنند.

۱۰) آخرین مطلب، درباره‌ی بازسازی است. این جانب به طور قاطع به ملت عزیز عرض می‌کنم که اهمیت بازسازی در امروز، کمتر از اهمیت جنگ در دوران هشت‌ساله‌ی گذشته نیست؛ و همان‌طور که همت و اراده و مشارکت مردم در جنگ دارای نقشی بزرگ و بسیار مؤثر بود، امروز نیز همکاری و حضور و مشارکت مردم می‌تواند نقش مهمی را در بازسازی ایفا کند. دشمنان در کار بازسازی نیز مانند جنگ کارشکنی و دشمنی خواهند کرد؛ اما اراده‌ی انقلابی مردم می‌تواند توطئه‌ی دشمنان را خنثی کند.

در بازسازی، حضور و شرکت فعال نیروهای انقلابی یقیناً خواهد توانست کارهای دشوار را آسان و مدتهای طولانی را به زمانهای کوتاه مبدل سازد. عشق و صمیمیت قادر به انجام کارهایی است که سرپنجه‌ی تدبیر گاه از انجام آن ناتوان است. شایسته است مسؤولان دولتی با سازماندهی نیروهای انقلابی و مردمی و جهت دادن به کار و سرمایه و ابتکار مردم، بازسازی را به مرحله‌ی تحقق برسانند و موانع را از سر راه مشارکت فکری و مالی و کاری مردم برطرف سازند.

در خاتمه، بار دیگر به مناسبت چهلمین روز ارتحال امام بزرگوار و عظیم‌الشان و پایان عزای عمومی چهل‌روزه، به ملت عزیز تسلیت عرض می‌کنم و توفیق و صبر و اجر برای همگان مسألت می‌نمایم. همچنین عید سعید قربان را به عموم ملت تبریک می‌گویم و ضمن تشکر از گروهها و آحاد مردم و مسؤولان و دستگاههای دولتی و نهادهای انقلابی که با پیامهای خود، نسبت به این جانب ابراز محبت و صمیمیت نموده‌اند، از همگان درخواست می‌کنم از ارسال پیام تسلیت و تبریک خودداری فرمایند و از روزنامه‌ها - ضمن تشکر - جداً می‌خواهم که از فردا پیام تسلیت و تبریک خطاب به این جانب را درج نمایند.

ده کار بزرگی که امام خمینی رحمه الله انجام داد

۱۳۶۸/۰۴/۲۳

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (خطبه اول)

امروز مایلیم در خطبه‌ی اول راجع به امامان صحبت کنم. درباره‌ی او خیلی حرف زده شد؛ اما به اعتقاد من هنوز زود است که تحلیل‌گرهای جهانی بتوانند امام بزرگوار را بدرستی بشناسند؛ شخصیت عظیمی که در طول تاریخ بعد از انبیا و اولیا، امثال او بسیار بندرت ظهور می‌کنند. آنها کارهای بزرگ انجام می‌دهند و مثل برق می‌درخشند و فضا را منور می‌کنند و می‌روند.

امام بزرگوار ما کارهای بزرگ متناسب با بزرگی خود انجام داد و من امروز بعضی از آنها را به یاد شما می‌آورم. یقیناً اگر تحلیل‌گرها و متفکران کارهای بزرگ امام امت را فهرست کنند، چند برابر آن چیزی خواهد شد که من امروز آنها را برمی‌شمارم.

اولین کار بزرگ او، احیای اسلام بود. دویست سال است که دستگاههای استعماری سعی کردند تا اسلام به دست فراموشی سپرده شود. یکی از نخست‌وزیرهای انگلیس در جمع سیاستمداران استعماری دنیا اعلام کرده بود که ما باید اسلام را در کشورهای اسلامی منزوی کنیم! قبل و بعد از آن نیز پولهایی گزافی خرج شد تا اسلام در درجه‌ی اول از صحنه‌ی زندگی، و در درجه‌ی دوم از ذهن و عمل فردی انسانها خارج شود؛ چون می‌دانستند این دین، بزرگترین مانع در راه چپاول قدرتهای بزرگ و استکباری است. امام ما اسلام را دوباره زنده کرد و به ذهن و عمل انسانها و صحنه‌ی سیاسی جهان برگرداند.

دومین کار بزرگ او، اعاده‌ی روح عزت به مسلمین بود. این‌گونه نبود که اسلام صرفاً در بحثها و تحلیلها و دانشگاهها و صحن جامعه و زندگی مردم مطرح شود؛ بلکه بر اثر نهضت امام ما، مسلمانها در همه جای عالم احساس عزت کردند.

یک نفر مسلمان از کشوری بزرگ که مسلمین در آن در اقلیت قرار دارند، به من می‌گفت: قبل از انقلاب اسلامی، مسلمان بودن خود را هرگز اظهار نمی‌کردیم. طبق فرهنگ آن کشور، همه اسم محلی داشتند، و هرچند خانواده‌های مسلمان روی بچه‌های خود اسم اسلامی می‌گذاشتند، اما جرأت نمی‌کردند آن اسم را اظهار کنند و از بیان آن خجالت می‌کشیدند! اما بعد از انقلاب شما، مردم ما با افتخار اسم اسلامی خود را می‌گویند، و اگر از آنها بپرسند که شما چه کسی هستید، اول آن اسم اسلامی را با افتخار بر زبان می‌آورند.

بنابراین، با کار بزرگی که امام(ره) انجام داد، مسلمانها در همه جای دنیا احساس عزت می‌کنند و به مسلمانی و اسلام خود می‌بالند.

سومین کار بزرگ او این بود که به مسلمانها احساس درک امت اسلامی داد. قبل از این، مسلمانها در هر جای دنیا که بودند، چیزی به نام امت اسلامی برایشان مطرح نبود و یا اصلاً جدی تلقی نمی‌شد. امروز همه‌ی مسلمانها در اقصای آسیا تا قلب آفریقا و تمام خاورمیانه و در اروپا و امریکا، احساس می‌کنند که جزو یک جامعه‌ی جهانی بزرگ به نام امت اسلامی هستند.

امام احساس شعور نسبت به امت اسلامی را ایجاد کرد، که بزرگترین حربه برای دفاع از جوامع اسلامی در مقابل استکبار است.

چهارمین کار بزرگ او، ازاله‌ی یکی از مرتجعترین و پلیدترین و وابسته‌ترین رژیمهای منطقه و جهان بود. ازاله‌ی حکومت پادشاهی در ایران، یکی از بزرگترین کارهایی بود که کسی می‌توانست آن را تصور کند. ایران مهمترین دژ استعمار در منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه بود. این دژ، به دست امام ما در هم فرو ریخته شد.

کار پنجم او، ایجاد حکومتی بر مبنای اسلام بود؛ چیزی که به ذهن مسلمانها و غیرمسلمانها خطور نمی‌کرد، و خواب خوشی بود که مسلمانهای ساده‌لوح هم هرگز آن را با خود تصور نمی‌کردند و نمی‌دیدند. امام(ره) در حد یک معجزه، به این خیال افسانه‌آمیز لباس واقعیت پوشاند.

کار ششم او، ایجاد نهضت اسلامی در عالم بود. قبل از انقلاب اسلامی، در بسیاری از کشورها و از جمله کشورهای اسلامی، گروهها و جوانها و ناراضیها و آزادی‌طلبها، با ایدئولوژیهای چپ وارد میدان می‌شدند؛ اما بعد از انقلاب اسلامی، پایه و مبنای حرکتها و نهضت‌های آزادیبخش، اسلام شد. امروز در هر نقطه‌ی از دنیای وسیع اسلام که جمعیت یا گروهی به انگیزه‌ی آزادیخواهی و ضدیت با استکبار حرکت می‌کنند، مینا و قاعده‌ی کار و امید و رکنشان، تفکر اسلامی است.

هفتمین کار بزرگ او، نگرشی جدید در فقه شیعه بود. فقاها ما پایه‌های بسیار مستحکمی داشته و دارد. فقاها شیعه، یکی از محکمترین فقاها و متکی به قواعد و اصول و مبانی بسیار مستحکمی است. امام عزیزمان این فقه مستحکم را در گستره‌ی وسیع و با نگرشی جهانی و حکومتی مورد توجه قرار داد و ابعادی از فقه را برای ما روشن کرد که قبل از آن روشن نبود.

کار هشتم او، ابطال باورهای غلط در باب اخلاق فردی حکام بود. در دنیا پذیرفته شده است که کسانی که در رأس اجتماعات قرار می‌گیرند، اخلاق فردی خاصی داشته باشند! تکبر ورزیدن، برخوردار بودن از زندگی راحت و مسرفانه، تجمل‌گرایی، خودرأیی و خودخواهی و امثال اینها، چیزهایی است که مردم دنیا قبول کردند که کسانی که در رأس حکومتها قرار می‌گیرند، این اخلاق را داشته باشند. حتی در کشورهای انقلابی، انقلابیونی که تا دیروز زیر چادرها زندگی می‌کردند و در دخمه‌ها مخفی می‌شدند، به مجرد این که به حکومت می‌رسند، وضع زندگیشان عوض می‌شود و اخلاق حکومتیشان تغییر می‌کند و همان وضعیتی را به خود می‌گیرند که بقیه‌ی سلاطین و رؤسای عالم داشتند! ما از نزدیک چنین چیزی را دیده‌ایم؛ برای مردم هم مایه‌ی تعجب نیست.

امام ما این باور غلط را عوض کرد و نشان داد که رهبر محبوب و معشوق یک ملت و دیگر مسلمانان عالم، می‌تواند زندگی زاهدانه‌ی داشته باشد و به جای کاخهای مجلل، در یک حسینیه از دیدارکنندگان پذیرایی کند و با لباس و زبان و اخلاق انبیا با مردم برخورد کند.

اگر دل‌های حکام و زمامداران به نور معرفت و حقیقت روشن شده باشد، تجمل و تشریفات و اسراف و برخورداریهای زیاد و خودرأیی و تکبر و استکبار، جزو لوازم حتمی زمامداری آنها محسوب نمی‌شود. از معجزات بزرگ آن بزرگوار این بود که هم در زندگی خود و هم در آن دستگاهی که به وجود آورده بود، نور معرفت و حقیقت تجلی یافته بود.

کار نهم او، احیای روحیهی غرور و خودباوری در ملت ایران بود. برادران عزیز! حکومت‌های استبدادی و فردی، سال‌های متمادی ملت ما را به صورت ملتی ضعیف و مستضعف و توسری‌خور در آورده بودند؛ ملتی که از استعداد جوشان و خصلت‌های جمعی فوق‌العاده ممتاز برخوردار است و در طول تاریخ بعد از اسلام، این همه افتخارات علمی و سیاسی دارد.

قدرت‌های خارجی - مدتی انگلیسیها و مدتی هم روسها و دیگر دولتهای اروپایی، و پس از آن امریکاییها - ملت ما را تحقیر کرده بودند. ملت ما هم باور کرده بود که قابلیت و لیاقت کارهای بزرگ را ندارد، سازندگی از او بر نمی‌آید، ابتکار از او ساخته نیست و دیگران باید بر او آقای کنند و به او زور بگویند! بنابراین، روح غرور و افتخار ملی را در ملت ما کشته بودند؛ ولی امام عزیز ما، روح غرور و افتخار ملی را در ملت ایران بیدار و زنده کردند.

در همان حال که ملت ما از احساسات و نخوت‌های بیجای ناسیونالیستی - که استکبار عامل آن، و رژیم منحوس پهلوی مروجش بود - مبرا هستند، اما احساس عزت و قدرت می‌کنند. امروز ملت ما از دست به دست هم دادن و توطئه‌ی مشترک شرق و غرب و ارتجاع نمی‌ترسند و احساس ضعف هم نمی‌کنند. جوانهای ما احساس می‌کنند که خودشان می‌توانند کشورشان را بسازند. مردم ما احساس می‌کنند که قدرت و توان آن را دارند که در مقابل تحمیلها و زورگوییهای شرق و غرب بایستند. این روح عزت و خودباوری و غرور ملی و افتخارات حقیقی و اصیل را امام(ره) در ملت ما زنده کرد.

و بالاخره دهمین کار بزرگ او، اثبات این نکته بود که «نه شرقی و نه غربی»، یک اصل عملی و ممکن است. دیگران خیال می‌کردند که یا باید به شرق متکی بود و یا به غرب، یا باید نان این قدرت را خورد و ستایشش کرد و یا آن قدرت را! فکر نمی‌کردند که یک ملت بتواند هم به شرق و هم به غرب «نه» بگوید و بایستد و بماند و خود را روزبه‌روز ریشه‌دارتر کند؛ اما امام(ره) این نکته را ثابت کرد.

من ده محور از کارهای بزرگ امام(ره) را برشمردم؛ اما اگر بنشینیم فکر کنیم، کارهای بزرگ را در پرونده‌ی منور این مرد الهی چندین برابر خواهیم یافت. در این جا دو نکته را یادآوری می‌کنم:

نکته‌ی اول: کسانی که با امام در افتادند، خودشان را روسپاه کردند. بدیخت آن کسانی هستند که به خاطر شادکردن دل صهیونیستها و خوشحال کردن امریکا و پُرکردن کیسه‌ی خود از پولهای نفت ارتجاع، حقیقت را پوشاندند و با امام ما درافتادند. روسپاه آن کسانی هستند که می‌توانستند زیر بالهای مهربان این پدر و استاد و معلم قرار بگیرند و از او منتفع شوند؛ ولی به بخت خودشان لگد زدند و به آغوش دشمنان او پناه بردند و الان در اروپا و امریکا و امریکای لاتین و عراق و بعضی کشورهای دیگر سرگردانند.

این بیچاره‌ها و روسپاهها هنگامی که داخل کشور بودند، قطره‌یی در مقابل اقیانوس محسوب می‌شدند؛ اما نمی‌فهمیدند که چه قدر ناچیز و کوچکند. مراسم ارتحال آن بزرگوار به همه فهماند که امام(ره) چه کسی بود و ملت کجاست و چه می‌گوید و چگونه می‌اندیشد و چه می‌خواهد و همچنین مخالفان چه کسانی هستند و کجایند. خدا کند برای خودشان هم دیگر این اشتباه باقی نمانده باشد که خیال کنند چیزی و کسی هستند.

آنها حقیقتاً به خودشان جفا کردند که در مقابل امام(ره) ایستادند. آینده و افتخار متعلق به کسانی است که پشت سر امام حرکت کردند؛ یعنی قشر عظیم متن ملت و همه‌ی آحاد مردم. شما مردم نشان دادید که یاران و وفاداران و مخلصان امام هستید و بر این یاری و وفاداری و اخلاص پایدارید.

نکته‌ی دوم این است که امام خصوصیات ممتاز فردی خیلی داشت؛ اما توفیقات او بالاتر از آن بود که به خصوصیات فردی یک انسان - هرچه هم بالا - متکی باشد. شجاعت و آگاهی و عقل و تدبیر و دوراندیشی امام بسیار ممتاز بود - در اینها هیچ شکی نیست - اما توفیقاتی که آن بزرگوار به دست آورد، خیلی بالاتر از این است که به شجاعت و عقل و تدبیر و آینده‌نگری زیاد یک انسان متکی باشد.

آن توفیقاها از جای دیگر نشأت می‌گرفت، که در درجه‌ی اول از اخلاص او ناشی می‌شد؛ «مخلصین له الدین». مخلص خدا بود و کار را فقط برای او - ولاغیر - انجام می‌داد. لذا اگر همه‌ی دنیا هم در مقابل او قرار می‌گرفتند و از او چیزی می‌خواستند که مورد رضای خدا نبود، انجام نمی‌داد.

در درجه‌ی دوم، توکل و حسن ظن به خدا داشت. هیچ کاری در نظر او خارج از قدرت الهی نبود. کارهای بزرگ، حرکت‌های عظیم، کندن کوه‌های راسخ و جبال راسیات برای او میسر بود؛ چون عقیده داشت که به خدا متکی است و خدا او را کمک می‌کند؛ و چون به خدا توکل داشت، لذا با حسن ظن می‌نگریست.

روزی که او نهضت را شروع کرد، کسانی که فکر کنند می‌شود نهضتی بر پا کرد، خیلی کم بودند. آن روزی که او شعار اسقاط رژیم سلطنت را داد، کسانی که فکر کنند می‌شود رژیم سلطنت در ایران ساقط شود، بسیار معدود بودند. آن روزی که سیاست «نه شرقی و نه غربی» را اعلام کرد، کسانی که فکر می‌کردند می‌شود بدون اتکای به شرق و غرب حکومتی داشت و آن را نگهداشت و اداره کرد، بسیار نادر بودند. آن روزی که گفت: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، کسانی که باورشان باشد که امریکا نسبت به امام و امتش هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، خیلی کم بودند.

او تمام این کارهای بزرگ را به خاطر توکل به خدا انجام داد و می‌دانست که می‌تواند انجام دهد. البته برای او، انجام شدن کار هدف نبود. او می‌گفت: من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. پیروزی او به این بود که بتواند وظیفه‌اش را انجام دهد. در نظر امام(ره)، پیروزی این نبود که انسان بتواند آن کاری را که می‌خواهد، انجام بدهد؛ در نظر او، پیروزی این بود که انسان بر طبق تکلیف خود عمل کند. با این روحیه و احساس و انگیزه، او کار را پیش برد و ادامه داد.

امام دو خصوصیت دیگر هم داشت، که این هم جز با نورانیت الهی ممکن نبود، و آن عبارت بود از: دشمن‌شناسی و دوست‌شناسی. در شناخت دشمنها و دوستها اشتباه نکرد. از اول دشمنها را شناخت و آنها را اعلام کرد و تا آخر هم در مقابلشان ایستاد، و نیز از اول دوستها را شناخت و آنها را اعلام کرد و تا آخر هم از دوستی آنها منتفع شد.

او همیشه بر مردم و ملت‌ها تکیه می‌کرد. در سفری که می‌خواستیم به خارج از کشور بروم، خدمت امام بزرگوارمان رفتیم. در آن زمان جریانی وجود داشت، که به ایشان گفتم در دنیا نسبت به این جریان علیه ما خیلی حرف است. (البته می‌خواستیم به ایشان گزارش بدهیم؛ و الاً من هم هیچ رعب و خوفی از آن جنجال‌های جهانی نداشتم و بعداً هم وارد آن ماجرا شدم). ایشان تمام خبرهای دنیا را همیشه به صورت نزدیک و نقد در اختیار داشتند و غالباً خبرهای جهانی را زودتر از دیگران به دست می‌آوردند. امام(ره) در پاسخ من با لبخند رضایتی گفتند: بلی، اطلاع دارم؛ اما همه‌ی ملت‌ها با ما هستند. واقعاً همین‌طور بود که ایشان می‌فرمودند. در همان سفر، آن‌چنان حضور ملت‌ها در کنار ما آشکار شد که همه را مبهوت کرد. بنابراین، او هم دوستانش را می‌شناخت، و هم دشمنانش را. از دوستانش منتفع می‌شد و به آنها اعتماد و تکیه می‌کرد. بزرگترین دوستانش شما ملت وفادار بودید، و امام چه خوب شما را شناخته بود.

ما باید با تکرار این حقیقتها، یک هدف را دنبال کنیم و آن، درس گرفتن است ولاغیر؛ وَاَلَا صِرَف ستایش کردن فایده‌یی ندارد؛ بلکه گاهی هم مضر است؛ زیرا وقتی که خیال کنیم او کارها را انجام داده است، تصور می‌کنیم که دیگر کاری به عهده‌ی ما نیست.

گر نماز آن بود کان مظلوم کرد

دیگران را زین عمل محروم کرد

ما آن بزرگوار و انسان والا و مقتدا و قائد را ستایش می‌کنیم، تا خودمان را به او نزدیک سازیم و راهش را ادامه دهیم. تقوای خدا بر همه‌ی امور زندگی او حاکم بود؛ ما نیز باید تقوای خدا را ملاک همه‌ی امورمان بشماریم. اصل قضیه تقواست. تقوا، یعنی مراقب باشیم برخلاف اراده‌ی الهی حرکتی از ما سرزنند.

ضرورت بازخوانی و تدبیر در وصیتنامه امام خمینی رحمه الله

۱۳۸۷/۰۳/۱۴

بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی رحمه الله

اکثر ملت ما جوانانی هستند که دوران زندگی پربار امام بزرگوار را درک نکرده‌اند؛ یا متولد بعد از وفات آن بزرگوار هستند یا در دوران ده ساله‌ی حیات مبارک امام بزرگوار، پسر بچه‌ها و دختر بچه‌های خردسالی بودند؛ اما همین جوانهای مؤمن و نورانی در سرتاسر کشور آنچنان به امام و یاد او و نام او عشق میورزند که گوئی از همصحبتی با امام برخوردار بوده‌اند. همانطوری که در دعای سمات میخوانیم: «و اَمَّا به و لم نره صدقا و عدلا»؛ ایمان خالصانه و پاک بدون اینکه دوران حیات آن بزرگوار و صحبت آن بزرگوار را درک کرده باشند؛ مخصوص ملت ما هم نیست. در بسیاری از مناطق جهان و کشورهای مسلمان، همین احساس درباره‌ی امام بزرگوار ما وجود دارد. این ناشی از دو عامل بزرگ است: یکی عظمت امام و ابعاد گوناگون شخصیت او که یک شخصیت استثنائی در دوران معاصر، بلکه در دورانهای نزدیک به ماست. یکی هم به خاطر عظمت این انقلاب است. عظمتی کاری که امام بزرگوار با ایمان خود، با تدبیر خود، با اراده و عزم راسخ خود در این برهه‌ی از زمان انجام دادند: برپا کردن انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی. عظمت این انقلاب هم حاکی از عظمت امام بزرگوار ماست. این انقلاب یک معجزه‌ی الهی بود.

در حالی که دشمنان اسلام و دشمنان امت اسلامی صد سال - تقریباً - علیه اسلام و علیه روحانیت تبلیغ کردند و تلاش کردند و در حالی که پنجاه سال یک رژیم وابسته‌ای در این کشور منافع ملت ایران را در مقابل دشمنان و بیگانگان قربانی کرد و کشور را به طور کامل وابسته‌ی به اجانب قرار داد - رژیم پهلوی - امام بزرگوار با پرچم اسلام، با پرچم ضدیت با سلطه و سلطه‌گرایی در این کشور قیام کرد و این کار بزرگ را به ثمر رساند. انقلاب اسلامی با همه‌ی انقلابهای دیگر متفاوت است؛ نه یک انقلاب صرفاً معنوی و فرهنگی است، نه یک انقلاب صرفاً اقتصادی است، نه یک انقلاب صرفاً سیاسی است؛ یک انقلاب همه‌جانبه است. مثل خود اسلام است. همانطوری که اسلام ابعاد معنوی و اخلاقی دارد، ابعاد الهی دارد، در عین حال ناظر به زندگی مردم است؛ بعد اقتصادی، بعد سیاسی، بعد اجتماعی در اسلام وجود دارد؛ انقلاب اسلامی هم دارای ابعاد مختلف بود و راز ماندگاری انقلاب اسلامی و روزبه‌روز زنده‌تر شدن این انقلاب در سطح منطقه و جهان، همین ابعاد گوناگون آن است که با نیازهای بشر متوازن و همراه است.

امام با سخنان خود، با رفتار خود یک هدایت مستمری را برای امت خود - برای ما مردم - به جای گذاشته است. یعنی دست امام، انگشت اشاره‌ی امام در همه‌ی پیچ و خمهای زندگی ما را راهنمایی میکند و یکی از قویترین و بهترین موارث معنوی امام، همین وصیتنامه‌ی اوست. جا دارد در برهه‌های مختلف، مردم، مسئولان گوناگون، جوانها این وصیتنامه را بازخوانی کنند؛ در این تدبیر کنند. من امروز به مناسبت این اجتماع عظیم و به مناسبت دلهای آگاه و بیدار شما، چند نکته از وصیتنامه‌ی پر نکته‌ی امام را اینجا مطرح میکنم.

نکته‌ی اول این است که امام در وصیتنامه‌شان تأکید میکنند که این انقلاب یک انقلاب الهی است و پایه‌ی اصلی آن مردمند؛ یعنی این انقلاب متعلق به مردم است. معنای این حرف این است که هیچ کس - هیچ قشری، هیچ فردی، هیچ طبقه‌ای - نمیتواند و نباید ادعای مالکیت این انقلاب را بکند؛ خود را مالک بداند، دیگران را مستأجر این انقلاب بداند. اگر

قرار بود کسی خود را نسبت به این انقلاب مالک و صاحب بداند، از همه مناسبتر و شایسته‌تر، خودِ امام بود که انقلاب بر محور عزم و اراده و شخصیت او به وجود آمد؛ ولی امام خود را هیچ‌کاره و خدا را همه‌کاره میدانند. این در بیانات امام موج میزند و در وصیتنامه به آن تأکید و تصریح شده است. پس صاحب این انقلاب مردمند. وظیفه‌ای بر دوش همگان سنگینی میکند و آن حفظ این امانت بزرگ الهی است. مردم باید خودشان را حافظ این انقلاب بدانند. انقلاب هویتش، معنایش به شعارهای انقلاب است؛ به جهت‌گیریهای انقلاب است؛ به ارزشها و مبانی انقلاب است. همیشه بوده‌اند، امروز هم هستند، در آینده هم خواهند بود کسانی که بخواهند به بهانه‌ی اینکه اوضاع جهان عوض شده است، شعارهای انقلاب را تغییر بدهند یا شعار دینی - بُعد دینی - را از انقلاب جدا کنند یا بُعد عدالت اجتماعی را از انقلاب جدا کنند یا بُعد سلطه‌ستیزی و بیگانه‌ستیزی را از انقلاب جدا کنند یا بُعد ضد استبداد بودن را از انقلاب جدا کنند. انگیزه‌های مختلف، به بهانه‌های مختلف همیشه ممکن است وارد میدان شوند، برای اینکه شعارهای انقلاب و هدفهای انقلاب را تغییر دهند. مردم باید هوشیار باشند؛ بدانند. این انقلاب با شعارهای خود زنده است. اصلی‌ترین شعارهایی که در این انقلاب بر روی پرچم انقلاب نوشته شده است، شعار اسلامی بودن است؛ پایبند بودن به مبانی دین و اصول و قواعد دینی است؛ سلطه‌ستیزی است؛ ستیزه‌ی با استکبار است؛ دفاع از مظلومان عالم است، آن هم دفاع صریح و صادقانه‌ی از همه‌ی مظلومان.

از جمله‌ی برترین شعارهای این انقلاب، تعلق این انقلاب به عموم مردم است؛ هیچ قشری، هیچ طبقه‌ای، در نسبت به انقلاب بر دیگران ترجیحی ندارد. جوانهای امروز هم مثل جوانهای دوران دفاع مقدس صاحبان انقلابند. نمیشود گفت آن کسانی که انقلاب را به وجود آوردند یا در زمان انقلاب در به وجود آوردن آن سهیم بودند، آنها بیشتر با انقلاب نسبت دارند؛ نه، کسانی بودند که در اصل پیدایش انقلاب حضوری نداشتند، اما در دفاع مقدس جان خود را کف دست گرفتند و به میدان آمدند؛ آنها هم به همان اندازه با انقلاب نسبت دارند. در طول این سالهای متمادی بیست ساله‌ی بعد از پایان دفاع مقدس، جوانانی به صحنه آمده‌اند که با شعور خود، با شور فوق‌العاده‌ی خود، با علاقه‌مندیهای خود، با انگیزه‌های الهی خود، با تلاش علمی خود، با تلاش اجتماعی و سیاسی خود، بقاء این انقلاب و نشاط این انقلاب را تضمین کرده‌اند؛ آنها هم فرزندان انقلابند؛ آنها هم مالکان انقلابند؛ نسبت آنها با انقلاب، مثل نسبت کسانی است که در صدر انقلاب حضور داشته‌اند؛ در آینده هم همین‌جور خواهد بود. طبقه‌ی جوان، نسلهای پی‌درپی - همه - نسبت واحدی با انقلاب دارند؛ همه سهیم در انقلابند و همه سهیم در تکلیف حفظ امانت این انقلابند.

جوانهای امروز ما، جوانهای نسل معاصر ما و جوانهایی که در آینده خواهند آمد، بدانند راه انقلاب، راهی است که احتیاج دارد به عزم، به ایمان، به ثبات قدم. بعضی این ثبات قدم را دارند، بعضی در بین راه برمیگردند؛ البته اینها به ضرر خودشان عمل میکنند؛ «فمن نکث فأنما ینکث علی نفسه». آن کسانی که از راه انقلاب برگردند، مثل کسانی هستند که در تابستان روزه گرفته‌اند و تا اواخر روز، روزه را حفظ میکنند، اما یک ساعت به غروب، دو ساعت به غروب طاقتشان تمام میشود؛ افطار میکنند. این مثل همان کسی است که از اول روز، روزه نگرفته است. باطل کردن روزه در هر زمانی از ساعات روز باشد، ابطال روزه است. در راه انقلاب اگر ثبات قدم وجود نداشت، اگر پیوستگی حرکت وجود نداشت، انسان رابطه‌اش با انقلاب قطع میشود. این بی‌وفایی به انقلاب است. همیشه بودند کسانی که به انقلاب بی‌وفائی کردند، به انقلاب دلبستگی خود را کم کردند، به انقلاب پشت کردند. وصیت امام این است که جوان ما، مردم ما، نسلهای گوناگون ما، با چشم واقع‌بینانه نگاه کنند. اصل، انقلاب است؛ اشخاص، اصل نیستند. انقلابی بودن به حفظ رابطه‌ی خود و عمل خود و پیوستگی خود با انقلاب است. این نکته‌ی اول.

نکته‌ی بعدی این است که امام در وصیت‌نامه اعلام میکند که این انقلاب گسترش خواهد یافت؛ دست استعمارگران را از جهان اسلام کوتاه خواهد کرد. این پیشگویی امام بزرگوار است. امروز به صحنه که نگاه میکنیم، می‌بینیم این اتفاق افتاده است. گسترش انقلاب از نظر امام از راه ایجاد فتنه در کشورها نیست، از راه لشگرکشی نیست، از راه گسترش تروریسم نیست - برخلاف برخی از انقلابهای دیگر - گسترش انقلاب در میان ملتها از راه الگوسازی نظام جمهوری اسلامی است. یعنی ملت ایران نظام جمهوری اسلامی را به حدی و مرتبه‌ای برسانند که وقتی ملتهای دیگر به این الگو نگاه میکنند، شوق پیدا کنند و آن راه را دنبال کنند؛ از راه ترویج معارف اسلامی و از راه صراحت در دفاع از طبقات مظلوم دنیای اسلام و ملتهای مظلومی که در دنیای اسلام پامال ظلم استکبار شده‌اند. این گسترش نظام اسلامی است که اتفاق افتاد.

امروز ملتهای جهان به ملت ایران نگاه میکنند، از ملت ایران نیرو میگیرند، انگیزه میگیرند، انرژی میگیرند. امروز شعارهای ضد استکباری ملت ایران در همه‌ی دنیای اسلام گسترش پیدا کرده است. امروز شما به هر کشوری از کشورهای اسلامی که حرکت کنید، با هرگونه رژیم، با هرگونه دستگاه حاکمهای، می‌بینید ملتهای آنها به شعارهای شما، به انگیزه‌ها و آرمانهایی که شما ترسیم کردید، با چشم عزت و احترام نگاه میکنند؛ شعار ضدیت با ظلم، ضدیت با سلطه، دفاع از مظلومان، دفاع از ملت فلسطین، دشمنی با شبکه‌ی اختاپوسی صهیونیسم. این دل ملتهای مسلمان است؛ این گسترش انقلاب اسلامی است. حتی شما می‌بینید این شعار انرژی هسته‌ای ملت ایران - اینی که ملت ایران در مقابل فشار دشمنان ایستادگی به خرج داد و حق خود را مطالبه کرد - امروز در دنیای اسلام آنچنان منعکس شده که سخنگویان کشورهای اسلامی و عربی اعلام میکنند که خواست انرژی هسته‌ای به خواست عمومی ملتهای عرب تبدیل شده است.

دشمنان و دوستان ملت ایران اعتراف میکنند که گسترشی که امام پیش‌بینی میکرد برای انقلاب، امروز تحقق پیدا کرده است؛ از جمله‌ی آنها مسئله‌ی آرمان فلسطین است. ملتها دلشان مانند ملت ایران برای ملت فلسطین میتپد؛ ملتها مثل ملت ایران رژیم اسرائیل را یک رژیم جعلی و تحمیلی در منطقه میدانند. البته دولتها با ملتها همراه نیستند و متأسفانه آن چیزی که اسرائیل را تقویت کرده است، همین است. رژیم صهیونیستی از درون خود نیروئی ندارد، قدرتی ندارد، توانائی ایستادن روی پای خود را ندارد. امروز دو عامل رژیم صهیونیستی را سر پا نگه داشته است: یکی حمایت بی‌قید و شرط و قبحانه‌ی آمریکا از این رژیم منحط؛ و دیگری حمایت نکردن دولتهای عربی و اسلامی از مردم فلسطین. متأسفانه بسیاری از حکومتها و دولتهای مسلمان، امروز آنچنان که باید به وظیفه‌ی خود در قبال فلسطین عمل نمیکند و با ملتهایشان همصدا نیستند. اگر آنها هم با ملتهای خود همصدا شوند و از ملت مظلوم فلسطین دفاع کنند، وضعیت در منطقه بکلی تغییر خواهد کرد. این خواست عمومی ملتهاست و این همان گسترشی است که امام بزرگوار ما خبر داده بود.

نکته‌ی سوم که در وصیت‌نامه‌ی امام بارز است و در بیانات امام در طول این ده سال حیات پربرکتش منتشر و گسترده است و برای ملت و جوانان ما اهمیت دارد، این است که انقلاب اسلامی کمک به پیشرفت ملت است؛ انقلاب اسلامی کمک به خلافت و نوآوری ملت است؛ درست نقطه‌ی مقابل آنچه که سالهای متمادی دشمنان اسلام تبلیغ میکردند. دشمنان اسلام اینجور وانمود میکردند که دینداری با پیشرفت منافات دارد؛ با هم سازگار نیست. اگر ملتی بخواهد پیشرفت پیدا کند، باید از دین دست بکشد، باید برود به دامن غرب و خود را سر تا پا به رنگ غربی در بیاورد تا بتواند پیشرفت کند. این را به عنوان یک باور در طول ده‌ها سال به ملت ایران تلقین کرده بودند. امام بزرگوار ما از اول انقلاب تا روز آخر و در وصیت‌نامه‌ی خود تأکید میکند که روح انقلابی، روح حرکت به جلو است، روح پیشرفت است، روح ابتکار و نوآوری است و این در واقعیت ملت ایران هم تحقق پیدا کرد.

امروز ملت ایران خود را باور دارد؛ در میدان علم وارد میشود، در میدان سیاست وارد میشود، در هر میدانی که ملت ایران بجد وارد میشود، در صفوف مقدم ملتها قرار میگیرد. وضع امروز ملت ما در نوآوریهای علمی، در قدرت سیاسی، در عزت بین المللی، با دوران قبل از انقلاب قابل مقایسه نیست؛ این ملت بیدار شده است، زنده شده است؛ این به خاطر انقلاب است. این روح انقلابی، هر چه در ملت زنده تر و پویا تر باشد، روح نوآوری و ابتکار و خلاقیت زنده تر خواهد بود؛ همچنانی که خود انقلاب هم یک نوآوری بزرگ بود. امام با انقلاب اسلامی و با تشکیل جمهوری اسلامی راه میانه‌ی عقب‌ماندگی و غربزدگی را ترسیم کرد. ملتها تصور میکردند یا باید عقب‌مانده بمانند یا باید غرب‌زده شوند؛ امام نشان دادند که نه، یک راه مستقیم، یک صراط مستقیم وجود دارد که انسان اسیر غرب هم نشود، غرب‌زده هم نشود؛ اما راه ترقی و پیشرفت و تعالی را طی کند؛ ملت ایران این راه را طی کرده است. جوانهای عزیز! برای پیشرفت و تعالی کشورتان، هر چه میتوانید به این صراط مستقیم تمسک کنید. با اتکاء به خدای متعال و اعتقاد به نیروی درونی خود میتوانید همه‌ی موانع را از سر راه بردارید.

یکی از علل دشمنی استکبار و توطئه‌های جهانی با ملت ایران در قضیه‌ی انرژی هسته‌ای و قضایای مشابه همین است. شما می‌بینید در همان حالی که آمریکائیا پیشقراولند و بعضی از اروپائیا هم دنباله‌رو آمریکا در ضدیت با دستیابی ملت ایران به انرژی هسته‌ای و تلاش میکنند و تهدید میکنند و الفاظ درشت به کار میبرند، میروند با کشورهای دیگری که از لحاظ علمی و صنعتی بمراتب عقب‌مانده‌تر هستند و بسیار با ملت ایران فاصله دارند، قرارداد انرژی هسته‌ای میبندند! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که اگر انرژی هسته‌ای موجب وابستگی بیشتر یک ملت به خودش شود، آن را برای آن ملت مجاز میدانند. آنها با آن انرژی هسته‌ای مخالفند که یک ملت با ابتکار خود، به دست خود، بدون نیاز به آنها، با استقلال کامل به دست آورده است. جوانان عزیز ما، ملت بزرگ ما، این امتیاز را پیدا کرده‌اند که به این رتبه‌ی علمی و صنعتی پیشرفته با اتکاء به نیروی خود رسیدند؛ وابستگی ایجاد نکردند، بلکه این ضد وابستگی است. همین انرژی هسته‌ای برای دیگر ملتها که دولتهای مستکبر به آنها میدهند، موجب وابستگی است؛ اما برای ملت ایران که خود از درون میجوشد، ابتکار میکند، نوآوری میکند، خودش خلاقیت و تولید میکند، موجب قطع وابستگی است. استکبار جهانی و دشمنان ملت ایران، با این دشمنند.

نکته‌ی دیگری در وصیت‌نامه‌ی امام (رضوان الله علیه) وجود دارد که بسیار مهم است و آن توجه به جنگ سرد و عملیات روانی دشمن است. دشمن آن وقتی که در میدان، در صحنه‌ی عمل نتواند کاری از پیش ببرد، دست به جنگ روانی میزند؛ برای مایوس کردن، برای ناامید کردن، برای خالی کردن دل ملتها. با جنگ روانی و با تهدید سعی میکنند ملتهای مقابلشان میدان را خالی کنند. این معنایش این است که در میدان عملی قدرت مقاومت در مقابل این ملت را نداشته‌اند. این جنگ روانی از اولین روزه‌های انقلاب تا امروز که سی سال میگذرد، همچنان ادامه دارد. گاهی میگفتند این انقلاب تا دو ماه دیگر بیشتر نمیمانند، گاهی میگفتند تا دو سال دیگر بیشتر نمیمانند. امروز سی سال است که این انقلاب با قدرت تمام به پیش رفته است و روزه‌روز ملت ایران را منسجم‌تر، پرامیدتر، پرنرزی تر کرده است.

امروز جنگ سرد و جنگ روانی را با شکلهای مختلفی انجام میدهند. میخواهند به ملت ایران و به جوان ایرانی بیاورند که شما نمیتوانید بدون ارتباط و اتصال با قدرتهای سلطه‌گر به جایی برسید. این خطر بزرگی است که امام به آن توجه داده‌اند. آنها پیشرفتهای عظیم ملت را انکار میکنند. انقلاب در طول این سی سال از موانع بسیاری گذشته است - در تاریخ انقلابها که انسان نگاه میکند، این همه موانع در راه یک ملت و یک انقلاب بسیار بندرت دیده میشود و انقلابها معمولاً پشت این موانع میمانند و خود را تسلیم دشمن میکنند - و با این همه تهدید، با تحریم، با انواع و اقسام دشمنیها و حيله‌ها و کارشکنیها

توانسته است پیش برود، قله‌ها را فتح کند؛ همچنان چشم به قله‌های بالاتری دارد و همچنان با قدرت پیش می‌رود. می‌خواهند این انگیزه را از ملت ایران بگیرند. من به جوانان عزیزمان؛ جوانان دانشگاهی، جوانان حوزوی، جوانان فعال در صحنه‌ی صنعت یا کشاورزی یا علم یا هنر عرض می‌کنم: شما در نیمه‌ی راه هستید و آنچه از راه گذرانیده‌اید، با مشکلات بسیار بزرگی مواجه بوده است؛ اما توانسته‌اید. آن نیمه‌ی دیگر راه و آن بخش باقیمانده‌ی راه را - که دشمن می‌خواهد نگذارد شما آن نیمه‌ی اصلی، نیمه‌ی آخر را طی کنید و به قله‌ها برسید - با عزم راسخ می‌توانید دنبال کنید. شما می‌توانید؛ همچنانیکه ثابت کرده‌اید که می‌توانید.

امروز ملت ایران با عزت و صلابت در مقابل مستکبرین ایستاده است و آنها کاری نتوانسته‌اند بکنند. آنچه توانستند، در شرق و در غرب کشور ما تلاش کردند، شاید بتوانند کشور را محاصره کنند. با هوشمندی ملت ایران و با ایمان ملت ایران و انسجام ملت ایران بحمدالله کار استکبار - کار دشمنان ملت ایران در شرق و غرب مرزهای ما - به اقتدار هر چه بیشتر جمهوری اسلامی منتهی شد که امروز خودشان هم به آن اعتراف می‌کنند.

یک نکته‌ی دیگر در وصیتنامه‌ی امام بزرگوار هشدار به جوانهاست در مقابل توطئه‌هایی که هدف و آماج آن فقط جوانها هستند. جوان یک کشور اگر بخواهد مثل موتور پیش‌برنده‌ی آن ملت را پیش ببرد، احتیاج دارد به اینکه سر حال، بانشاط، تندرست، قوی و دلبسته‌ی به کار و پیشرفت باشد. برای اینکه این روحیه را در جوان ایرانی از بین ببرند، تلاش می‌کنند با توطئه‌های گوناگون؛ با ترویج فساد، با ترویج فحشاء، با ترویج مواد مخدر، با باندهای هدایت‌شده، جوان ایرانی را منصرف کنند. جوان ایرانی باید بهوش باشد. امروز اگر مسئولین نظام جمهوری اسلامی با مواد مخدر بسختی مبارزه می‌کنند، این یک جهاد بزرگ، یک حرکت بسیار عمیق در راه پیشرفت ملت ایران است. اینها نمی‌خواهند جوان ایرانی در کارگاه، در آزمایشگاه، در دانشگاه، در محیط علمی، در محیط کار و تلاش صنعتی و کشاورزی بانشاط باشد. آن جوانی که سرگرم مسائل شهوانی جنسی باشد یا اسیر مواد مخدر باشد، نه حال کار کردن دارد، نه حوصله‌ی فکر کردن دارد، نه نیروی کار کردن دارد، نه ابتکار دارد، نه عزم و اراده‌ی راسخ و لازم را دارد. امروز مبارزه‌ی با توطئه‌های سازمان‌یافته برای کشاندن جوان ایرانی به شهوات، به مواد مخدر، به سرگرمیهای گوناگون جنسی، یک توطئه‌ی بسیار خطرناکی است. مبارزه‌ی با آن در درجه‌ی اول بر عهده‌ی خود آحاد ملت، بخصوص جوانهاست. جوانها باید هوشیار باشند. دشمن دانسته است که تقوا و پرهیزگاری جوان ایرانی و دینداری جوان ایرانی به پیشرفت او در میدانهای مختلف کمک می‌کند؛ می‌خواهد این را تضعیف کند. امام هشدار می‌دهند؛ هم به جوانها، هم به دانشگاهها، هم به حوزه‌های علمیه، هم به قاطبه‌ی جوانان کشور که بیدار باشند، هشیار باشند. اغفال جوان و سست کردن جوانها، به معنای عقب نگه‌داشتن ملت است. همه‌ی ملت باید احساس مسئولیت کنند و مسئولین هم بایستی با جد و جهد در این راه تلاش کنند که جهاد بزرگی است.

یک نکته‌ی اساسی دیگر در وصیتنامه و در بیانات امام، مسئله‌ی مواجهه‌ی با زورگویان عالم است. قدرتهای سلطه‌گر و زورگوی جهانی البته در طول تاریخ همیشه بوده‌اند، اما با پیشرفت علم و صنعت و با امکانات ارتباطاتی مدرن، این سلطه‌گری برای آنها آسانتر شده است. لذا می‌بینید آمریکاییها نسبت به همه‌ی جهان ابراز طمع‌ورزی می‌کنند و با این بهانه که منافع ما در فلان جا به خطر افتاده است، وارد میشوند. گویا منافع آنها بر منافع همه‌ی دنیا ترجیح دارد؛ بر منافع ملتها ترجیح دارد. خوب، در مقابل این زورگوئی و گردن کلفتی و حرف‌نشوی و حق‌ناشناسی چه جور باید برخورد کرد؟ دو جور برخورد وجود دارد: یک برخورد، تسلیم است؛ یک برخورد، مقاومت است. تسلیم در مقابل زورگویان جهان، زورگو را به زورگوئی تشویق می‌کند. تسلیم ملتها، تسلیم سیاسیون عالم، تسلیم روشنفکران جوامع مختلف در مقابل زورگوئیهای استکبار جهانی، مشوق

آنها در پیشرفت است؛ مشوق آنها در زورگوئی بیشتر است. برای ملتها یک راه حقیقی بیشتر باقی نمی ماند و آن مقاومت است. اگر یک ملتی می خواهد شر زورگوئی زورگویان - و امروز شر آمریکا - را از سر خود کم کند، باید در مقابل زورگوئی آمریکا با قدرت و صلابت تمام بایستد.

امروز شما نگاه کنید به رفتار زمامداران آمریکا - رئیس جمهور و تیم دورش - ببینید چه جوری حرف می زنند. حرف زدن آنها مثل حرف زدن آدمهای روانی است؛ گاهی تهدید میکنند، گاهی دستور ترور میدهند، گاهی تهمت می زنند، گاهی از روی استیصال درخواست کمک میکنند، گاهی ثبات و امنیت یک ملت را آماج خودشان قرار میدهند؛ مثل دیوانه ها به این طرف و آن طرف می زنند. رفتار آنها، رفتار سیاستمداران منطقی و عاقل و باتدبیر نیست. البته بخش مهمی از این، انعکاس ناکامیهای آمریکا در مناطق مختلف است: ناکامی در افغانستان، ناکامی در عراق؛ اینها با وعدهی دموکراسی و آزادی و حقوق بشر وارد افغانستان و عراق شدند. امروز بعد از گذشت چند سال، وضعیت این دو کشور جوری است که هیچ ملتی آرزو نمیکند چنین وضعیتی داشته باشد؛ ناامنی، عقب افتادگی، فقر، تسلط روزافزون قدرتهای استکباری، پنجه انداختن به منافع ملی آن کشورها و نادیده گرفتن حقوق آن ملتها و البته پشت سرش ناکامی کامل در تأمین مقاصدی که اعلام کرده بودند یا مقاصدی که در دل داشتند و اعلام نکرده بودند. این ناکامیها در رفتار سیاستمداران آمریکا منعکس است؛ در اختلافاتشان، در بگومگوهایشان، در تصمیم گیریهایشان. این وضع زورگویان عالم است. خوب، در مقابل این زورگوئی چه باید کرد؟ توصیهی امام، ایستادگی است. امروز خوشبختانه، مجموعه های گوناگون سیاسی کشور ما از وفاداری به خط امام دم می زنند؛ این یک پدیدهی مبارکی است. در برخی از دوره های گذشته اینجور نبود. بعضی از جریانهای سیاسی از رویگردانی از خط امام صریحاً سخن میگفتند! امروز خوشبختانه مجموعه های سیاسی در کشور ما، همه از گرایش به افکار امام و خط امام حرف می زنند. خیلی خوب، یکی از برجسته ترین نقاط خط امام که در وصیت نامه و در همه ی بیانات امام منعکس است، لزوم ایستادگی قاطع در مقابل طمع ورزان و مستکبران است.

این موضع را ملت ایران و همه ی مجموعه های گوناگون و نخبگان کشور که پایبند به امام و وفادار به آراء و افکار امام هستند، باید با قوت تمام حفظ کنند؛ خود امام اینجور بود. امام هیچ وقت به خاطر ملاحظه ی زورگویان عالم، از دفاع از مظلومین عالم دست نکشید. امام در طول زمان از مسئله ی فلسطین به عنوان یک مسئله ی اصلی یاد کرد. امام صریحاً در وصیت نامه و بیانات خود به ندای یا للمسلمین ملتهای مظلوم اهمیت میدهد؛ دفاع صریح از حقوق مظلومین، دفاع صریح از حقوق ملت فلسطین و هر ملت مظلوم دیگر. این روش امام است؛ این خط امام است؛ این شیوه ی امام و این توصیه و وصیت امام است. خوشبختانه این روش را ملت ایران و مسئولین کشور دنبال کردند و سی سال است که در هر میدانی که شما ملت ایران با استکبار آمریکا مواجه شدید، شما پیروز شدید و دشمن شما مغلوب و دچار باخت شد.

البته دشمن آرام نمی ماند؛ دشمن به تلاش روانی خود و تلاش سیاسی خود ادامه میدهد. دشمن تهمت می زنند. امروز در دنیا، دیگر تهمتهای آمریکائیها و صهیونیستها به ملت ایران و به جمهوری اسلامی خریداری ندارد. تهمت نقض حقوق بشر، آن هم از ناحیه ی کسانی که شدیدترین نقض حقوق بشر را کردند و در ترور مظلومان و در تجاوز به ملتها پست ترین مقام را دارند و نمره ی آنها سیاه ترین نمره هاست. اینها ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی ایران را متهم میکنند به نقض حقوق بشر! این اهمیتی ندارد. یا درباره ی مسئله ی هسته ای، ملت ایران بارها اعلام کرده است که ما دنبال سلاح هسته ای نیستیم؛ این را همه میدانند؛ منطقی هم همین را تأیید میکند. امروز امریکائیها وقتی میخواهند درباره ی مسئله ی هسته ای ایران حرف بزنند و موضعگیری کنند، چون نمیتوانند صریحاً حق ملت را نادیده بگیرند و اعلام کنند که با حق یک ملت مخالفند، برای

توجیه حرف خودشان در افکار عمومی دنیا، ایران را متهم میکنند که به دنبال تسلیحات هسته‌ای است. خودشان هم میدانند که دروغ میگویند؛ خودشان هم میدانند که این حرف دروغ است. امروز هیچ ملت عاقلی، هیچ مسئولین عاقلی، به دنبال تسلیحات هسته‌ای نمیروند. و ملت ایران هم از لحاظ مبنای اسلامی و فکری با اینجور تسلیحات مخالف است، هم از لحاظ تدبیر و عقلانیت مخالف است. تسلیحات هسته‌ای جز هزینه‌ی ایجاد و هزینه‌ی نگهداری هیچ فایده‌ای ندارد. تسلیحات هسته‌ای برای یک ملت قدرت نمی‌آورد؛ چون قابل اجرا و قابل استفاده نیست. آن کسانی که امروز بمب هسته‌ای دارند، خودشان خوب میدانند که اگر دست از پا خطا کنند و این سلاح هسته‌ای را به کار بیندازند، آنچنان دامن خودشان را خواهد گرفت - همچنانی که یک روز تروریستها را تقویت کردند، دامن خودشان را گرفت - که دیری نخواهد گذشت که تروریستهای دنیا به سلاح هسته‌ای دست پیدا کنند و امنیت را از همه‌ی مستکبران عالم و از همه‌ی ملتها بگیرند. میدانند که سلاح هسته‌ای کاربرد ندارد. این را خوب میفهمند؛ اما درعین حال ملت ایران را متهم میکنند. نه؛ ملت ایران به دنبال سلاح هسته‌ای نیست؛ به دنبال استفاده‌ی صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای است در مسائل زندگی؛ و این راه را دنبال خواهد کرد و به کوری چشم دشمنان با قدرت تمام به این خواهد رسید.

یاد امام، یادآور عزت ملت ایران و بیداری ملت ایران است؛ یادآور اسوه شدن و قدوه شدن ملت ایران برای همه‌ی امت اسلامی و ملتهای مستضعف است. یاد امام نیرو بخش است؛ امیدبخش است. این یاد را باید زنده نگه داشت و راه امام و خط امام و انگشت اشاره‌ی امام و نشانه‌هایی را که امام برای پیمودن این راه قرار داده است، باید قدر دانست؛ از همه بیشتر جوانها و مسئولین کشور باید به مسئله‌ی توصیه‌های امام و وصیتنامه‌ی امام به چشم یک دستورالعمل نگاه کنند.

امروز قوای ثلاثه و مسئولان گوناگون کشور - اعم از نظامی و غیر نظامی و سیاسی و اجتماعی و خدماتی - باید دستورالعمل کار خود را همین وصیتنامه‌ی امام و راهنماییهای امام قرار بدهند. عزت ملت ایران، امنیت پایدار ملت ایران، رشد و توسعه‌ی مادی ملت ایران، اعتلای معنوی و اخلاقی ملت ایران، در گرو عمل کردن به این توصیه‌هاست.

شاخص‌های خط امام خمینی رحمه‌الله

۱۳۸۹/۰۳/۱۴

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در حرم امام خمینی رحمه‌الله

امروز درباره‌ی امام بزرگوار در خطبه‌ی اول عرایضی را عرض می‌کنم؛ نگاه به امام از منظر یک شاخص. این نگاه از این جهت اهمیت پیدا میکند که چالش اصلی همه‌ی تحولات بزرگ اجتماعی - از جمله انقلابها - صیانت از جهتگیری‌های اصلی این انقلاب یا این تحول است. این مهمترین چالش هر تحول عظیم اجتماعی است که هدفهائی دارد و به سمت آن هدفها حرکت و دعوت میکند. این جهتگیری باید حفظ شود. اگر جهتگیری به سمت هدفها در یک انقلاب، در یک حرکت اجتماعی صیانت نشود و محفوظ نماند، آن انقلاب به ضد خود تبدیل خواهد شد؛ در جهت عکس اهداف خود عمل خواهد کرد. لذا شما در قرآن ملاحظه میکنید که در سوره‌ی مبارکه‌ی هود، خدای متعال به پیغمبرش میفرماید: «فاستقم كما امرت و من تاب معك و لاتطغوا انه بما تعملون بصیر». (۲) پیغمبر را امر میفرماید به استقامت. استقامت، یعنی پایداری؛ راه را مستقیم ادامه دادن؛ در جهت درست حرکت کردن. نقطه‌ی مقابل این حرکت مستقیم در این آیه‌ی شریفه، طغیان قرار داده شده است: «و لاتطغوا». طغیان، یعنی سرکشی؛ منحرف شدن. به پیغمبر میفرماید: هم تو - شخصاً - هم کسانی که همراه تو و با تو هستند، این راه را درست ادامه بدهید و منحرف نشوید: «انه بما تعملون بصیر». مرحوم علامه‌ی طباطبائی بزرگوار در تفسیر المیزان میفرماید: لحن این آیه، لحن تشدد است؛ هیچ نشانه‌ی رحمت در این آیه نیست. خطاب به خود پیغمبر است: «من افراد النبى بالذکر». در درجه‌ی اول، خود پیغمبر را مخاطب قرار میدهد: «فاستقم». لذا این آیه به نحوی است که پیغمبر اکرم درباره‌ی سوره‌ی هود فرمودند: «شبیّتی سورة هود»؛ سوره‌ی هود مرا پیر کرد. این به خاطر همین آیه است. در روایت است که آن بخشی از سوره‌ی هود که پیغمبر میفرماید «من را پیر کرد»، همین آیه‌ی مبارکه است؛ به خاطر تشدید که در این آیه هست. در حالی که در یک جای دیگر قرآن هم دارد: «فلذلک فادع و استقم كما امرت»، (۳) اما عنوان «فاستقم كما امرت و من تاب معك و لاتطغوا» - منحرف نشوید، از راه برنگردید - خطاب سختی است که به خود پیغمبر است. این خطاب، دل پیغمبر را می‌لرزاند. این به خاطر همین است که تغییر جهتگیری‌ها و منحرف شدن از راه اصلی - که هویت اصلی هر انقلابی به آن جهتگیری‌هاست و در واقع، سیرت انقلابها همین جهتگیری‌های اصلی است - بکلی راه را عوض میکند و این انقلاب به هدفهای خود نمیرسد. اهمیت این قضیه از این باب است که تغییر جهتگیری‌ها تدریجی است، نامحسوس است؛ اینجور نیست که از اول کار، این تغییر جهتگیری با ۱۸۰ درجه اتفاق بیفتد؛ اول با زاویه‌های خیلی کوچکت‌ر، این تغییر شروع میشود؛ هرچه ادامه پیدا میکند، فاصله‌ی راه اصلی - که صراط مستقیم است - با این انحراف، روزبه‌روز بیشتر میشود. این یک جهت است.

جهت دیگر این است که آن کسانی که در پی تغییر هویت انقلاب بر می‌آیند، معمولاً با پرچم رسمی و با تابلو جلو نمی‌آیند؛ آنچنانی حرکت نمیکنند که معلوم بشود اینها دارند با این حرکت مخالفت میکنند؛ حتی گاهی به عنوان طرفداری از حرکت انقلاب، یک اقدامی میکنند، یک اظهاری میکنند، کاری میکنند، زاویه ایجاد میکنند؛ انقلاب از جهتگیری خود بکلی دور می‌افتد، برکنار میشود.

برای اینکه این جهتگیری غلط و این انحراف اتفاق نیفتد، احتیاج به شاخصهای معینی هست. باید سر راه، شاخصهائی وجود داشته باشد. اگر این شاخصها بود، روشن بود، واضح بود، در معرض دید مردم بود، انحراف اتفاق نمی‌افتد؛ اگر کسی هم در جهت انحراف کار کند، از نظر توده‌ی مردم شناخته میشود؛ اما اگر شاخصی وجود نداشت، آن وقت خطر جدی خواهد شد.

خوب، شاخص در انقلاب ما چیست؟ این خیلی مهم است. سی سال است که ما در جهت این انقلاب حرکت میکنیم. ملت ما بصیرت به خرج دادند، شجاعت به خرج دادند، حقاً و انصافاً لیاقت به خرج دادند. این انقلاب را سی سال است شما دارید جلو میبرید؛ اما خطر وجود دارد. دشمن انقلاب، دشمن امام بیکار نمی‌نشیند؛ سعی میکند این انقلاب را از پا در بیاورد. چه جور؟ با منحرف کردن راه انقلاب. بنابراین لازم است ما شاخص داشته باشیم.

من عرض میکنم بهترین شاخصها، خود امام و خط امام است. امام بهترین شاخص برای ماست. اگر این تشبیه با همه‌ی فاصله‌ای که وجود دارد، به نظر برسد، عیبی ندارد که تشبیه کنیم به وجود مقدس پیغمبر که قرآن میفرماید: «لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر». (۴) خود پیغمبر اسوه است؛ رفتار او، کردار او، اخلاق او. یا در یک آیه‌ی شریفه‌ی دیگر میفرماید: «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه»؛ (۵) ابراهیم و یاران ابراهیم اسوه‌اند. در اینجا یاران ابراهیم پیغمبر هم ذکر شده‌اند تا کسی نگوید که پیغمبر معصوم بود یا ابراهیم معصوم بود، ما نمیتوانیم از آنها تبعیت کنیم؛ نه، «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا براء منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم» تا آخر آیه‌ی شریفه.

در مورد امام بزرگوار که شاگرد این مکتب و دنباله‌رو راه این انبیای عظام است، همین معنا صدق میکند. خود امام برجسته‌ترین شاخصهاست؛ رفتار امام، گفتار امام. خوشبختانه بیانات امام در دسترس است، تدوین شده است. وصیتنامه‌ی امام آشکارا همه‌ی مافی‌الضمیر امام را برای آینده‌ی انقلاب تبیین میکند. نباید اجازه داد این شاخصها غلط تبیین شوند، یا پنهان بمانند، یا فراموش بشوند. اگر این شاخصها را ما بد تبیین کردیم، غلط ارائه دادیم، مثل این است که یک قطب‌نما را در یک راه از دست بدهیم، یا قطب‌نما از کار بیفتد. فرض کنید در یک مسیر دریائی یا در یک بیابان که جاده‌ای هم وجود ندارد، قطب‌نمای انسان آسیب ببیند و از کار بیفتد؛ انسان متحیر میماند. اگر نظرات امام، بد بیان شد، بد تبیین شد، مثل این است که قطب‌نما از کار بیفتد، راه گم میشود؛ هر کسی به سلیقه‌ی خود، به میل خود حرفی میزند. بدخواهان هم در این میان از فرصت استفاده میکنند، راه را جوری تبیین میکنند که ملت به اشتباه بیفتد.

مواضع امام بایستی به طور روشن و واضح - همان طور که خود او گفت، همان طور که خود او نوشت - تبیین شود؛ این ملاک راه امام و خط امام و صراط مستقیم انقلاب است. یک نفر صریح میگوید من امام را قبول ندارم - این بحث دیگری است - خیلی خوب، پیروان امام و طرفداران امام با کسی که صریح بگوید من امام را قبول ندارم، راه او را غلط میدانم، حسابشان روشن است؛ اما اگر قرار است در خط امام، با اشاره‌ی انگشت امام، این انقلاب پیش برود، باید معلوم باشد، روشن باشد و مواضع امام بزرگوارمان بدرستی تبیین شود.

نباید برای خوشامد این و آن، برخی از مواضع حقیقی امام را یا انکار کرد، یا مخفی نگه داشت. بعضی اینجور فکر میکنند - و این فکر غلطی است - که برای اینکه امام پیروان بیشتری پیدا کند، کسانی که مخالف امام هستند، آنها هم به امام علاقه‌مند شوند، بایستی ما بعضی از مواضع صریح امام را یا پنهان کنیم یا کمزنگ کنیم؛ نه، امام هویتش، شخصیتش به همین مواضعی است که خود او با صریح‌ترین بیانه‌ها، روشن‌ترین الفاظ و کلمات، آنها را بیان کرد. همین‌ها بود

که دنیا را تکان داد. همین مواضع صریح بود که توده‌های عظیم را مشتاق ملت ایران و بسیاری را پیرو ملت ایران کرد. این نهضت عظیم جهانی که شما امروز در گوشه و کنار دنیای اسلام نشانه‌های آن را می‌بینید، از این طریق به راه افتاد.

امام را صریح باید آورد وسط میدان. مواضعش بر علیه استکبار، مواضعش بر علیه ارتجاع، مواضعش بر علیه لیبرال دموکراسی غرب، مواضعش بر علیه منافقان و دورویان را باید صریح گذاشت. کسانی که تحت تأثیر آن شخصیت عظیم قرار گرفتند، این مواضع را دیدند و تسلیم شدند. نمیشود به خاطر اینکه زید و عمرو از امام خوششان بیاید، ما مواضع امام را پنهان کنیم یا پوشیده کنیم یا آن چیزهایی که به نظرمان تند می‌آید، کمرنگ کنیم. عده‌ای در یک دورانی - که ما آن دوران را به یاد داریم؛ دوران جوانی‌های ما - برای اینکه اسلام علاقه‌مندان و طرفدارانی پیدا کند، بعضی از احکام اسلام را کمرنگ میکردند، ندیده میگرفتند؛ حکم قصاص را، حکم جهاد را، حکم حجاب را انکار و پنهان میکردند، میگفتند اینها از اسلام نیست، قصاص از اسلام نیست، جهاد از اسلام نیست، برای اینکه فلان مستشرق یا فلان دشمن مبانی اسلامی از اسلام خوشش بیاید! این غلط است. اسلام را با کلیتش بایستی بیان کرد.

امام منهای خط امام، آن امامی نیست که ملت ایران به نفس او، به هدایت او جانشان را کف دست گرفتند، فرزندان‌شان را به کام مرگ فرستادند، از جان و مالشان دریغ نکردند و بزرگترین حرکت قرن معاصر را در این نقطه‌ی عالم به وجود آوردند. امام منهای خط امام، امام بی‌هویت است. سلب هویت از امام، خدمت به امام نیست. مبانی امام، مبانی روشنی بود. این مبانی - اگر کسی نخواهد مجامله کند، تعارف کند - در کلمات امام، در بیانات امام، در نامه‌های امام، و بخصوص در وصیتنامه‌ی امام - که کوتاه شده‌ی همه‌ی آن مواضع است - منعکس است. این مبانی فکری همان چیزی است که آن موج عظیم و سهمگین را علیه غارتگری‌های غرب و یکه‌تازی‌های آمریکا در دنیا به وجود آورد. شما خیال میکنید اینکه رئیس‌جمهورهای گوناگون آمریکا به هر کشوری از این کشورهای آسیا و خاورمیانه سفر کردند، حتی در بعضی از کشورهای اروپائی مردم جمع شدند و علیه آنها شعار دادند، همیشه اینجور بود؟ نه، این حرکت امام بود، افشاگری امام بود، موضعگیری امام بود که استکبار را رسوا کرد، صهیونیسم را رسوا کرد، و روح مقاومت را در ملتها و بخصوص در جوامع اسلامی زنده کرد.

این کج‌اندیشی است که ما مواضع امام را انکار کنیم. این کج‌اندیشی را هم متأسفانه بعضاً کسانی انجام میدهند که یک وقتی خودشان جزو مروجان افکار امام بودند یا جزو پیروان امام بودند. حالا به هر دلیلی راه‌ها کج میشود، هدفها گم میشود، یک عده‌ای برمیگردند؛ بعد از آنکه سالهای متمادی برای امام و برای این هدفها حرف زدند و حرکت کردند، در مقابل این اهداف و این مبانی می‌ایستند و آن حرفها را میزنند!

خوب، خط امام اجزائی دارد. مهمترین آنچه که در مورد خط امام و راه امام میشود گفت، چند نکته است که من عرض میکنم. و بخصوص به جوانها عرض میکنم: بروید وصیتنامه‌ی امام را بخوانید. امامی که دنیا را تکان داد، امامی است که در این وصیتنامه منعکس است، در این آثار و گفتار منعکس است.

اولین و اصلی‌ترین نقطه در مبانی امام و نظرات امام، مسئله‌ی اسلام ناب محمدی است؛ یعنی اسلام ظلم‌ستیز، اسلام عدالتخواه، اسلام مجاهد، اسلام طرفدار محرومان، اسلام مدافع حقوق پابرهنگان و رنج‌دیدگان و مستضعفان. در مقابل این اسلام، امام اصطلاح «اسلام آمریکائی» را در فرهنگ سیاسی ما وارد کرد. اسلام آمریکائی یعنی اسلام تشریفاتی، اسلام بی‌تفاوت در مقابل ظلم، در مقابل زیاده‌خواهی، اسلام بی‌تفاوت در مقابل دست‌اندازی به حقوق مظلومان، اسلام کمک به زورگویان، اسلام کمک به اقویا، اسلامی که با همه‌ی اینها میسازد. این اسلام را امام نامگذاری کرد: اسلام آمریکائی.

فکر اسلام ناب، فکر همیشگی امام بزرگوار ما بود؛ مخصوص دوران جمهوری اسلامی نبود؛ منتها تحقق اسلام ناب، جز با حاکمیت اسلام و تشکیل نظام اسلامی امکانپذیر نبود. اگر نظام سیاسی کشور بر پایه‌ی شریعت اسلامی و تفکر اسلامی نباشد، امکان ندارد که اسلام بتواند با ستمگران عالم، با زورگویان عالم، با زورگویان یک جامعه، مبارزه‌ی واقعی و حقیقی بکند. لذا امام حراست و صیانت از جمهوری اسلامی را اوجب واجبات میدانست. اوجب واجبات، نه از اوجب واجبات. واجب‌ترین واجبه‌ها، صیانت از جمهوری اسلامی است؛ چون صیانت اسلام - به معنای حقیقی کلمه - وابسته‌ی به صیانت از نظام سیاسی اسلامی است. بدون نظام سیاسی، امکان ندارد.

امام جمهوری اسلامی را مظهر حاکمیت اسلام میدانست. برای همین، امام جمهوری اسلامی را دنبال کرد، در راهش آن همه تلاش کرد و با آن شدت و حدت و اقتدار پای جمهوری اسلامی ایستاد. امام که دنبال قدرت شخصی نبود؛ امام دنبال این نبود که خودش بتواند قدرتی پیدا کند. مسئله‌ی امام، مسئله‌ی اسلام بود؛ لذا پای جمهوری اسلامی ایستاد. این مدل نو را امام به دنیا عرضه کرد؛ یعنی مدل جمهوری اسلامی.

اساسی‌ترین مسئله در جمهوری اسلامی، مبارزه با حاکمیت‌های زورگویانه و اقتدارطلب دنیاست که در شکل‌های مختلف خودش را نشان میدهد. حکومت دیکتاتوری و اقتدارطلب، فقط حکومت پادشاهان نیست؛ این یکی از انواع حکومت دیکتاتوری است. آن زمان دیکتاتوری‌های چپ وجود داشت، که دیکتاتوری یک‌حزبی در کشورها بود؛ هر کار میخواستند، با آحاد ملت میکردند؛ کسی هم به ملت پاسخگو نبود. در واقع ملت دست یک اقلیت محدودی زندانی بود. این هم یک نوع دیکتاتوری بود. یک نوع دیکتاتوری هم دیکتاتوری سرمایه‌داران است که در نظام‌های بظاهر مردم‌سالار - نظام‌های لیبرال دموکراسی - تجلی پیدا میکند. این هم نوعی دیکتاتوری است، منتها دیکتاتوری بسیار هوشمندانه و غیر مستقیم؛ در واقع دیکتاتوری سرمایه‌دارها و صاحبان ثروت‌های بزرگ است.

امام جمهوری اسلامی را در مقابل این طاغوت‌های بشری به وجود آورد؛ اسلام را - که در دل اسلامیت، تکیه‌ی به مردم و رأی مردم و خواست مردم وجود دارد - معیار اصلی این نظام قرار داد. بنابراین جمهوری اسلامی، هم جمهوری است، یعنی متکی به آراء مردم است؛ هم اسلامی است، یعنی متکی به شریعت الهی است. این یک مدل نو است؛ این یکی از شاخصه‌های عمده‌ی در خط امام است. هر کسی درباره‌ی حاکمیت نظام جمهوری اسلامی برخلاف این فکر کند، برخلاف فکر امام است؛ مدعی نشود که او دنباله‌رو امام است، در عین حال این فکر را دارد؛ نه، فکر امام این است. این واضح‌ترین خط از خطوط اندیشه‌ی امام است.

یک شاخص دیگر در برنامه‌ی امام و خط امام و راه مستقیم امام، مسئله‌ی جاذبه و دافعه‌ی امام بود. انسان‌های بزرگ، جاذبه و دافعه‌شان هم میدان وسیع و گسترده‌ای دارد. همه جاذبه و دافعه دارند. شما با رفتار خودتان، یکی را به خودتان علاقه‌مند و متمایل میکنید، یکی هم از شما میرنجد؛ این جاذبه و دافعه است. اما انسان‌های بزرگ، جاذبه‌شان یک طیف وسیعی را به وجود می‌آورد؛ دافعه‌ی آنها هم همین طور، یک طیف عظیمی را به وجود می‌آورد. جاذبه و دافعه‌ی امام تماشائی است.

آنچه که مبنا و معیار جاذبه‌ی امام و دافعه‌ی امام بود، باز مکتب بود، اسلام بود؛ درست همان طوری که امام سجاد (سلام الله علیه) در دعای صحیفه‌ی سجاده - دعای ورود در ماه رمضان - به خداوند متعال عرض میکند. مکرر عرض کرده‌ایم که دعا‌های امام سجاد واقعاً جزو برترین گنجینه‌های معارف اسلامی است. در این دعاها معارفی وجود دارد که انسان اینها را از روایات و آثار روائی نمیتواند به دست بیاورد؛ در دعاها صریح اینها بیان شده است. در دعای چهل و چهارم صحیفه‌ی

سجادیه - که دعای ورود در ماه رمضان است و امام سجاد آن را میخواندند - حضرت چیزهایی را از خدای متعال برای ماه رمضان درخواست میکنند؛ از جمله‌ی چیزهایی که درخواست میکنند، این است: «و ان نسالم من عادانا»؛ پروردگارا! از تو میخواهیم که با همه‌ی دشمنان خودمان صلح کنیم، سلم و مدارا پیشه کنیم. بعد بلافاصله میفرماید: «حاشی من عودی فیک و لک فأنه العدو الذی لانوالیه و الحرب الذی لانصافیهِ»؛ مگر آن دشمنی که من به خاطر تو با او دشمنی کردم، در راه تو با او دشمنی کردم. این دشمنی است که ما هرگز با او دم از آشتی نخواهیم زد و دل ما با او صاف نخواهد شد.

امام اینجوری بود؛ دشمنی شخصی با کسی نداشت. اگر کدورت‌های شخصی‌ای هم بود، امام زیر پا میگذاشت؛ اما دشمنی به خاطر مکتب، برای امام بسیار جدی بود. همان امامی که از اول شروع نهضت در سال ۱۳۴۱ روی توده‌ی مردم، انواع و اقسام افکار گوناگون در میان مردم، اینجور آغوش باز کرده بود، مردم را از اهل هر قومی، از اهل هر گروه و مذهبی، با آغوش باز میپذیرفت، همین امام در اول انقلاب یک مجموعه‌هایی را از خود طرد کرد. کمونیستها را صریح طرد کرد. آن روز برای خیلی از ماها که در اول انقلاب دست‌اندرکار مبارزه بودیم، این کار امام عجیب بود. در همان اوائل انقلاب، امام صریح در مقابل کمونیستها موضعگیری کرد و اینها را از خود دور کرد، از خود جدا کرد؛ هیچ رودبایستی و ملاحظه‌ای نکرد. غربی و فرهنگ غربی، امام قاطعیت نشان داد؛ اینها را از خود دور کرد، از خود جدا کرد؛ هیچ رودبایستی و ملاحظه‌ای نکرد. مرتجعین را - کسانی که حاضر نبودند حقائق الهی و روح قرآنی احکام اسلامی را قبول کنند و تحول عظیم را بپذیرند - از خودش طرد کرد. امام بارها مرتجعین را با تعبیرات سخت و تلخ محکوم کرد، از خود دور کرد. در تبری از افرادی که در دایره‌ی فکری و مبانی اسلامی او قرار نمیگرفتند، امام تأمل نکرد؛ در حالی که با آنها هم دشمنی شخصی نداشت.

شما ملاحظه کنید به وصیتنامه‌ی امام؛ امام در همین وصیتنامه خطاب میکند به کمونیست‌هایی که در داخل جنایت کرده بودند و به خارج کشور گریخته بودند. لحن امام را ملاحظه کنید. به اینها میگوید: شما داخل کشور بیائید و مجازاتی را که قانون و عدالت برای شما میگذارد، تحمل کنید و مجازات شوید. یعنی بیائید اعدام را یا حبس را یا سایر مجازات‌ها را تحمل کنید، برای اینکه خودتان را از عذاب الهی و نعمت الهی نجات دهید. با اینها دلسوزانه حرف میزند. میفرماید: اگر شهامت این را هم ندارید که بیائید مجازات خودتان را قبول کنید، لاف‌اقل آنجا که هستید، راهتان را عوض کنید، توبه کنید؛ با ملت ایران، با نظام اسلامی، با حرکت اسلامی مقابله نکنید؛ برای قدرتمندان و زورگویان، پیاده‌نظام نباشید.

امام دعوای شخصی ندارد؛ اما در دایره‌ی مکتب، با قاطعیت کامل، جاذبه و دافعه‌ی خود را اعمال میکند. این یک شاخص عمده از زندگی امام و مکتب امام است. تویی و تبری در عرصه‌ی سیاست هم باید تابع تفکر و فکر و مبانی اسلامی و مذهبی باشد؛ اینجا هم باید انسان ملاک و معیار را این قرار بدهد؛ ببیند خدای متعال از او چه میخواهد.

با این روشی که امام در پیش گرفته بود و در گفتار و کردار او منعکس بود، نمیشود انسان خود را در خط امام بداند، دنباله‌رو امام بداند، اما با کسانی که صریحاً پرچم معارضه‌ی با امام و اسلام را بلند میکنند، خودش را در یک جبهه تعریف کند. نمیشود قبول کرد که آمریکا و انگلیس و سیا و موساد و سلطنت‌طلب و منافق بر روی یک محوری توافق کنند، حول یک محوری جمع بشوند، بعد آن محور باز ادعا کند که من خط امامم! این نمیشود، این قابل قبول نیست.

نمیشود با هر کس و ناکسی ائتلاف کرد. باید ببینیم دشمنان دیروز امام در برابر ما چه موضعی میگیرند. اگر دیدیم مواضع ما جور است که آمریکای مستکبر، صهیونیست غاصب، مزدوران قدرتهای گوناگون، مخالفین و معاندین امام و اسلام و انقلاب از ما تجلیل میکنند، احترام میکنند، بایستی در مواضعمان شک کنیم؛ باید بدانیم که راه درست و مستقیم را نمیرویم.

این معیار است، این یک ملاک است. امام هم بارها بر همین تکیه میکرد. امام میفرمود - در نوشته‌جات امام وجود دارد، در اسناد قطعی فرمایشات امام این هست - که اگر از ما تعریف کردند، بدانیم که خیانتکاریم. این خیلی مهم است.

کسانی بیایند درست در خط مقابل امام حرکت کنند، درباره‌ی مسئله‌ی قدس در روز قدس آنجور موضعگیری کنند، در روز عاشورا آن فضا را به بار بیاورند، بعد ما با کسانی که با اساس مبنای امام و حرکت امام صریحاً مخالفند، اظهار همراهی کنیم، خودمان را در کنار اینها قرار بدهیم و تعریف کنیم، یا در مقابل اینها سکوت کنیم؛ در عین حال بگوئیم ما دنباله‌رو امامیم! این امکان ندارد، این قابل قبول نیست. ملت هم این را خوب فهمیدند. ملت این را می‌بیند، میداند، میشناسد، میفهمد.

یک شاخص دیگر در مشی امام و خط امام که خیلی مهم است، مسئله‌ی محاسبات معنوی و الهی است. امام در تصمیم‌گیری‌های خود، در تدابیر خود، محاسبات معنوی را در درجه‌ی اول قرار میداد. یعنی چه؟ یعنی انسان برای هر کاری که میخواهد بکند، در درجه‌ی اول هدفش کسب رضای الهی باشد؛ کسب پیروزی نباشد، به دست گرفتن قدرت نباشد، کسب وجهت پیش زید و عمرو نباشد. هدف اول، رضای الهی باشد. این یک. بعد هم به وعده‌ی الهی اطمینان و اعتماد داشته باشد. وقتی انسان هدفش رضای خدا بود، به وعده‌ی الهی هم اعتماد و اطمینان داشت، آن وقت دیگر یأس معنا ندارد، ترس معنا ندارد، غفلت معنا ندارد، غرور معنا ندارد.

امام آن وقتی که تنها بود، مبتلای به ترس نشد، مبتلای به یأس نشد؛ آن وقتی هم که همه‌ی ملت ایران یکصدا نام او را فریاد زدند، بلکه ملت‌های دیگر هم به او عشق ورزیدند و این را ابراز کردند، دچار غرور نشد. آن وقتی که خرمشهر به وسیله‌ی متجاوزین عراقی از دست رفت، امام مأیوس نشد؛ آن وقتی هم که خرمشهر را رزمندگان ما با دلاوری و فداکاری خود گرفتند، امام مغرور نشد؛ فرمود «خرمشهر را خدا آزاد کرد»؛ یعنی ما هیچکاره‌ایم. در همه‌ی حوادث گوناگون دوران زعامت آن بزرگوار، امام همین‌جور بود. آن وقتی که تنها بود، وحشت نکرد؛ آن وقتی که غلبه و قدرت با او بود، مغرور نشد؛ غفلت هم نکرد. این اعتماد به خداست. وقتی رضای خدا بود، قضیه این است.

به وعده‌ی الهی باید اعتماد کرد. خدای متعال در سوره‌ی «أَنَّا فَتَحْنَا» میفرماید: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتُ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُلْمُ السَّوءِ»؛ (۶) خصوصیت منافق و مشرک از جمله این است که به خدا سوءظن دارند، وعده‌ی الهی را قبول ندارند، باور ندارند. اینکه خدا میگوید: «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ»؛ (۷) این را آدم مؤمن با همه‌ی وجود قبول دارد؛ منافق این را قبول ندارد. خداوند میفرماید: «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»؛ (۸) کسانی که به خدا سوءظن دارند، وضعیتشان اینجور است.

امام به وعده‌ی الهی اطمینان داشت. ما برای خدا مجاهدت میکنیم، قدم برای خدا برمیداریم، همه‌ی تلاش خودمان را به میدان می‌آوریم؛ نتیجه را خدای متعال - آنچنان که وعده فرموده است - تحقق خواهد داد. ما برای تکلیف کار میکنیم؛ اما خدای متعال بر همین عمل برای تکلیف، بهترین نتیجه را به ما خواهد داد. این یکی از خصوصیات مشی امام و خط امام است. راه انقلاب، صراط مستقیم انقلاب این است.

یکی از چیزهایی که در همین زمینه وجود داشت، رعایت تقوای عجیب امام در همه‌ی امور بود. تقوا در مسائل شخصی یک حرف است؛ تقوا در مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی و عمومی خیلی مشکلتر است، خیلی مهمتر است، خیلی اثرگذارتر است. ما نسبت به دوستانمان، نسبت به دشمنانمان چه میگوئیم؟ اینجا تقوا اثر میگذارد. ممکن است ما با یکی مخالف باشیم، دشمن باشیم؛ درباره‌ی او چگونه قضاوت میکنید؟ اگر قضاوت شما درباره‌ی آن کسی که با او مخالفید و با او دشمنید، غیر

از آن چیزی باشد که در واقع وجود دارد، این تعدی از جاده‌ی تقواست. آیه‌ی شریفه‌ای که اول عرض کردم، تکرار میکنم: «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً». قول سدید، یعنی استوار و درست؛ اینجوری حرف بزنیم. من می‌خواهم عرض بکنم به جوانان عزیزمان، جوانهای انقلابی و مؤمن و عاشق امام، که حرف می‌زنند، مینویسند، اقدام میکنند؛ کاملاً رعایت کنید. اینجور نباشد که مخالفت با یک کسی، ما را وادار کند که نسبت به آن کس از جاده‌ی حق تعدی کنیم، تجاوز کنیم، ظلم کنیم؛ نه، ظلم نباید کرد. به هیچ کس نباید ظلم کرد.

من یک خاطره از امام نقل کنم. ما یک شب در خدمت امام بودیم. من از ایشان پرسیدم نظر شما نسبت به فلان کس چیست - نمی‌خواهم اسم بیاورم؛ یکی از چهره‌های معروف دنیای اسلام در دوران نزدیک به ما، که همه نام او را شنیدند، همه میشناسند - امام یک تأملی کردند، گفتند: نمیشناسم. بعد هم یک جمله‌ی مذمت‌آمیزی راجع به آن شخص گفتند. این تمام شد. من فردای آن روز یا پس‌فردا - درست یادم نیست - صبح با امام کاری داشتم، رفتم خدمت ایشان. بمجردی که وارد اتاق شدم و نشستم، قبل از اینکه من کاری را که داشتم، مطرح کنم، ایشان گفتند که راجع به آن کسی که شما دیشب یا پریشب سؤال کردید، «همین، نمیشناسم». یعنی آن جمله‌ی مذمت‌آمیزی را که بعد از «نمیشناسم» گفته بودند، پاک کردند. ببینید، این خیلی مهم است. آن جمله‌ی مذمت‌آمیز نه فحش بود، نه دشنام بود، نه تهمت بود؛ خوشبختانه من هم بکلی از یادم رفته که آن جمله چه بود؛ یعنی یا تصرف معنوی ایشان بود، یا کم‌حافظگی من بود؛ نمیدانم چه بود، اما اینقدر یادم هست که یک جمله‌ی مذمت‌آمیزی بود. همین را ایشان آن شب گفتند، دو روز بعدش یا یک روز بعدش آن را پاک کردند؛ گفتند: نه، همان نمیشناسم. ببینید، اینها اسوه است؛ «لقد کان لکم فی رسول‌الله اسوة حسنة».

درباره‌ی زیدی که شما او را قبول ندارید، دو جور میشود حرف زد: یک جور آنچنانی که درست منطبق با حق است، یک جور هم آنچنانی که در آن آمیزه‌ای از ظلم وجود دارد. این دومی بد است، باید از آن پرهیز کرد. درست همانی که حق است، صدق است و شما در دادگاه عدل الهی میتوانید راجع به آن توضیح دهید، بگوئید، نه بیشتر. این یکی از خطوط اصلی حرکت امام و خط امام است که ماها باید به یاد داشته باشیم.

یکی دیگر از خطوط اصلی خط امام، نقش مردم است؛ هم در انتخابات که امام در این کار واقعاً یک حرکت عظیمی انجام داد، هم در غیر انتخابات، در مسائل گوناگون اجتماعی. در هیچ انقلابی در دوران انقلابها - که نیمه‌ی اول قرن بیستم، دوران انقلابهای گوناگون است؛ در شرق و غرب دنیا انقلابهای مختلفی با شکلهای مختلف به وجود آمد - سابقه ندارد که دو ماه بعد از پیروزی انقلاب، یک رفراندوم عمومی برای انتخاب شیوه‌ی حکومت و نظام حکومتی انجام بگیرد؛ اما به همت امام در ایران این اتفاق افتاد. هنوز یک سال از انقلاب نگذشته بود که قانون اساسی تدوین و تصویب شد. در آن ماههای اول که تدوین قانون اساسی هنوز انجام نشده بود و تأخیر افتاده بود، یادم هست یک روز امام ماها را خواستند، رفتیم قم - آن وقت ایشان هنوز قم بودند - با اوقات تلخی گفتند که قانون اساسی را زودتر تدوین کنید. آن وقت انتخابات مجلس خبرگان راه افتاد و مردم خبرگان را برای تدوین قانون اساسی انتخاب کردند؛ بعد هم که قانون اساسی تدوین شد، آن را به رأی عمومی گذاشتند؛ رفراندوم شد، مردم قانون اساسی را انتخاب کردند. بعد هم انتخابات ریاست جمهوری و مجلس برگزار شد. در سخت‌ترین دوران جنگ که تهران زیر بمباران دشمن بود، انتخابات تعطیل نشد؛ حتی تا امروز یک روز انتخابات در ایران تأخیر نیفتاده است. کدام دموکراسی را در دنیا شما سراغ دارید؟ انقلابها که هیچ؛ در هیچ دموکراسی‌ای، با این دقت، سر موقع، آراء مردم به صندوقها ریخته نمیشود. این خط امام است.

در غیر مسائل انتخابات هم بارها مردم مورد توجه امام قرار گرفتند و امام به نقش آنها اشاره‌ی روشن کردند، گاهی تصریح کردند؛ در یک جاهائی گفتند: اگر مسئولین فلان کار را که باید انجام بدهند، انجام ندهند، مردم خودشان وارد میشوند و انجام میدهند.

یک نقطه‌ی دیگر از نقاط روشن خط امام، جهانی بودن نهضت است. امام نهضت را جهانی میدانست و این انقلاب را متعلق به همه‌ی ملت‌های مسلمان، بلکه غیر مسلمان معرفی میکرد. امام از این ابائی نداشت. این غیر از دخالت در امور کشورهاست، که ما نمیکنیم؛ این غیر از صادر کردن انقلاب به سبک استعمارگران دیروز است، که ما این کار را نمیکنیم، اهلش نیستیم؛ این معنایش این است که بوی خوش این پدیده‌ی رحمانی باید در دنیا پراکنده شود، ملتها بفهمند که وظیفه‌شان چیست، ملت‌های مسلمان بدانند که هویتشان چگونه است و کجاست. یک نمونه‌ی این نگاه جهانی، موضعگیری امام در باب فلسطین است. امام صریحاً فرمود: اسرائیل یک غده‌ی سرطانی است. خوب، غده‌ی سرطانی را چه کار میکنند؟ غیر از قطع غده، چه علاجی میتوان برای آن کرد؟ امام ملاحظه‌ی کسی را نکرد. منطق امام این بود. این حرف شعاری نیست؛ این منطقی است. فلسطین یک کشور تاریخی است. در طول تاریخ، کشوری وجود داشته است به نام فلسطین. یک عده‌ای با پشتیبانی قدرتهای ستمگر عالم آمده‌اند با عنیف‌ترین و شدیدترین وجهی این ملت را از این کشور بیرون کرده‌اند؛ کشتند، تبعید کردند، شکنجه کردند، اهانت کردند، این ملت را بیرون کردند - که امروز چند میلیون آواره‌ی فلسطینی در کشورهای همجوار فلسطین اشغالی و در کشورهای دیگر زندگی میکنند؛ اغلب هم توی اردوگاه‌ها - در واقع آمدند کشور را از صحنه‌ی جغرافیا حذف کردند، ملت را بکلی از هستی ساقط کردند، یک واحد جغرافیائی جعلی و جدیدی به جای آن تحمیل کردند و اسمش را گذاشتند اسرائیل. ببینید منطق چه اقتضاء میکند؟ حرفی که ما در مورد مسئله‌ی فلسطین داریم، یک حرف شعاری نیست؛ یک حرف صددرصد منطقی است.

یک عده قدرتمند که در رأس آنها اول انگلیس بود، بعد هم آمریکا ملحق شد، دنباله‌رو آنها هم کشورهای غربی، آمده‌اند میگویند کشور فلسطین و ملت فلسطین باید حذف بشوند تا به جای آن، کشوری به نام اسرائیل و ملت جعلی‌ای به نام ملت اسرائیل به وجود بیاید. این یک حرف؛ یک حرف دیگر هم در مقابلش هست که حرف امام است؛ میگوید: نه، این واحد جعلی و تحمیلی باید حذف شود؛ به جای آن، ملت اصلی و کشور اصلی و واحد جغرافیائی اصلی سر کار بیاید. از این دو حرف، کدام منطقی است؟ آن حرفی که متکی به سرنیزه و سرکوب است و میخواهد یک نظام سیاسی را، یک واحد جغرافیائی تاریخی را با چند هزار سال سابقه، بکلی از صحنه‌ی جغرافیا حذف کند، این منطقی است یا آن حرفی که میگوید نه، این واحد اصلی جغرافیائی باید بماند، آن واحد جعلی و تحمیلی باید از بین برود؟ امام این را میگفت. این منطقی‌ترین حرفی است که در باب اسرائیل غاصب و در باب مسئله‌ی فلسطین میشود گفت. امام این را گفت؛ صریح هم این را بیان کرد. حالا اگر کسی این حرف را به اشاره هم بیان کند، یک عده‌ای که مدعی خط امامند، میگویند آقا چرا این حرف گفته شد؟! خوب، این حرف امام است؛ این منطق امام است؛ این منطق صحیح است؛ همه‌ی مسلمانان عالم، همه‌ی آزادگان عالم، ملت‌های بی‌طرف باید این حرف را قبول کنند و بپذیرند. این، درست است. این، موضع امام است.

یک نکته‌ی آخر هم عرض بکنم. شما برادران و خواهران عزیز در گرمای هوا تحمل کردید؛ خداوند ان‌شاءالله شما را مأجور بدارد. یک نکته‌ی اساسی دیگر در مورد خط امام و راه امام این است که امام بارها فرمود قضاوت در مورد اشخاص باید با معیار حال کنونی اشخاص باشد. گذشته‌ی اشخاص، مورد توجه نیست. گذشته مال آن وقتی است که حال فعلی معلوم نباشد. انسان به آن گذشته تمسک کند و بگوید: خوب، قبلاً اینجوری بوده، حالا هم لابد همان جور است. اگر حال فعلی اشخاص

در نقطه‌ی مقابل آن گذشته بود، آن گذشته دیگر کارائی ندارد. این همان قضاوتی بود که امام امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) با جناب طلحه و جناب زبیر کرد. شما باید بدانید طلحه و زبیر مردمان کوچکی نبودند. جناب زبیر سوابقی درخشان دارد که نظیر آن را کمتر کسی از اصحاب امیرالمؤمنین داشت. بعد از به خلافت رسیدن جناب ابی‌بکر، در همان روزهای اول، پای منبر ابی‌بکر چند نفر از صحابه بلند شدند، اظهار مخالفت کردند، گفتند: حق با شما نیست؛ حق با علی بن ابی‌طالب است. اسم این اشخاص در تاریخ ثبت است. اینها چیزهائی نیست که شیعه نقل کرده باشد؛ نه، این در همه‌ی کتب تواریخ ذکر شده است. یکی از آن اشخاصی که پای منبر جناب ابی‌بکر بلند شد و از حق امیرالمؤمنین دفاع کرد، زبیر است. این سابقه‌ی زبیر است. مابین آن روز و روزی که زبیر روی امیرالمؤمنین شمشیر کشید، فاصله بیست و پنج سال است. حالا برادران اهل سنت از طرف طلحه و زبیر اعتذار میکنند، میگویند آنها اجتهادشان به اینجا منتهی شد؛ خیلی خوب، حالا هر چی. ما راجع به اینکه آنها در مقابل خدای متعال چه وضعی دارند، الان در مقام آن نیستیم؛ اما امیرالمؤمنین با اینها چه کرد؟ جنگید. امیرالمؤمنین از مدینه لشکر کشید، رفت طرف کوفه و بصره، برای جنگ با طلحه و زبیر. یعنی آن سوابق محو شد، تمام شد. امام ملاکش این بود، معیارش این بود.

بعضی‌ها با امام از پاریس تو هواپیما بودند و آمدند ایران؛ اما در زمان امام به خاطر خیانت اعدام شدند! بعضی‌ها از دورانی که امام در نجف بود و بعد که به پاریس رفت، با ایشان ارتباط داشتند، در اول انقلاب هم مورد توجه امام قرار گرفتند؛ اما بعد رفتار اینها، موضعگیری‌های اینها موجب شد که امام اینها را طرد کرد، از خودش دور کرد. میزان، وضعی است که امروز بنده دارم. اگر خدای نکرده نفس اماره و شیطان، راه را در مقابل من منحرف کردند، قضاوت چیز دیگری خواهد بود. مبنای نظام اسلامی این است و امام اینجوری عمل کرد.

خطوط دیگری را هم در زمینه‌ی راه امام و خط امام میشود بیان کرد. آنچه که عرض شد، مهمترین و مؤثرترینها بود. خوب است برادران، جوانان، اهل فکر و تحقیق، طلاب، دانشجویان، روی این مبنای فکر کنند، روی اینها کار کنند. فقط متن باقی نماند؛ این متن‌ها درست توضیح داده شود، تبیین شود.

همه، بخصوص جوانهای عزیز ما این را بدانند؛ آنچه که بعد از رحلت امام تا امروز اتفاق افتاده است، از دشمنی‌ها، کارشکنی‌ها، هر کاری که کردند، از هر نوعی که انجام دادند، نتوانسته است در پایه‌های این نظام اندک تزلزل و تکانی ایجاد کند؛ بلکه بعکس، هر ضربه‌ای که دشمن حواله‌ی جمهوری اسلامی کرده است، در نتیجه به استحکام بیشتر جمهوری اسلامی انجامیده است؛ درست مثل هشت سال جنگ تحمیلی. هشت سال همه‌ی قدرتهای سیاسی و نظامی و مالی بزرگ دنیا پشت سر رژیم بعثی عراق ایستادند، با ایران اسلامی جنگیدند، همه‌ی توان خودشان را به میدان آوردند تا جمهوری اسلامی را شکست بدهند یا تضعیف کنند؛ نتیجه چه شد؟ وقتی که این هشت سال تمام شد، دنیا با کمال حیرت، ناظر به پا خاستن جمهوری اسلامی با یک قدرت دفاعی و نظامی بمراتب قوی‌تر و عظیم‌تر از هنگام جنگ شد. قدرت جمهوری اسلامی بعد از جنگ آنچنان در دنیا طلوع کرد که چشمها را خیره کرد. امروز هم همین جور است. هر اتفاقی که دشمنان برنامه‌ریزی کنند، افراد ساده‌دل و خام و غافل به هر نحوی با دشمنان همراهی کنند، با ایستادگی ملت ایران، نتیجه‌اش تقویت بیشتر جمهوری اسلامی است.

شما دیدید فتنه‌ای به وجود آمد، کارهائی شد، تلاشهایی شد، آمریکا از فتنه‌گران دفاع کرد، انگلیس دفاع کرد، قدرتهای غربی دفاع کردند، منافقین دفاع کردند، سلطنت‌طلبها دفاع کردند؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در مقابل همه‌ی این اتحاد و اتفاق نامیمون، مردم عزیز ما، ملت بزرگ ما در روز نهم دی، در روز بیست و دوی بهمن، آنچنان عظمتی از خودشان

نشان دادند که دنیا را خیره کرد. ایران امروز، جوان امروز، تحصیلکرده‌ی امروز، ایرانیان امروز، آنچنان وضعیتی دارند که هر توطئه‌ای را دشمن علیه نظام جمهوری اسلامی زمینه‌چینی کند، به توفیق الهی توطئه را خنثی میکنند. منتها توجه داشته باشید؛ باید تقوا پیشه کنیم. آنچه ما را قوی میکند، تقواست؛ آنچه ما را آسیب‌ناپذیر میکند، تقواست؛ آنچه ما را به ادامه‌ی این راه تا رسیدن به اهداف عالیه امیدوار میکند، تقواست.

دلائل ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر

۱۳۶۵/۰۶/۲۶

بیانات در مصاحبه با خبرنگار صداوسیما

بسم الله الرحمن الرحيم

جنگ ما از آغاز به صورت دفاع شروع شد و تا این ساعت هم ما در حال دفاع هستیم. علت هم این است که حتی ورود ما به خاک عراق، در ادامه‌ی دفاع مقدس ماست. البته دشمن طبعاً مایل است که هنگامی که می‌تواند و احساس قدرت می‌کند، وارد مرزهای ما بشود، تا هر وقتی که می‌تواند در آن‌جا بماند، ویرانگری بکند، تخریب بکند، افراد نظامی و غیرنظامی را به قتل برساند، زندگی را ناامن بکند، هر وقت هم که تاب نیاورد و نتوانست بماند، برگردد و داخل مرزهای خودش بشود و ما هم با فداکاری و با توانائی مردم، وقتی که توانستیم او را از مرزها بیرون برانیم، لب مرز بایستیم که نبادا وارد خاک دشمن بشویم و به حریم دشمن نبادا که قدم بگذاریم، این میل دشمن است.

اما عقل و منطق انسانی، همچنین احکام اسلامی به ما اجازه‌ی این را نمی‌دهند. ما دشمن را باید ببینیم که چگونه دشمنی است. یک وقت دشمنی است که آمده برای گرفتن یک تپه، تصرف یک رودخانه، یک مودتی‌گری مرزی، بعد هم سرکوب می‌شود برمی‌گردد سرجایش و قضیه تمام می‌شود. این‌جا البته بعد از آنی که دشمن را ما راندیم مسأله تمام شده است. لکن یک وقت دشمن بنای بر قلدری و زورگوئی دارد. مسأله‌ی او با بیرون رفتن از مرزها، آن هم با قدرت‌نمایی نیروهای اسلامی و فداکاریهای فراوان حل شده و تمام شده نیست. دشمن خیلی این را مغتنم می‌شمارد که وقتی قصد تجاوز دارد و وارد خاک می‌شود، تا جایی که می‌تواند بماند، بعد هم که رفت بیرون، ما لب مرزها بایستیم او تجدید قوای خودش بکند و هنگامی که باز لازم دانست و مصلحت دانست برگردد، تجاوز خودش را آغاز کند.

من یک وقتی یک مثالی زدم، گفتم که دزدی، متجاوزی، وارد خانه‌ی شما می‌شود، وارد مزرعه‌ی شما می‌شود و ویران می‌کند، نابود می‌کند، می‌دزد، می‌کشد. اگر تحمل کردید که می‌ماند، اگر تحمل نکردید و با فشار و زور و قدرت‌نمایی او را بیرون کردید، هیچکس به شما نمی‌گوید که شما از خانه‌ات دیگر پا بیرون نگذار، پا توی مزرعه‌ی او یا خانه‌ی او نگذار که این تجاوز به حریم اوست. نه، عقل به شما حکم می‌کند که بروید گریبان این دشمن را بگیرید، گلوی او را بفشارید و اولاً: از او پرسید چرا این کار را کرده و مجازاتش کنید به این کار و ثانیاً: حقتان را بگیرید، آنچه که تضییع شده از او باز پس بگیرید. این یک حکم عقلی است. این چیزی نیست که این را ما ابداع کرده باشیم. همه‌ی انسانها و همه‌ی فطرت‌های سالم همین جور فکر می‌کنند.

اصولاً وارد شدن به حریم خاک دیگران دو نوع است: یک نوع این است که از روی تجاوز، به قصد تصرف و برای زورگوئی است؛ این تهاجم است، این تجاوز است. همان‌طور که عراق وارد خاک ما شد. دلیلی برای این کار نداشت. یک بهانه‌هایی همان اول ذکر کردند، اما حتی خودشان هم کاملاً واقف بودند و می‌دانستند که اینها بهانه است. دنیا هم این را فهمید. لذا بود که همه‌ی کسانی که توی مسأله جنگ وارد شدند، تا امروز هم بما می‌گویند، از اوائل هم به ما گفتند که ما می‌دانیم متجاوز کی است، این تجاوز است. یکجور وارد شدن به خاک دشمن هست که برای استنقاذ حق است، برای گوشمال دادن

به متجاوز است، برای حفظ امنیت است. برای تأمین مرزها از حوادث مشابه بعدی از سوی همین دشمن هست، این را نمی‌شود گفت تجاوز.

بنابراین ما، تا وقتی که در پشت مرزهای خودمان می‌جنگیدیم که روشن بود داشتیم دفاع می‌کردیم از خاک خودمان. آن وقتی هم که وارد خاک عراق شدیم، باز به دنباله‌ی همین مسأله است. ما مجازات متجاوز و گوشمال دادن به متجاوز را یکی از هدفهای ادامه‌ی جنگ ذکر کردیم و همین هم هست. البته این را هم باید بگوییم که هنوز در مرزهای ما، همه‌ی مناطق از دشمن پاکسازی نشده است. ما هنوز مناطقی را داریم که از جمله نفت‌شهر و بخشی از مراکز دیگر مرزی ما که هنوز در اختیار دشمن هست و ما ادامه‌ی جنگمان ولو برای پس گرفتن اینها هم که باشد، یک عمل دفاعی است. اما وقتی اینها را هم پس بگیریم، ما دنبال کردن دشمن و رفتن داخل اعماق خاک او برای گوشمال دادن او، این را همه، دفاع از خود و مجازات متجاوز می‌شناسند. بنابراین دفاعی بودن این جنگ یک چیز واضحی است.

البته ما این را گفتیم بارها و همه هم این را قبول کردند از ما که ما قصد ماندن در این مناطق تصرف شده‌ی از عراق را نداریم. نه فاو، نه جزیره و نه هیچ نقطه‌ی دیگر، نقاطی نیست که ما اینها را برای خودمان و جزء خاک خودمان دانسته باشیم. نه اینها مال عراق است، مال مردم عراق است، مال هر رژیم صالحی است که بعدها بر سر کار بیاید در عراق. فعلاً حرکت ما، حرکتی است که در دفاع از امنیت ما و در دفاع از آرامش و صلحی است که برای زندگی دو همسایه که ما و عراق باشیم، ضروری و لازم است.

دوران دفاع مقدس، دوره ذخیره نیروی محرکه تاریخ و الهام بخش امت‌ها

۱۳۶۸/۰۶/۳۰

پیام به مناسبت نهمین سالگرد جنگ تحمیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و رحمت خدا بر ارواح طیبه‌ی شهدا، از صدر تاریخ تا امروز، خصوصاً شهیدان جنگ تحمیلی که با نثار خون خود، شجره‌ی مبارکه‌ی اسلام را آبیاری کرده و به برگ و بار نشانند. عزت را برای مؤمنان به ارمغان آورده و خذلان و ذلت را نصیب معاندان کردند.

صلوات و سلام خدا بر شاهد شهیدان و امام مجاهدان و اسوه و مقتدای صالحان و رفعت‌بخش کلمه‌ی پیامبران - حضرت امام خمینی (قدس الله سره و اعلی الله کلمته) - که آتش خشم مستضعفان را بر هیمة فسق و فساد و کفر و الحاد و ظلم و استکبار جهانی افکند و ارکان سلطه‌ی مستکبران را متزلزل ساخت.

خداوند تعالی را سپاس که خلعت اکرام خود را بر قامت امت اسلامی ایران پوشانید و او را به صراط مستقیم خود رهنمون شد و از آن هنگام که قیام این ملت، بر اقامه‌ی قسط و وفای به عهد او آغاز شد، تا امروز لحظه‌ی فضل و عنایت خود را از او دریغ نداشت و مجد و عظمت و عزت و شوکت اسلام را با عطایای دایمی خود روزافزون ساخت و دشمنان اسلام را منکوب و مقهور ساخت. هر آن حیل‌هایی که اندیشیدند، در اراده‌ی خیرش مستحیل گردانید و هر آن مکرری که ورزیدند و هر آن کیدی که به کار زدند، به آنان برگردانید و تیرهای بالای رها شده‌ی آنان را به سینه‌ی خودشان نشانید و بنیانهای برافراشته از توطئه‌ی آنان را منهدم ساخت و آنان را اسیر مکاید خود ساخت. سلسله‌ی خصومتی که جنابانیدند، بر جوهر انقلاب خدشه‌ی وارد نداشت؛ بلکه هر حلقه‌ی آن، زنجیری برپای استکبار شد.

ملتی که به راه رضای خدا می‌رفت و به تکلیف خود می‌اندیشید، به فضل خدا از حلقه‌های دام بلا رهید و ابزارهای شیطان، یکی پس از دیگری، فاقد کارایی شد و نور الهی انقلاب، سینه‌ی سیاهیها را با گذر از میدانهای حیل و توطئه‌ی دشمن شکافت و به سرزمینهای حاصلخیز اندیشه و امید مستضعفان در بند، نور امید افشاند و بذر انقلاب پاشید.

از وحشیانه‌ترین حلقه‌های توطئه‌ی دشمن که براساس نقشه‌های شیطانی و شوم، برای هدم اساس اسلام طراحی شده بود، هجوم وسیع نظامی و شروع جنگی بود که دشمن با استفاده از جاه‌طلبی و غرور حکام عراق طراحی کرد و به راه انداخت. این جنگ که با شعارهای قومی و با هدف تجزیه‌ی ایران و به امید فتح سه روزه‌ی تهران و سقوط نظام اسلامی آغاز شد، خرابیهایی در دو کشور و در منطقه به بار آورد که کم‌نظیر بود و جنایتهایی در دفتر تاریخ به ثبت رساند که تا کنون نظیر آن مشاهده نشده بود.

ملت رشید ایران به دفع تجاوز برخاست و با دفاع مقدس از کیان اسلام و میهن اسلامی، سیلی محکمی بر دشمن نواخت و با سلاح و صلاح و در سایه‌ی رهبری ولی‌خدا، آن چنان حماسه‌ی استقامت و رشادت مظلومانه و سرسختانه‌ی سرود که در تاریخ، به مثابه‌ی درس بزرگی باقی خواهد ماند و صراط مستقیم مبارزان و آزادیخواهان را ترسیم خواهد کرد. عنایت خدا در

نصرت مظلومان و غلبه‌ی لشکریانش، بر همه ظاهر شد و این مرحله از توطئه‌ی دشمن ناکام ماند و ذلیل و شکست خورده و نادم و خسارت دیده، با پرونده‌ی مالا مال از جنایت، به تغییر حیلۀ پرداخت.

در طول جنگ، دشمن به جای تسلیم شدن در برابر حق و تن دادن به عدالت، پیوسته به لجاج و عناد خود افزود و با طرح‌های پیچیده و لشکرکشی به خلیج فارس و ایجاد فشار اقتصادی و تجهیز عراق برای حمله به مراکز صنعتی و اقتصادی و مسکونی، کمک در تهیه‌ی سلاح شیمیایی، آخرین تلاش‌های خود را به کار برد؛ ولی در آن مقطع نیز جز رسوایی بیشتر، چیزی نصیب آنان نشد. در این مقطع، با حیلۀ و فریب، شعار جنگ به شعار صلح تبدیل شد و این در حالی بود که وحشیانه‌ترین و نامردمی‌ترین اعمال خصمانه از سوی عراق و حامیانش، در جنگ و حواشی آن به وقوع می‌پیوست.

آنچه از حماسه و شجاعت و قدرت و صلابت و فتح رزمندگان اسلام در این مدت گذشت و آنچه از ایثار و قدرت روحی و توکل به خدا و اعتماد به نفس که ملت بزرگ ما از خود نشان دادند، با هیچ بیان قابل توصیف نیست. آری، صحنه‌ی دل و لوح ذهن پُر خاطره‌ی آزاد مردان و شیر زنان و غیور رزمندگان و دلیر بسیجیان ملت ما را که مدرن‌ترین سلاح‌های ابرقدرتها در برابر اراده‌ی پولادین آنان خنثی گردیده است، به آسانی نمی‌توان در هیچ گزارشی ترسیم کرد؛ مگر آن که همه‌ی کسانی که توانایی نگارش و سرایش، ترسیم و تجسم دارند، دیده‌ها و یافته‌های خود و دیگران را هنرمندانه به نظم و نثر و تصویر درآورند.

در این‌جا، از همه‌ی نگارندگان حوادث جنگ و همه‌ی کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه‌ی تمام نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند. این دوره، دوره‌ی ذخیره‌ی نیروی محرکه‌ی تاریخ و الهامبخش امم است.

وعده‌ی ظهور قومی را که «اذَلُّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اعِزَّةً عَلَى الْكَافِرِينَ يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَيَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (۱) باشند، در سیمای پارسایان شب و شیران روز می‌توان مشاهده کرد که در این دوران، معرکه‌ی جنگی نابرابر را میداندار بودند و قدرت الهی را در فتوحات فجر و ظفر و کربلا و خیبر نمودند و ثبات قدمشان، آیات فتح را تفسیری روشن بود و همت بلند و عزم راسخشان، اراده‌ی الهی را مظه‌ری آشکار.

اما آنچه از این مرحله باقی ماند، جز خسران و شکست برای دشمن و سربلندی و افتخار برای ایران اسلامی نبود. صدور قطعنامه‌ی ۵۹۸ در سال ۱۳۶۶، عکس‌العمل ناگزیری بود که در برابر شکست‌های رژیم متجاوز عراق، از سوی قدرتهای حمایت کننده‌ی او زمینه‌سازی شد و از شورای امنیت صادر گشت. این قطعنامه که زیر فشار سهمگین رزمندگان اسلام بر پیکر دشمن صادر شد، سندی است که شعار دفاع مقدس ما در آن تأمین گردیده بود و اجرای کامل آن، دشمن را به شکست قطعی می‌رسانید و لذا هرگز جمهوری اسلامی آن را رد نکرد. آنچه برای ایران اسلامی مطرح و موجب عدم شتاب در قبول آن می‌شد، اصرار بر تنبیه متجاوز به قدر کافی در میدانهای نبرد و نیز بی‌اعتمادی در اجرای میثاق‌های بین‌المللی توسط قدرتهای بزرگ بود.

از صدور قطعنامه تا قبول رسمی آن از سوی جمهوری اسلامی، دنیا شاهد سنگین‌ترین ضربات نیروهای اسلام بر دشمن و فتوحات بزرگ رزمندگان ما بر دشمن در جبهه‌های جنگ از سویی و فشارهای همه جانبه از سوی حامیان رژیم عراق علیه ایران اسلامی از سوی دیگر بود. حصر اقتصادی، حمله به تأسیسات ما در خلیج فارس و تمرکز بی‌سابقه‌ی نیروهای نظامی امریکا و ناتو در اطراف مرزهای آبی و هوایی و حتی تجاوز به آنها، بخشی از این فشارها بود؛ به طوری که تقریباً هیچ فشار

ممکن باقی نماند، مگر آن که بر ملت ایران وارد شد و رژیم امریکا تقریباً به‌طور مستقیم وارد صحنه شد. تهدیدها، بمبارانهای وسیع شیمیایی و جنایت حمله به شهرها و هواپیمای مسافربری و کشتی غیرنظامی و اثبات این که استکبار در حمایت از عراق آمادگی برای دست یازیدن به هر جنایتی دارد، بخشی از حوادث این دوران است و جا دارد در موقع مقتضی، این حقایق هشداردهنده برای ملت ایران شکافته و برملا گردد.

قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی و رهبر عظیم‌الشأن فقید آن، توطئه‌ی وسیع دشمن را بار دیگر با هدایت الهی به خود او برگرداند و دشمن را که تحت شعار صلح‌طلبی، به هر جنایتی دست می‌زد، خلع شعار کرد. شاید مشیت الهی بر این بود که با قبول قطعنامه، حقانیت جمهوری اسلامی بیش از پیش در جهان آشکار شود و ملت ایران به هدفهای اساسی خود در سطح بین‌المللی نزدیکتر گردد.

با این ابتکار جمهوری اسلامی، دشمن در دو راهی شکست قرار گرفت: اگر اجرا شود، ایران اسلامی به خواسته‌های خود رسیده است و اگر اجرا نشود، داعیه‌ی همیشگی جمهوری اسلامی مبنی بر لزوم قطع ریشه‌ی تجاوز و رابطه‌ی میان تجاوز عراق و حاکمیت سلطه در جهان و این که رژیم عراق در ادعای صلح‌طلبی صداقت نداشته است، به اثبات می‌رسد و بی‌اعتمادی به قرارهای ساخته‌ی قدرتها که جمهوری اسلامی همواره مدعی آن بوده است، در میان ملت‌ها رایج خواهد شد و آنها را بر تکیه‌ی فقط به نیروی خویش، تشویق خواهد کرد.

حکام سبکسر عراق که در طول جنگ عملاً نشان داده‌اند از تشخیص مصالح عاجزند، این بار نیز زیانبارترین راه را گزیدند؛ یعنی ابتدا با حمله به ایران و ندیده گرفتن شعارهای خود در قبول قطعنامه، بی‌اعتباری سخن و عمل خود را به دیروترترین اشخاص هم ثابت کردند و البته وقتی با حضور بی‌نظیر رزمندگان در جبهه، مجبور به عقب‌نشینی در بخش عظیمی از مرزها شدند، یک بار دیگر آزموده را آزمودند. با تعلل در اجرای قطعنامه، باز هم اقدامی دیگر در جهت عکس منافع سیاسی و اقتصادی و نظامی و حیثیتی خود انجام دادند و جهالت و آزمندی خود را به اثبات رساندند.

نگهداشتن بخشی از اراضی ایران اسلامی که عمدتاً دزدانه و پس از آتش‌بس تصرف شده، به قیمت تعطیل قطعنامه‌ی که مدتها دم از اجرای آن می‌زده‌اند، جز نکبت و پشیمانی، چیزی برای آنها به ارمغان نخواهد آورد و این حیل‌های شیطانی نیز به خود آنان بر خواهد گشت: «ولایحیق المکر السیئی الا باهله» (۲). آنان دیر یا زود، مجبور به تخلیه‌ی این اراضی خواهند شد و همه می‌دانند که ایران انقلابی، حضور متجاوز غاصب پلید را در مرزهای خود، زمان درازی تحمل نخواهد کرد و به طور حتم خسارتی که در این مرحله نصیب متجاوز و منطقه خواهد شد، مانند گذشته خسارتی سنگین خواهد بود. اگر یک سال پیش، صدام به اجرای قطعنامه تن داده بود، اینک اسرا برگشته، اروند لایروبی شده و صلح مستقر گردیده و پیشرفت بازسازیها چشمگیر بود. آنچه از تعلل رژیم عراق در عمل به قطعنامه، تا کنون بر دو کشور وارد شده، و آنچه از این پس وارد شود، مسؤولیتش بر دوش رژیم عراق و شخص صدام است.

ما همیشه و حتی در طول جنگ، مردم عراق را برادران مسلمان خود می‌دانسته‌ایم و هیچ گاه جز خیر برای آنان دردل نداشته‌ایم و حتی در اوج شرارتهای دشمن، برخوردهای اسلامی و انسانی ما با مردم عراق - که ذکر آن خارج از مقال است - گواه صادق ما بر این مدعا بوده است. قاطعانه اعلام می‌کنم که ملت عراق از وضع فعلی و پیامدهای آن سودی نخواهد برد و ما نه تنها به خاطر منافع خود، بلکه به دلیل آنچه بر منطقه و جهان اسلام می‌گذرد، این وضع را رد می‌کنیم و حکام عراق را به قبول حق و دوری از لجاجت فرا می‌خوانیم.

اگر امروز دولتهایی که این منطقه را دچار تشنجهای سیاسی و نظامی میان برادران کرده و مجری سیاستهای امریکا شده‌اند، به خود آیند و به جای برادرآزاری، به فکر دشمنان مشترک باشند و خصوصاً علیه صهیونیسم که جنایتهای بی‌شمارانه‌اش قلب هر آزاده‌یی را به درد می‌آورد، اقدام کنند، ریشه‌ی این غده‌ی سرطانی و بیشتر نابسامانیهای این منطقه خواهد خشکید و اگر دیر به فکر افتند، کار مشکلتر خواهد شد. به همین دلیل است که ما همواره دست خود را برای دوستی با همه‌ی کشورهای اسلامی دراز کرده و برای میثاق بر مبارزه با صهیونیسم غاصب و حامیان زورگوی آن، اعلام آمادگی کرده‌ایم.

اینک، بار دیگر خداوند را سپاس می‌گوییم که شما ملت بزرگ را از همه‌ی آزمونهای گذشته، سربلند و موفق خارج ساخت. در فتنه‌ها نلغزیدید و از توطئه‌ها برخورد نلرزیدید و صبر و مقاومت در بلا و حق‌طلبی و اطاعت از امر خدا را در هر حال از خود نشان دادید و امید است که خدای مقتدر به فضل و عنایت خود، شما را تا رسیدن به قله مرتفع اهداف خود یاری کند. «اِنَّهٗ وَلِیَّ النِّعَمِ فَلَهُ الْحَمْدُ مِنْ مَّقْتَدِرٍ لَا یُغْلَبُ وَ ذِی اَنَاةٍ لَا یَعْجَلُ» (۳).

این جانب، با حمد بی‌پایان خداوند، از همه‌ی اقشار مختلف مردم رشید و عزیز ایران اسلامی، غیورمردان بسیجی، ارتش پیروز اسلام، سپاه پاسداران افتخارآفرین، امدادگران، جهادگران، نیروهای پزشکی و درمانی و خدماتی و همه‌ی اقشار مختلف که جبهه‌ی اسلام را در برابر کفر تقویت و یاری کردند، صمیمانه تشکر می‌کنم. و نیز با طلب علو درجات برای شهیدان عزیز، از خانواده‌های معظم و گرانمایه‌ی شهیدان و از جانبازان عزیز - این شهدای زنده - از آسیب‌دیدگان جنگ، مهاجرین مظلوم، اسرا و مفقودین و خانواده‌های مکرم آنان و نیز آحاد ملت شریف ایران تقدیر و تشکر می‌کنم و تذکراتی چند را از باب «فان الذکری تنفع المؤمنین» (۴) تقدیم می‌دارم.

۱) دشمن سبکسر و جاهل، ما را ضعیف پنداشت و به مرزهای ما حمله کرد و آتش جنگی هشت‌ساله و پر خسارت را برافروخت. ما باید آن چنان قوی باشیم که چنین پندار غلطی، دیگر در فکر هیچ جاهل قدره‌بندی نیاید و فکر تجاوز به ایران، برای همیشه دفن شود.

۲) تقویت بنیه‌ی دفاعی، در وهله‌ی اول به تقویت نیروهای مسلح - اعم از سپاه و ارتش - است که باید از طریق بالابردن آموزشها، سازماندهی و نظم، تدوین تاکتیکها و انتقال تجارب جنگ و تمرینها و مانورها و نیز مجهز شدن به سلاحهای لازم و مدرن تأمین شود. اما پشتوانه‌ی زوال ناپذیر دفاع، عبارت است از سازماندهی عمومی بسیج و نیروهای رزم دیده و تکمیل ارتش عظیم بیست میلیونی که آحاد مردم، سازمان یافته و آماده‌ی دفاع از انقلاب و میهن و نظام اسلامی خود آن را تشکیل خواهند داد. لازم است برنامه‌یی ریخته شود که طبق آن، همه‌ی افرادی که به سن مشمولیت می‌رسند؛ بدون استثنا (جز بیماران و اشخاص ناتوان) آموزش نظامی ببینند و آمادگی لازم را بیابند.

۳) ارتش و سپاه و نیروهای مشمول، ضمن آن که آمادگیهای رزمی را حفظ می‌کنند، در شرایط صلح کامل، باید در خدمت آبادانی و بازسازی کشور باشند. بنابراین، خدمت وظیفه‌ی عمومی، خدمت واقعاً مقدسی است که در جنگ و صلح، در صف اول نیازهای ملت و کشور قرار دارند. همه‌ی خانواده‌ها و همه‌ی آحاد جوانان، باید اهمیت آن را درک کنند و با شوق و علاقه به آن بشتابند. معافیت از این خدمت - جز در مواردی که باید مشخصاً تعیین شود - کاری بر خلاف قاعده و ضد ارزش است.

۴) دفاع از اسلام، به دفاع از میهن اسلامی ختم نمی‌شود. ما در همه‌ی مرزهای اسلام با کفر، آماده‌ی دفاع و مجاهدتیم. البته، میدان چنین جهادی، وسیعتر و میدانداران آن، رجال سیاسی و علمی و فرهنگی و هنریند که همواره باید آماده‌ی دفاع از اسلام باشند.

۵) نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در شرایط فعلی که هنوز صلح کامل استقرار نیافته است، باید هوشیاری و آمادگی کامل خود را حفظ کرده، لحظه‌یی از آموزش و تمرین و - فوریت‌ر از همه - حفظ و حراست از سنگرهای خطوط مقدم غفلت نورزند و فرماندهان ارتش و سپاه موظفند مراقبت و برنامه‌ریزی در این موارد را در صدر اولویتهای قرار دهند.

۶) همان گونه که امام عزیز فرمودند، حفظ آثار جنگ در بعضی از شهرها و مناطق جنگی، در شمار وظایف مهم کنونی است. این کار و بازسازی یادگارهای دوران مقاومت پیروز و تشکیل موزه‌ی جنگ، باید در برنامه‌های دولت و سازمانهای نظامی قرار گیرد.

۷) از دست‌اندرکاران اجرایی کشور می‌خواهم که به وضع نیروهای مسلح رسیدگی، مشکلات این عزیزان را به شکل مناسب برطرف کنند. همچنین بازماندگان شهدا که برترین ایثارگراند، معزز باشند و همه‌ی مسؤولان، در هر چه بیشتر خدمت کردن به آنها بکوشند و در این کار، رضای خدا را طلب کنند.

بار دیگر از همه‌ی مردم عزیز ایران تشکر می‌کنم و از آنها می‌خواهم که با حفظ وحدت و هوشیاری و قدردانی از زحمات آنان که عزت و سربلندی و افتخار و آزادی را به ایران اسلامی بخشیدند، مهمترین وظیفه‌ی این دوران را انجام دهند.

از خداوند متعال می‌خواهم که امام عزیز را با محبوب و مقتدایش پیامبر عظیم‌الشان (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) محشور فرماید و شهدای ما را در زمره‌ی شهدای کربلا قرار دهد و به خانواده‌های آنان صبر و اجر و همه‌ی جانبازان را شفا و عافیت و همه‌ی آسیب‌دیدگان را جبران دنیوی و اخروی عنایت فرماید. اسرا و مفقودین را به خانواده‌های خود برگرداند و مهاجرین جنگ را سلامت به خانه‌های خود برساند و اعمال و گفتار ما را مورد رضای حضرت ولی‌الله الاعظم (ارواحنا فداه) و ما را مشمول دعای آن حضرت قرار دهد. «آنه قریب مجیب».

جنگ را چه کسی به وجود آورد، چرا به وجود آورد، و چه شد که موفق نشد؟

۱۳۷۰/۰۷/۰۵

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران (خطبه دوم)

درباره‌ی دفاع مقدس، آنچه که ملت ما پس از گذشتن دوران سخت جنگ هشت‌ساله باید مورد تدبیر قرار بدهد، این است که این جنگ را چه کسی به وجود آورد، و چرا به وجود آورد، و چه شد که موفق نشد؟ این، سه نقطه‌ی اساسی است.

سؤال اول: جنگ را چه کسی به وجود آورد؟ نمی‌شود گفت جنگ را فقط عراق به وجود آورد. همه‌ی قرائن از اول کار نشان می‌داد که استکبار پشت سر عراق است؛ او را کمک نظامی کردند؛ از لحاظ تبلیغاتی به او کمک کردند و شورای امنیت را در خدمت متجاوز قرار دادند. با این که جنگ به این اهمیت در این نقطه‌ی حساس واقع شده بود، اما روزهایی گذشت که سازمان ملل در آن روزها، هیچ عکس‌العملی نشان نداد؛ این عادی نیست. در حمله‌ی عراق به کویت، بعد از چند ساعت شورای امنیت موضعگیری کرد؛ اما در حمله‌ی عراق به ایران، تا وقتی که تانکهای عراقی پیشروی می‌کردند، شورای امنیت ساکت و تماشاچی نشست؛ بعد از آن که هزاران کیلومتر را تصرف کرده بودند، شورای امنیت یک کلمه حرف زد، که آن هم تقبیح تجاوز نبود؛ عراق را ملامت نکرد که چرا تجاوز کرده و جنگ را شروع کرده است؛ به دو طرف گفت که حالا بیا بید دست از جنگ بکشید و آتش بس کنید! یعنی درحقیقت، تثبیت عراق در اراضی اشغالی ما، البته ما قبول نکردیم و آن قطعنامه را رد کردیم.

شورای امنیت به خاطر این که در دست قدرتهای بزرگ بود و آنها هم پشت سر رژیم عراق بودند، تا آخر هم هیچ‌وقت نسبت به جنگ یک موضع کاملاً و صددرصد عادلانه نگرفت؛ تا این که در این اواخر، آن هم با زحمات زیاد و با تلاشهای فراوانی که از همه طرف کشیده شد، قطعنامه‌ی ۵۹۸ از شورای امنیت صادر شد.

شرق و غرب پشت سر عراق قرار داشتند. تقریباً تمام اروپا به عراق کمک کردند. در ایام جنگ، ما اینها را از روی حدس می‌گفتیم، قرائن دلالت می‌کرد؛ ولی در این یکی، دو سال اخیر، شواهد قطعی برای آن پیدا شد؛ همه اعتراف کردند و یکی یکی سندها بیرون آمد؛ کمک امریکا، کمک ناتو، کمک شوروی هم که از روز اول معلوم بود. بلوک شرق، همین کشورهای اروپای شرقی که امروز دچار این مصیبتها (۱۰) هستند، بزرگترین خدمت را در طول جنگ به رژیم عراق کردند؛ ارتجاع منطقه هم که جای خود دارد. بنابراین، جنگ را رژیم عراق به تنهایی به وجود نیاورد - رژیم عراق یک عامل بود - جنگ را همه‌ی دنیای استکباری و من تبع او به وجود آوردند؛ این امروز چیز روشنی است و احتیاج به بحث زیادی ندارد.

سؤال دوم: چرا جنگ را به وجود آوردند؟ این هم امر روشنی است: جنگ را به وجود آوردند، تا نظام اسلامی را از بین ببرند، یا وادار به تسلیم کنند؛ برای آنها فرقی نمی‌کرد. می‌خواستند یا جمهوری اسلامی به خاطر اشغال و گرفتاریهای جنگ ساقط بشود، یا اگر ساقط نمی‌شود، همان‌طوری که بیشتر کشورهایی که به این مصیبتها دچار می‌شوند و بالاخره رو به یک قدرتمند می‌کنند و پیش او دست دراز می‌کنند، شاید ملت ایران و امام عظیم‌الشأن این ملت هم مجبور بشوند در مقابل دشمنان تسلیم بشوند، دست دراز کنند و بگویند خیلی خوب، ما تسلیم هستیم؛ نگذارید دیگر عراق این قدر ما را بکوبد. بدون تردید هدفشان این بود؛ اما این آرزو هم به دلشان ماند.

اگر ایران در مقابل امریکا تسلیم می‌شد، جنگ زود تمام می‌شد. البته مصیبت سلطه‌ی امریکا، صد برابر از مصیبت جنگ سخت‌تر است. مصیبت تسلط بیگانه، از مصیبت هر گونه جنگی با هر خسارتی، برای یک ملت سنگین‌تر و سخت‌تر است. امروز ببینید با رژیم عراق چگونه برخورد می‌کنند. همین که مسلط شدند، همین که در مقابلشان تسلیم انجام گرفت، استکبار دیگر هیچ حدی نمی‌شناسد. از ایستادگی مردم است که اینها حساب می‌برند و مجبورند حریم بگیرند. هر ملتی که کوچکترین نشانه‌ی تسلیمی از خود در مقابل استکبار نشان داد، باخت؛ باختی بسیار سنگین. هدفشان این بود که جمهوری اسلامی را وادار به تسلیم کنند؛ ولی نتوانستند.

بعد از هشت سال جنگ، لازم نیست ما قسم و آیه بخوریم که در جنگ پیروز شده‌ایم. پیروزی در جنگ مگر چیست؟ اگر دشمنی با آن حجم قدرت و با آن عظمت مادی به یک ملت حمله کند، هشت سال هم علیه او مبارزه کند، اما بعد از هشت سال همه چیز مثل روز اول باشد؛ نه یک قدم از سرزمین این ملت دست دیگری باشد، نه این ملت کوچکترین تحمیلی را از دشمن قبول کرده باشد، آیا این پیروزی این ملت نیست؟ ملت ما با جوانانش، با رزمندگان، با ارتش و سپاه و بسیج مردمیش، با عشایر دلاورش، با مردم کوچه و بازارش، با خانواده‌های ایثارگزش، با زنان و مردان آگاه و هوشیارش، با شجاعت و ایمان و توکل بی‌نظیر رهبر عظیم‌الشأنش، توانست در مقابل امریکا و اروپا و شوروی آن روز و امپراتوری شرق و غرب بایستد و بعد از هشت سال همه‌ی آنها را وادار بکند که به پیروزی ملت ایران و به شکست خودشان اعتراف کنند.

و اما سؤال سوم: چه شد که این پیروزی به دست آمد؟ برادران و خواهران عزیز در سراسر کشور! چه شد که شما پیروز شدید؟ آیا جز ایمان شما، توکل شما به خدا، تصمیم شما برای ایستادگی در مقابل دشمنان خدا، وحدت کلمه‌ی شما - که به هیچ وسیله‌ی نتوانستند آن را در هم بشکنند - فداکاری قهرمانانه‌ی جوانان شما؛ جوانانی که در عین جوانی، از لذتهای دنیا گذشتند و تسلیم و سوسه‌ها نشدند؛ و پدر و مادری که از جوانانشان گذشتند و تسلیم و سوسه‌ی محبت و عشق به اولادشان نشدند؛ و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و نگرستن به هدف عالی - یعنی سربلندی اسلام و مسلمین - پیروزی ملت ایران عامل دیگری داشت؟ اگر ایران در آن روزی که دشمن از همه طرف به آن حمله کرد، به شرق یا به غرب، به امریکا، به اروپا، به شوروی رو می‌آورد، باز هم پیروز شده بود؟ نمی‌گذاشتند پیروز بشود. جنگ تمام می‌شد، اما جنگ بدون پیروزی و بدون افتخار؛ سلطه‌ی خودشان را بر این ملت از سر می‌گرفتند.

برادران و خواهران عزیز! تقریباً سیزده سال از پیروزی انقلاب و ریشه‌کن شدن سلطه‌ی امریکا از این کشور می‌گذرد؛ اما امریکا و استکبار جهانی همچنان در فکر این هستند که سلطه‌ی خودشان را به هر شکلی که بتوانند، به این ملت برگردانند. بدانید که دشمنان خدا از اسلام و ایمان و وحدت کلمه‌ی شما مردم راضی نیستند؛ از این که شما پشت سر مسؤولان کشور، پشت سر قرآن و اسلام، پشت سر نشانه‌ها و پرچمهای دین حرکت کنید، ناراضی هستند. دشمن، این طور زندگی را نمی‌پسندد. شما فرهنگ استکباری را در دنیا به هم زده‌اید. امروز کار بر استکبار مشکل شده است.

این «نظم نوین جهانی» (۱۱) که استکبار بیان می‌کند، سخنی است که نیت‌های بسیار خائنانه و خباثت‌آمیزی پشت سر آن است. نظم نوین جهانی یعنی چه؟ یعنی نظام دو قطبی عالم تمام شد، درگیریهای شرق و غرب تمام شد؛ بله، تمام شد؛ اما آیا نتیجه‌ی تمام شدن درگیری شرق و غرب باید قدرت مطلقه و روزافزون امریکا بر ملتهای ضعیف باشد؟! یعنی دیگر اسلامخواهان و آزادیخواهان در هیچ نقطه‌ی دنیا حق نداشته باشند نفس بکشند؟! یعنی مسأله‌ی فلسطین باید به قیمت فروختن فلسطین و فروختن فلسطینیان تمام بشود؟! معنای نظم نوین جهانی این است؟! امریکا این را می‌خواهد. ملت اسلام

به خاطر بیداری‌یی که بر اثر انقلاب و ایستادگی شما در جنگ به دست آورده است، تسلیم این خواست امریکا و استکبار نخواهد شد.

البته جنگ خسارتهای زیادی داشت؛ دشمن هم این را می‌دانست؛ امروز هم می‌داند. خسارت جنگ فقط در آن لحظه‌یی نیست که گلوله‌ی توپ یا بمب یا موشک به جایی اصابت می‌کند. این اصابت، ویرانی به بار می‌آورد. این خسارت تا هنگامی هست که این ویرانی را بشود جبران کرد.

ما هشت سال جنگ داشتیم. سالهای متمادی باید همه‌ی شما ملت پشت سر دولت حرکت کنید و دولتمردان با همه‌ی توان و کوشش و با همه‌ی خلوص نیت کار کنند و ثروت ملی این کشور صرف بازسازی بشود، تا بتوانیم جبران این خسارتهای و ویرانیها را بکنیم. ویرانی جنگ، به این آسانی برطرف نمی‌شود.

آیا می‌دانید که جنگ دوم جهانی برای اروپا و ژاپن و بقیه‌ی کشورها به چه قیمتی تمام شد؟ آیا می‌دانید که چند سال طول کشید تا توانستند خودشان را از زیر این بار خلاص کنند؟ در حالی که ثروت امریکا و جاهای دیگر هم پشت سر و در اختیارشان بود.

ما می‌خواهیم روی پای خودمان بایستیم. ما می‌خواهیم کشور را خودمان آباد کنیم. ما می‌خواهیم همت و اراده و پول خودمان این کشور را آباد کند. مسؤولان دلسوز کشور مشغول تلاشند. آنها با تدبیر و اراده‌ی صحیح و با کمک ملت خواهند توانست ان شاءالله این ویرانیها را جبران کنند؛ البته مقداری طول می‌کشد. جنگ سختی داشت، دوران بازسازی هم سختی دارد؛ این هم جزو سختی دوران جنگ است. امروز مبارزه‌ی شما، در راه بازسازی و سازندگی و تلاش برای حفظ وحدت است.

تا آن جا که می توانیم، باید آثار جنگ را کشف و حفظ کنیم

۱۳۷۰/۱۰/۱۶

بیانات در دیدار اعضای دفتر پژوهش و گسترش فرهنگ جبهه

بسم الله الرحمن الرحيم

ما جز تشکر از شما برادران عزیزی که یک کار به این سودمندی را با این روحیه‌ی خوب و با این شور و احساس و علاقه دنبال می‌کنید، چه می‌شود بگوییم؟ چیزی که در این کار نظر من را خیلی جلب کرد، ابتکاری بودن حرکت بود. شما راه نشناخته‌ی را به سوی معرفی جنگ کشف کردید؛ و این خیلی مهم است. وقتی که جلد اول کتاب شما (۱) درآمد، طبعاً به‌طور عادی مثل بقیه‌ی منشوراتی که پیش من می‌آورند، نشستم آن را خواندم. این کتاب از بس من را جذب کرد، آن را تا آخر خواندم؛ بعد دیدم این کافی نیست؛ به خانه بردم و گفتم همه بنشینید این کتاب را بخوانید! در جمع خانواده، جاهایی از این کتاب را خود من باز کردم و خواندم؛ گفتم این کتاب اصلاً باید در فضای خانه‌ها باشد و همه باید آن را همیشه داشته باشند.

این حادثه‌ی جنگ، واقعاً حادثه‌ی عجیبی بود. بنده هم که می‌گویم عجیب بود، یقین دارم که ابعاد شگفتی این جنگ را به تمام درک نکرده‌ام. این مثل آن است که شما از فاصله‌ی خیلی زیادی، ساختمان خیلی عظیمی را بالای کوه می‌بینید و می‌فهمید که خیلی با عظمت است؛ اما درمی‌یابید که هنوز هم ابعاد عظمت آن را نفهمیده‌اید؛ وقتی که بروید لمس کنید و اطرافش را ببینید، آن وقت خواهید فهمید که چه قدر عظمت دارد؛ قضیه‌ی ما حقیقتاً این است. اگرچه ما جنگ را از نزدیک دیدیم، اما - به قول شهریار - به تاریکی دیدیم و آن را درست نشناختیم. (۲) این هشت سال، تجربه‌ی عجیبی بود.

این نوشته‌هایی که راجع به رزمندگان و جنگ منتشر می‌شود - که غالباً هم همین حوزه‌ی هنری چاپ و منتشر می‌کند و انصافاً چیزهای بسیار باارزش و خوبی هم است - هرچه به دستم می‌رسد، می‌خوانم. با این که ما این همه از نزدیک و از دور، به وسیله‌ی گزارشها و از طریق خبرهای شخصی و فردی، در جریان مسائل اینها بودیم و چه قدر از اینها را من خودم دیده بودم، در عین حال الان که می‌خوانم، می‌بینم نخیر، ما هرگز نمی‌توانستیم آن ابعاد و آن هفت توی حوادث را از دور ببینیم؛ حالا که انسان می‌خواند، می‌فهمد که چه دنیای عجیبی بود. به‌هر حال دروازه‌ی عظیمی بود که الان به روی ما بسته شده است.

ما باید آن مجموعه را همچنان که هست، مثل آثار ساختمانی جنگ - که امام فرمودند اینها را حفظ کنید - حفظ کنیم؛ این اهمیتش از آنها خیلی بیشتر است. ما تا آن جا که می‌توانیم، باید آثار جنگ را کشف و حفظ کنیم؛ که حالا شما دارید این کار بزرگ را انجام می‌دهید. تاریخ نمی‌تواند اینها را بیان کند. در تاریخ خواهند گفت هشت سال جنگ شد - دیگر بیشتر از این که نمی‌شود بگویند - عملیاتها را یکی یکی خواهند گفت؛ در فلان تاریخ، عملیات فتح‌المبین شد؛ در فلان تاریخ، فلان عملیات شد؛ این قدر نیرو شرکت داشت؛ پیروزی به دست آمد؛ اما اینها کجا، و حقیقتاً آنچه که در این میدانها گذشته، کجا؟ شما بحمدالله دارید به این قضیه رسیدگی می‌کنید؛ کار را مغتنم بشمارید.

شاید اغلب و یا همه‌ی شما در جبهه بوده‌اید و آن را درک کرده‌اید - من که یکایک شما برادران را نمی‌شناسم - قاعدتاً تا کسی در آن جا نباشد، آن شوق و آن معرفت برایش پیدا نمی‌شود که دنبال این چیزها برود و عمر خود را مصرف کند؛ یقیناً

بودن و دیدن و لمس کردن و حس کردن، مؤثر است. به هر حال، این کار شما یک حسنه‌ی باقیه و یک صدقه‌ی جاریه است؛ و هر چه هم بگذرد، ارزش کار شما بیشتر فهمیده می‌شود. البته باید تلاش کنید که هر چه ممکن است، این نقشها را برجسته کنید.

شما این اصطلاحات را جمع کردید؛ خوب، این اصطلاحات خیلی ارزش دارد. مجموعه‌ی آن به صورت یک ماده‌ی خام تاریخی و به صورت یک سند تاریخی، الان در اختیار ماست. بر اساس سند تاریخی، کارهای گزارشی فراوانی ممکن است انجام بگیرد. چه قدر خوب است که آن کسانی که فیلم می‌سازند، یا قصه می‌نویسند، یا شعر می‌گویند، یا نمایشنامه می‌نویسند، از این نوشته‌ها و از این اسناد استفاده کنند. آن وقتی کارایی این نوشته‌ی شما به حد نهایت می‌رسد، که در ادبیات و در هنر رایج مربوط به جنگ بیاید و به خورد آنها برود؛ همچنان که آن اسمها و لقبهایی که به آن اشاره کردید - مثل حسن بی‌ریا - خودش موضوع یک داستان است؛ این باید بیاید و مثل نگینی که انسان در جای مهمی آن را می‌نشانند، در جای مهمی قرار بگیرد.

نگین پیاده شده، نگین است؛ وقتی هم بر روی انگشتی یا ظرف حساس و فلزی نشست، بر ارزش نگینی آن چیزی اضافه نمی‌شود؛ همان نگین است؛ فرقی نمی‌کند؛ اما درخشندگی و جلوه‌ی آن چند برابر می‌شود. مثلاً ملاحظه کنید، این فیروزه‌هایی که جزو موقوفات امام رضا (علیه‌الصلاة والسلام) بود، مرحوم حافظیان آمد اینها را دانه دانه در ضریح آن حضرت روی قبه‌ها نشانند و ضریح جلوه پیدا کرد. فیروزه، همان فیروزه است؛ ارزش گوهری آن هیچ تفاوتی نکرده - همان گوهر است - لیکن جلوه‌ی آن چند برابر شده است. این جلوه کمک می‌کند تا افراد بیننده قدر آن را درست بشناسند؛ در آن درست خیره بشوند و دقت کنند و چیزهای ریز آن را بفهمند و بشناسند؛ و الا این خطنوشته‌ی خیلی زیبا را اگر ما نوشتیم و کنار گذاشتیم، کسی چندان توجهی به آن نمی‌کند؛ اما وقتی آن را تابلو کردیم، این تابلو فرصت می‌دهد تا آنهایی که اهل این کار هستند، بیایند در ریزه‌کاریهای این خطنوشته دقت کنند.

شما این نسج زیبا و قیمتی را بافتید؛ اما این بافتن وقتی به همین شکل در اختیار افراد قرار می‌گیرد، مبلغی از آن استفاده می‌کنند؛ کمالین که خود من از این نوشته‌های شما خیلی استفاده کرده‌ام. من نوشته‌های شما را دوست می‌دارم؛ بخصوص آن «فرهنگ جبهه» را، که انصافاً خیلی زیبا و شیرین بود؛ از آن قسمت لطیفه‌ها، این بهتر بود. با این که لطیفه‌ها هم یادگاری است، اما نمی‌دانم آن اصطلاحات چه حالتی داشت؛ انصافاً نکات پرمغز و پرمعنایی در آن دیده می‌شد.

من در جاهایی از این کتاب، نکاتی را هم یادداشت کرده‌ام؛ بخصوص آنجایی که فهمیده‌ام این جمع کننده، به نکته‌ی خیلی ریزی از کیفیت نگارش و جمع کردن توجه کرده است. من در این گونه موارد علامتی زده‌ام، و یا اگر خودم چیزی فهمیده‌ام، بعضی از آنها را یادداشت هم کرده‌ام. علی‌ای حال، اگر همینها در قالب داستان، شعر، فیلم و فیلمنامه بیاید، جلوه‌ی جدیدی پیدا می‌کند و بهتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. باید این توصیه را به همه کرد که از این مواد استفاده کنند؛ لیکن اساس کار این است که این روایات جمع بشود. شما باید همه‌ی این روایات را جمع بکنید، تا بعد کسانی بیایند از این روایات به عنوان مصالح کار استفاده کنند و چیزهایی بسازند. بنابراین، کار شما ارزش بنیانی و اولی دارد.

به هر حال، آنچه که ما می‌توانیم به شما عرض بکنیم، همین است که از شما تشکر کنیم و بگوییم که ما به این کارهای شما، و به تبع به خود شما اخلاص داریم. از خدای متعال می‌خواهیم که به شما کمک کند، تا بتوانید ان شاء الله این کارها را دنبال کنید.

به برادر عزیزمان آقای فهیمی که این کار بسیار شیوا و جالب و ماندنی را شروع کردند، عرض می‌کنم که آن چیزی که مهم است، ابتکار و نوآوری است. نوآوری، باب بسیار واسعی است. توصیه‌یی که من دارم، این است که باب این نوآوری بسته نشود و همین طور دائماً راههای تازه و درهای جدیدی ان شاء الله باز بشود.

(۱) فرهنگ جبهه»، مؤلف: سید مهدی فهیمی

(۲) شب علی دید و به نزدیکی دیدگرچه او نیز به تاریکی دید

تأثیر ایمان و معنویت در پیروزی‌های دفاع مقدس

۱۳۷۲/۰۶/۲۵

بیانات در دیدار فرماندهان دفاع مقدس

همه نیروهای مسلح - از ارتش و دیگران - هر کدام نقشی داشتند که خدای متعال به آنها اجر و پاداش عنایت خواهد فرمود. لیکن سپاه، با حضور و فداکاری صادقانه خود که مصداق این آیه شریفه است که «صدقوا ما عاهدوا الله علیه(۱)»، حقیقتی از حقایق اسلام را زنده کرد؛ و آن این‌که: بشر - همین بشر معمولی و اسیر علل و اسباب عادی - وقتی که با خدا رابطه برقرار می‌کند، چگونه آن سلطه عظیم و اقتدار معنوی را می‌یابد، که حتی بر علل و عوامل تردید ناپذیر عالم ماده هم غلبه پیدا می‌کند. ما قدر این را دانسته بودیم. در معارف اسلامی که در این شکلی نبود؛ اما دانستن کجا و دیدن و لمس کردن کجا؟! با آن فداکاریهایی که شما در این دوران هشت ساله نشان دادید و دیگر فداکارانی که در این میدان وارد شدند، این را ما احساس کردیم، لمس کردیم و دیدیم. همه دنیا با هم متفق شدند و بر سر جمهوری اسلامی ریختند. در این‌که کسی تردید ندارد. آن روز هم ما می‌گفتیم. لکن بعد از پایان جنگ و فروکش کردن قضاها، همه گفتند و اسرار پنهان، برای ما هم - حتی - برملا شد. همه بر سر ایران اسلامی ریختند، برای خاموش کردن این شعله که در این‌جا مشتعل شده بود و آنها از آن بیمناک بودند. قصد آنها از این اقامه جنگ و تهاجم به جمهوری اسلامی چه بود؟ این‌که شما در این هشت ساله همیشه مشاهده می‌کردید که از لحاظ تسلیحاتی، از لحاظ تبلیغاتی و از لحاظ سیاسی، همواره امریکا و شوروی آن روز، قدرتهای پیمانهای دفاعی بزرگ دنیا، مرتجعین سراسر عالم و وابستگان به قدرتهای دوگانه آن روز دنیا، در همه جای دنیا علیه ما بودند و دشمن زبون ظالم ما را تقویت می‌کردند، برای چه بود؟ برای این بود که هشت سال دو طرف سرگرم شوند؛ بعد هم همان مرزهای بین‌المللی باقی بماند و قضیه تمام شود و حکومت اسلامی، قویتر و مقتدرتر گردد؟

اینها قصدشان از این جنگ چه بود؟ غیر از این بود که یا می‌خواستند نظام اسلامی را سرنگون کنند، یا می‌خواستند نظام اسلامی را متهم به ناتوانی کنند؟ بگویند: «شما نتوانستید؛ مرزهای شما را به هم زدند، شکستند و کشورتان را تجزیه کردند.» اینها را می‌خواستند دیگر! و یا می‌خواستند جمهوری اسلامی، چون می‌بیند که پشت سر عراق، قدرتهای جهانی هستند، برای نرم کردن دل قدرتها، از اصول خود صرف‌نظر کند؛ با سلطه‌های جهانی بسازد؛ در مقابل اسرائیل این قدر سرسختی به خرج ندهد و در دفاع از مسلمین و از مظلومان، آن‌طور صریح وارد نشود؟

هشت سال جنگ گذشت؛ اما کدام یک از این اهداف دشمن عملی شد؟ میلیاردها دلار خرج کردند. مگر شوخی بود؟! از همه زرادخانه‌های بزرگ دنیا به مرزهایی که با ما می‌جنگید سلاح حمل کردند. آن همه متفکرین و مغزهای سیاسی و استراتژیستهای درجه یک دنیا، از روسی و امریکایی و انگلیسی و امثال اینها، دور هم نشستند. اما کدام یک از این اهداف عملی شد؟ همه دنیا شاهدند و ملت ایران بهتر از همه شاهد است، که کوچکترین هدفی از هدفهای دشمن، عملی نشد. نه توانستند حکومت اسلامی را ساقط کنند و نه توانستند آن را تضعیف نمایند. بلکه حکومت اسلامی، در سایه اداره الهی و حیرت‌انگیز دوران جنگ و آن سازماندهی معنوی عظیم و تشکیل این نیروی عظیم بی‌نظیر از لحاظ معنوی، در دنیا قویتر هم جلوه کرد؛ در چشمها شیرین‌تر هم شد. نتوانستند مرزهای ما را، یک سر سوزن این ورو آن ور کنند. نتوانستند حاکمیت ما را تضعیف کنند. بلکه ما توانستیم حاکمیت خودمان را بر مناطقی که می‌خواستند آنها را متزلزل کنند، بیشتر تثبیت کنیم. ما را از اصولمان هم نتوانستند منصرف کنند.

حال این سؤال مطرح است که «این پیروزیهای بزرگ، چگونه برای ما به وجود آمد؟» پاسخ یک کلمه است: «در سایه ایمان و معنویت.» چیزی که شما، آن را مثل یک سرمایه ارزشمند در دست داشتید و همواره و به کمک آن، کار کردید. در جنگ، ابزار جنگی بلاشک یک عامل فوق‌العاده مهم است؛ اما عامل تعیین کننده نیست؛ زیرا ابزار را انسان به کار می‌برد. تا انسان، چگونه انسانی باشد: انسانی قوی، انسان مَتکی به خود، انسانی تترس از مرگ، یا انسانی ضعیف که می‌خواهد در سایه ابزار، خود را پنهان کند؟ چه عاملی به انسان آن قوت را می‌بخشد که ابزار در دست او، به معنای واقعی کلمه عاملی برای کوییدن دشمن باشد؟ ایمان، اتکای به خدا. البته همراه با کاردانی و بلدی. این را چه کسی داشت؟ این از کدام دلها می‌جوشید؟

ای جوانان مؤمن! ای تربیت‌شدگان واقعی اسلام! نسل ما، تربیت شده اسلام نبود؛ اما شما تربیت شده اسلامید. شما آن نسلی هستید که یک مرد الهی و معنوی - که نظیر او را امت ما در تاریخ خود کم دیده است - وقتی نگاهتان می‌کرد، دلش از امید موج می‌زد. نسل تربیت شده اسلام، به برکت ایمان و توکل و اعتقاد به خدا؛ اعتقاد واقعی به ارزشهای الهی و اسلامی، توانست یکی از بزرگترین کارهای دنیا را بکند.

شما امروز کدام کشور را در دنیا سراغ دارید (بروید سراغ قویترین کشورها) که اگر همه دنیا علیه او، با یکدیگر همدست شوند، بتواند سر پای خود بایستد و دچار تزلزل نشود؟ بروید این کشورهای قوی دنیا را یکی پس از دیگری ببینید. آیا چنین ظرفیتی در این کشورها هست؟ چه کسی می‌توانست آن‌طور بایستد، جز آن که دل او به خدای بزرگ و وعده نصرت الهی - به معنای حقیقی کلمه - باور داشت؟ «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (۲) این که دیگر قابل تأویل نیست؛ و واقعیت جامعه ما و حوادث تاریخ ما هم این را ثابت کرد. و شما آن جوانان هستید. قدر خودتان را، یعنی قدر آن گوهر گراندی را که در وجودتان است، بدانید. تمام مشکلات بزرگ دنیای اسلام، می‌تواند با آن امانت الهی که در دلها و وجود شماست، حل شود. این که می‌بینید دنیای اسلام، بعد از چهل و پنج سال ضربه خوردن و خسارت کشیدن و قربانی دادن، ناگهان به وسیله عده‌ای عناصر ضعیف، حقیر و نالایق که ایمان به خدا در قلب آنها نیست و آن روح اسلامی به کلی با آنها بیگانه است، با یک خیانت فزاینده از بین می‌رود و دشمنان توطئه خودشان را نسبت به قضیه فلسطین کامل می‌کنند، به این سبب است که این گوهر گرانبهائی که در این جا، به فضل الهی به وفور وجود دارد، متأسفانه در آن جاها که باید باشد، کم است. بعضی جاها هم که اصلاً نیست!

امروز دنیای اسلام بیش از همه چیز به این احتیاج دارد که جوانان مسلمان و آحاد ملت‌های مسلمان، به وعده‌های الهی اطمینان یابند و قرآن را باور کنند. این که ما بگوییم «ایمان داریم»، «مسلمانیم»، «مسلمان واقعی هستیم»، کافی نیست. با این حرف‌ها هم که بیایند جمهوری اسلامی و امتحان داده‌های ملت ما را - این ملتی که ایمان خودش را در عمل ثابت کرده است - تخطئه کنند و بگویند «آن که شما می‌گویید، ایمان واقعی و اسلام واقعی نیست. اسلام واقعی این است که ما می‌گوییم» کار درست نمی‌شود و مطلبی ثابت نمی‌گردد.

همه، حرف می‌زنند. ملت ما که حرف می‌زند، این حرف را در میدان عمل ثابت کرده است. در این پانزده سال، ما اجازه نداده‌ایم قدرتهای استکباری در سرنوشت و مسائل ما اندک دخالتی بکنند. بسم‌الله؛ این ایمان ما: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (۳). «مردم ما وقتی دیدند شرق و غرب، همدست و متحد، بر سرشان ریختند، گفتند: «ما انتظار این را داشتیم.» و ایستادند و مقاومت کردند و بالأخره آنها را دفع کردند و ناکام گذاشتند. این، تجربه میدان عمل. آن که بگوید «اسلام واقعی این است که ما می‌گوییم» و بعد برود در عمل، بر چیزی که مخالف صریح

و ضرورت اسلام است صحّه بگذارد، یا در مقابل آن سکوت کند، یا به آن عمل کند؛ این یک لقلقه لسان و یک حرف بی‌معناست.

عوامل پیروزی در عملیات بیت المقدس

۱۳۷۸/۰۳/۰۳

بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا

برادران و خواهران عزیز و رزمندگان سربلند و پرافتخار؛ خیلی خوش آمدید. بحمدالله مجلس ما با نام شریف شهدای بزرگمان - شهید محمد جهان‌آرا، شهید صیاد شیرازی، شهید محمد بروجردی و بقیه شهدای عالیقدر - معطر و مشرف شد.

هزاران انسان فداکار و آگاه، با فهم موقعیت و شناخت نیاز زمان، در همان نقطه‌ای که باید در آن حضور داشته باشند، حضور پیدا کردند؛ نتیجه یک حماسه تاریخی و ماندگار شد. حماسه فتح خرمشهر و عملیات عظیم بیت‌المقدس، در تاریخ این کشور خواهد ماند. هم در آن روزی که این حادثه اتفاق افتاد، هم هر وقت که این‌گونه حوادث برای افکار مردم تشریح گردد و توضیح داده شود، وسیله‌ای برای تجدید حیات ملی و آسان کردن راه عزت و عظمت برای یک ملت می‌شود. عزیزان من! عملیات بیت‌المقدس و عملیات عظیمی که در آن روزها اتفاق افتاد، کار پیچیده عظیمی بود که از دو عامل ترکیب شده بود:

عامل اول، دانش نظامی و قوت فرماندهی و هوشیاری و استعداد جوانان مؤمن ما بود. در آن روز کسانی وانمود می‌کردند - و شاید امروز هم بعضی خیال کنند - که عملیاتی مثل عملیات بیت‌المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! اینها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادر قاطع هوشیار، نمی‌تواند هیچ عملی را انجام دهد. در جنگ نظامی، سازماندهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت‌نظر و موقع‌شناسی و دهها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می‌دهد. این اتفاق، در عملیات فتح خرمشهر - یعنی همان عملیات بیت‌المقدس - روی داد، که همین شهید عزیز اخیر ما - شهید صیاد شیرازی - یکی از کارگردانان اصلی این عملیات بود و خود او مثل ظهر چنین روزی، از آن‌جا با تلفن با بنده تماس گرفت و مژده پیروزی را داد و گفت سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بایند اسیر شوند! ببینید این عملیات چقدر هوشمندانه و قوی و همه‌جانبه بود که نیروهای دشمن احساس اضطراب می‌کردند که برای حفظ جان خودشان بایند خود را تسلیم اسارت کنند! که در آن روز هزاران نفر از نیروهای دشمن متجاوز - که آن همه با غرور و تکبر، فریاد سر داده بودند - آمدند دودستی خودشان را تسلیم رزمندگان اسلام کردند! بنابراین، یک عامل از دو عامل مهم چنین پیروزیهای مهمی، قدرت فرماندهی، دانش، مسلط بودن بر عملیات پیچیده جنگ و توان بکارگیری نیروها بود، که آن روز هم دشمنان ما در تبلیغات خودشان اینها را مخفی می‌کردند و می‌گفتند ایران امواج انسانی را به جنگ فرستاد! مگر امواج انسانی می‌تواند پیروز شود؟! چند قبضه مسلسل از چند طرف کار بگذارند، همه امواج انسانی را درو خواهد کرد. نخیر، فقط امواج انسانی نبود؛ فقط انبوه جمعیت نبود؛ قوت سازماندهی بود، قوت اراده بود، نیروی نظامی بود.

عامل دوم که از عامل اول مهمتر است، نیروی ایمان و شجاعت ناشی از قوت ایمان رزمندگان و مردم و جوانان بود؛ یعنی عشق ایمانی - نه عشق حیوانی، نه عشق مادی، نه عشق به چیزهای خرد و حقیر - عشق به ارزشها؛ عشق به آرمانهای الهی و اسلامی؛ همان چیزی که کشته شدن در راه خدا را برای کسی که چنین عشقی را دارد، شیرین می‌کند؛ نه این که آسان می‌کند، شیرین می‌کند. پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین فرمود: «یا علی! آن روزی که به تو ضربتی می‌زنند و این ضربت، به شهادت منتهی خواهد شد، صبر تو چگونه خواهد بود؟» امیرالمؤمنین عرض کرد: «یا رسول‌الله! این موضع صبر نیست؛ این موضع شکر است(۱)». کسی که در راه خدا به شهادت می‌رسد، بزرگترین شاکر خدا برای این حادثه، خود اوست؛ زیرا

که چنین نعمت بزرگی را خدای متعال به او داده است. چه چیزی یک رزمنده، یک جوان و یک انسان را در میدانهای گوناگون، این گونه به روشن بینی می‌رساند؟ ایمان آگاهانه. عزیزان من! این ایمان آگاهانه در رزمندگان، موجب این می‌شد که خطر را به هیچ بگیرند. در فرماندهان موجب این می‌شد که لحظه‌ای به راحتی خود و یا به خطر برای خود فکر نکنند. شب و روز تلاش و کار کردند؛ حیثیت حقیر خودی را نادیده گرفتند؛ برای خدا و برای اهداف اسلام و برای آزادی و سربلندی ملت مسلمان، حاضر شدند جان خودشان را بدهند. هر ملتی که این طور احساسی در او باشد، شکست خوردنی نیست. چه کسی می‌تواند چنین ملتی را شکست دهد؟ همه زورگوییهای قلدران دنیا به این است که جان کسی را تهدید کنند؛ بالاترینش این است. اگر کسی حاضر شد جان خود را در راهی بدهد، دیگر چه تهدیدی بر او کارگر خواهد شد؟

من می‌خواهم عرض کنم، حتی همان عامل اول هم - یعنی آن قوت فرماندهی و دانش نظامی و تسلط بر امر نظامی گری - از این عامل دوم ناشی شد. همین نیروی ایمان بود که توانست ارتش و سپاه و بقیه عناصری را که در جنگ شرکت داشتند - مثل نیروهای مردمی، مثل جهاد سازندگی، مثل عشایر - به نقطه‌ای برساند که بتوانند یک نیروی عظیم نظامی را با یک فرماندهی قوی و قاطع به وجود آورند. این ایمان و این عشق معنوی بود که آن استعداد را در آنها به جوشش درآورد، و الا ما قبل از این هم در این کشور جنگهایی داشتیم که نیروهای ما نتوانستند آن جایگاه شایسته را برای خود کسب کنند. این قوت ایمان بود که قدرت فرماندهی را پدید آورد. پس، همه چیز به این برمی‌گردد که اگر جوانان و مردم یک کشور، ایمانشان به خدا، ایمانشان به هدف، احساس فداکاریشان در راه هدف، احساس این که خود را جزو حزب الله و جندالله بدانند، تقویت شد، این ملت شکست‌ناپذیر می‌شود.

من می‌خواهم بعد از این حرف، بلافاصله یک حرف دیگر را عرض کنم، و آن این است که اگر این ملتی که با نیروی ایمان و با شجاعت ناشی از ایمان توانسته کار بزرگی را انجام دهد، یک دشمن داشته باشد، این دشمن چه کار می‌کند؟ خودتان فکر کنید. راه غلبه دشمن بر چنین ملتی چیست؟ راه غلبه دشمن این است که این عامل معنوی را از این ملت بگیرد. این دشمن می‌داند که تا وقتی در این مردم، همان روحیه ایمان - آن اخلاص ایمانی، آن شجاعت ایمانی، آن دل‌بستگی به هدفها - باشد، این ملت قابل دسترسی نیست. چه کار باید بکند؟ باید تلاش کند تا ایمان را در آنها ضعیف کند؛ آرمانهای الهی را در ذهن آنها کمرنگ کند؛ میان آنها و آن آرزوهای بزرگ فاصله بیندازد. این کار هم با شمشیر و با ابزار مدرن و فوق مدرن نمی‌شود؛ این کار با تبلیغات می‌شود. از بعد از جنگ، بلکه در اثنای جنگ، این تبلیغات دشمن شروع شده است و تا امروز ادامه دارد.

من عرض می‌کنم، هر کس که به سرنوشت این ملت و این کشور علاقه‌مند است، باید در راه تقویت ایمان این ملت، در راه تقویت ایمان جوانان، در راه تقویت تدین جوانان و در راه تقویت پیوند جوانان با آرمانهای اسلامی مجاهدت کند. هر کس که ضد این عمل کند، به سرنوشت این ملت علاقه‌مند نیست؛ یا جزو نیروی دشمن است، یا فریب خورده است. این جاست که وظیفه آگاهان و روشنفکران و گویندگان و نویسندگان و مسؤولان و هر عنصر از عناصری که می‌تواند بر روی ذهن مردم اثر بگذارد، روشن می‌شود. دشمن از ایمان و از غیرت دینی مردم سیلی خورده است؛ او حق دارد که با غیرت دینی دشمن باشد؛ اما دوست نباید به او کمک کند. آن کسانی که به عزت ایران اسلامی علاقه‌مندند، باید تلاش کنند که روزبه‌روز بر غیرت دینی مردم و جوانان و پابندی آنان بیفزایند. بحمدالله جوانان مملکت، جوانان مؤمن و سالمی هستند. خوشبختانه نسل جوان ما، یک نسل سالم است. نگاه نکنید به موارد استثنایی در گوشه و کنار که تحت تأثیر تبلیغات دشمن، رفتارها و گفتارها و ذهنیتهای غلطی را از خودشان نشان می‌دهند؛ اینها نمایشگر نسل جوان ما نیستند. نسل جوان ما همان نسلی

است که امروز هم اگر پای امتحان پیش آید، اگر صحنه خونین شهر پیش آید، اگر میدان مجاهدت فی سبیل الله پیش آید، نشان خواهد داد که از بن دندان به اسلام پایبند است.

آن روز جوانان ما با جوشش استعدادهای خودشان توانستند آن کارهای بزرگ را بکنند؛ امروز هم ما کارهای بزرگی در مقابل خودمان داریم. ولو از نوع جنگ و از نوع حضور در جبهه‌ها نیست؛ اما کارهای بزرگ، همیشه بزرگ است و همیشه به ایمان، به صفا، به غیرت دینی، به ایستادگی در راه خدا و به آشتی ناپذیری با دشمن احتیاج دارد. این را جوانان ما دارند و ان شاء الله باز هم خواهند داشت. امیدواریم به برکت و حرمت خونهای معطر و مطهر جوانان ما که در عملیات بیت المقدس و عملیات قبل از آن و بعد از آن، و در طول دوران انقلاب تا امروز، در راه خدا ریخته شده است، ان شاء الله جوانان و مردم ما همیشه در راه خدا ثابت قدم و استوار باشند و دشمن را ناکام کنند و دشمن نتواند جای پایی در ملت ما پیدا کند و ان شاء الله پیدا نخواهد کرد.

احساس عزّت، استقلال و خودباوری ملی، برکات جنگ برای امروز و فردا

۱۳۷۹/۰۷/۰۶

بیانات در دیدار جمعی از مدیران و فعالان فرهنگی دفاع مقدس

جنگ، یکی از محیط‌ترین حوادث برای یک ملت است. ما همگی این را با وجود خودمان، با گوشت و پوست و احساس و ادراک خودمان مشاهده کردیم. این نیست که فقط در تاریخ چیزی خوانده، یا به آمارها مراجعه کرده باشیم. لیکن نکته مهم این است که ملت‌ها می‌توانند این حادثه پُرخسارت را به یک فرصت و به یک سرمایه تبدیل کنند. می‌دانید؛ خسارت جنگ هم فقط این نیست که عزیزان ملت به کام مرگ کشانده می‌شوند یا ویرانی‌هایی به بار می‌آید و سرمایه‌هایی بر باد می‌رود. اگر در جنگی عزم ملی و خردمندی سردمداران کشور به کمک کشور نیاید، آن سرافکندگی و ذلّت و هزیمت معنوی‌ای که بر دوش آن ملت سنگینی خواهد کرد، شاید از همه این خسارت‌ها بالاتر است.

امروز بیش از صدوپنجاه سال و نزدیک به دویست سال از قرارداد ننگین ترکمانچای می‌گذرد. هر ایرانی که آن تاریخ را بخواند، بعد از گذشت نزدیک به دو قرن، در روح خود احساس شرمساری، حقارت و شکست می‌کند و از خود می‌پرسد: چطور در حادثه‌ای به آن عظمت، سردمداران کشور قادر نشدند عزم ملی و سرمایه‌های مادی و معنوی کشور را به کمک هویت ملی این کشور به میدان بیاورند؟! لشکر مهاجم دشمن تا قلب کشور آمد؛ بعد با التماس و درخواست و پیشکش دادن و وساطت دشمنان دوست‌نما و خسارت‌های فراوان ملی و آن اهانت‌هایی که به ملت ایران شد، قبول کرد که قدری عقب بنشیند، در حالی که هفده شهر قفقاز را از ایران گرفته و کشور را از بخشی از پاره تن خودش محروم کرده بود! امروز هم که شما این حادثه را در ذهن خودتان یا در کتاب تاریخ مرور کنید و ببینید بر ملت ایران در آن حادثه تلخ چه گذشت، احساس خجلت و احساس سرافکندگی و ذلّت می‌کنید. همین طور شبیه این، در حوادث جنگ بین‌الملل دوم، همین شهر تهران محل خودنمایی و پُز دادن افسران کشورهای مختلف شد که در خیابان‌ها راه بروند، به ایرانی با چشم تحقیر نگاه کنند، از او کار بکشند، به او اهانت و به نوامیس او تجاوز کنند. این یک نوع بود، آن نوع دیگری بود. اینها نشانه یک خسارت بزرگ برای یک ملت در یک جنگ است.

در جنگی که در سال ۱۳۵۹ در این کشور رخ داد، همه این حوادث ممکن بود. آنهایی که می‌خواستند قطعه‌ای از خاک ایران را از ایران جدا کنند، هدفشان فقط این نبود که ایران را از آنچه که هست، قدری کوچکتر کنند. هدف این بود که این ملت را برای قرن‌ها - حداقل یک قرن، دو قرن - با احساس حقارت سر جای خود نشانند. و در مردمی که جرأت کرده بودند مقابل امپراتوری عظیم استکبار جهانی قیام کنند؛ برخلاف همه عرف‌های بین‌المللی، یک حکومت صددرصد مردمی را که به هیچ قدرتی در دنیا باج نمی‌دهد، سر کار بیاورند، روحیه شجاعت و خودباوری را بمیرانند. آنچه که برای آنها غایت مطلوب بود، این بود. و این می‌شد. اگر آن کاری که رزمندگان کردند، آن کاری که خانواده‌ها کردند، آن کاری که بسیج عمومی ملت کرد، آن کاری که گزارشگران این صحنه‌های شرف کردند و در مقابل چشم مردم قرار دادند و آن کاری که آن سلسله‌جنبان همه این افتخارها کرد؛ نمی‌بود، همین می‌شد؛ تردید نداشته باشید. قطعه‌ای از خاک ایران را می‌گرفتند، بعد با قدری چک و چانه مقداری از آن را پس می‌دادند و منت هم سر ملت ایران می‌گذاشتند - البته در طول سال‌های متمادی و قطعاً بیش از هشت سالی که جنگ طول کشید این کار را می‌کردند - بعد ملت ایران هر وقت به آن منطقه از کشور خود می‌نگریست، احساس حقارت می‌کرد!

این که شما دیدید پشت سر عراق، غرب یکپارچه قرار گرفت؛ شوروی و تمام اروپای شرقی یکپارچه قرار گرفتند؛ عربهای خلیج فارس و حکومت‌های خلیج فارس که تابع اشاره امریکا بودند، یکپارچه قرار گرفتند و همه به عراق کمک کردند؛ هدفشان این نبود که چند شهر را از ایران بگیرند و به عراق بدهند یا یک دولت مستقل درست کنند. هدف، نابود کردن ملت ایران بود. هدف، صاف کردن آن حفره‌هایی بود که ملت ایران در دستگاه اقتدار امپراتوری استکبار به وجود آورده بود. اما خدا نخواست. «خدا نخواست»، یعنی چه؟ یعنی اگر آحاد ملت ایران غفلت می‌کردند و می‌خوابیدند؛ رزمندگان به جبهه نمی‌رفتند؛ امام نمی‌غرید و سینه سپر نمی‌کرد و نمی‌ایستاد و این همه استعداد و نیرو در این راه بسیج نمی‌شد؛ باز هم خدا همین‌طور می‌خواست؟ نه، اراده خدای متعال به نفع یک ملت، تابع اراده آن ملت است. هیچ حقیقت و واقعیتی در متن زندگی یک ملت به اراده‌ی الهی تغییر پیدا نمی‌کند؛ مگر وقتی که خود آن ملت بر آن همت بگمارد. این صریح آیات قرآنی و جزو معارف قطعی دینی است.

این خسارتی که بنا بود به وجود آید - و اگر عزم ملی و تدبیر و خردمندی سردمداران و مسئولان کشور و اخلاص و جدیت کسانی که در این راه قدم گذاشتند، نمی‌بود، قطعاً این پیش می‌آمد - با این عزم ملی و با این ایمان، تبدیل به یک فرصت شد. آری؛ ما در جنگ، بسیار جانهای عزیز را از دست دادیم و خسارتهای مادی و معنوی زیادی هم تحمل کردیم؛ اما چیزی در دل این ملت جوشید که برکات و ارزشش برای امروز و فردای این ملت، از همه چیز بالاتر است و آن، احساس اتکاء به نفس، احساس عزت، احساس استقلال، احساس خودباوری ملی عظیم و احساس اعتقاد به این بود که اگر یک ملت حول محور ایمان به خدا و عمل صالح جمع شوند، معجزات نشدنی یکی پس از دیگری قابل شدن خواهد شد. این در زندگی ما اتفاق افتاد.

عزیزان من! آنچه که این قضیه را تمام می‌کند، این است که روایت این حادثه به‌درستی صورت گیرد. نقش شما این‌جا معلوم می‌شود. شما هر کدامتان - شاید اکثرتان یا همه‌تان - به این میدانهای جنگ رفتید و در آن‌جا حضور پیدا کردید. آنهایی هم که سنشان آن وقت اقتضاء نمی‌کرده است، از مسائل آن آگاه شده‌اند. اگر این حادثه بزرگ، درست روایت شود، این اثرات ماندگار خواهد شد. اگر غلط روایت شود، یا روایت نشود، این تأثیرات بسیار کم خواهد شد. نه این که به کلی از بین برود؛ لیکن بسیار کم خواهد شد. اگر خدای نکرده مغرضانه روایت شود، قضیه بعکس خواهد شد.

این هشت سال دوره دفاع مقدس، شامل هزاران هزار حادثه است. من می‌خواهم این را از جامعه فرهنگی و هنری کشور مطالبه کنم که از این هزاران هزار حادثه، لااقل یک فهرست تهیه کنند. بنشینند فکر کنند و در حوادث جنگ، دقت نظر هنرمندانه به خرج دهند؛ یک فهرست از این حوادث به وجود آورند؛ بعد این را بگذارند در قبال کارهای هنری‌ای که تا امروز درباره‌ی جنگ شده است - که البته بسیار هم ارزشمند است - ببینند که چقدر از این فهرست را ما پُر کرده‌ایم. من اعتقادم این است که اگر این کار صورت گیرد، خواهیم فهمید که ما یک هزارم آنچه را که درباره این جنگ می‌باید تبیین کرد و می‌توان تبیین و موشکافی کرد، هنوز بیان نکرده‌ایم!

من غالب آثار هنری جنگ را یا دیدم یا شنیدم؛ البته در این سالهای اخیر کمتر. در دوره جنگ و سالهای اوایل بعد از جنگ، غالب این نوشته‌ها و روایت‌های تصویری و روایت‌های سینمایی و غیره را غالباً یا دیدم یا گزارشی از آنها به دست آوردم. قطعاً آثار بالارزشی در بین اینها وجود دارد؛ لیکن همه اینها در مقابل آن گنجینه عظیمی که در این دفاع هشت ساله به وسیله ملت ایران به وجود آمد، چیز کمی است.

همه جنگ، داخل جبهه‌ها نیست. بسیاری از مسائل جنگ، داخل خانه‌هاست؛ در راه‌هاست؛ داخل دلهاست؛ در مجموعه‌های تصمیم‌گیری است؛ در مجامع بین‌المللی است. ببینید؛ ما در دوره جنگ، از طرف مجامعی که ادعا می‌کردند در مسائل جهانی بیطرفند، در مقابل یک اعمال غرض‌واضحی قرار گرفتیم. ادعاهای بسیار بزرگی هم می‌کردند. کسانی که امروز شما می‌بینید درباره سلاحهای کشتار جمعی و سلاحهای شیمیایی و میکروبی و از این حرفها داد سخن می‌دهند و جزو مسائل واضح می‌شمرند، اینها به رژیم عراق و ارتش عراق سلاح شیمیایی دادند؛ برایش ساختند و یا امکان ساخت آن را برایش فراهم کردند. دو قطب بزرگ دنیای آن روز - یعنی قطب امریکا و قطب شوروی سابق - مشترکاً با همه ساز و برگشان به کمک عراق آمدند. اینها کجا و در کدامیک از این آثار هنری ما درست تبیین و تشریح شده است؟

من بارها گفته‌ام، ما یک وقت می‌خواستیم برای جبهه‌ها سیم خاردار - که در داخل کشور نداشتیم و تولید نمی‌شد - از جایی وارد کنیم. همین شوروی سابق اجازه نداد ما سیم خاردار را از داخل کشورش عبور دهیم و به ایران بیاوریم. گفت این وسیله جنگی است! یعنی ادعا این بود که آنها به دو طرف جنگ کمک نمی‌کنند! این در حالی بود که هواپیمای روسی، موشک روسی، کارشناس روسی، افسر روسی، مواد منفجره روسی و تمام امکانات روسی، آن طرف جبهه در اختیار دشمن و طرف مقابل ما در این جنگ بود!

همین اروپای به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و در مقام صحبت، با نزاکت و ادب و اتو کشیده - چه قسمت شرقی‌شان؛ همین یوگسلاوی فعلی و بقیه کشورهای بلوک شرق آن روز، و چه قسمت غربی‌شان؛ یعنی همین آلمان و بقیه - آنچه توانستند، به عراق کمک کردند، ولی حاضر نبودند ساده‌ترین چیزها را به ایران بفروشند. اگر یک وقت هم از طرفی دولت جمهوری اسلامی می‌توانست چیزهایی را از اینها بگیرد، با چند برابر قیمت و با زحمت می‌توانست به‌دست آورد! البته هدفشان معلوم بود - من اول عرض کردم - بحث بر سر این بود که این عزت ملی که به وسیله حرکت عظیم انقلابی مردم ایران به وجود آمده است، باید از بین برود. رخنه‌ای که به وسیله انقلاب در اقتدار فرهنگ غربی و سلطه غربی و نظام سلطه جهانی به وجود آمده است، باید پُر شود. هدف آنها این بود؛ به هر حال به این سیاست رسیده بودند. اینها کجای آثار هنری ما، در کدام فیلم یا نمایشنامه یا بقیه آثار هنری منعکس شده است؟ آیا قابل انعکاس نیست؟ آیا برای نسلهای آینده ایران تجربه‌آموز نیست؟

امروز ما می‌بینیم وقتی که راجع به دفاع مقدس و جنگ هشت ساله و این عظمت مطلق که ملت ایران آفرید، صحبت می‌شود - که مهمترین موضوع هنری است و یک هنرمند درباره این‌گونه شکوه‌های ملی، خوب می‌تواند قلم‌فرسایی یا میداننداری کند - بعضی از آثار در گوشه‌وکنار پیدا می‌شود که نه فقط عظمت را نمی‌بینند؛ می‌گردند یک نقطه ضعفی، یا واقعی، یا حتی پنداری، پیدا می‌کنند و آن را مورد مذاقه قرار می‌دهند! هدف از این کارها چیست؟ چرا باید ما این فرآورده‌ی عظیم ملت ایران را ندیده بگیریم؟! این خدمت به ملت ایران است که در تهاجمی که به مرزهای او، به شخصیت او، به عزت او، به تاریخ او، به هویت ملی او شده است - این‌گونه مردانه ایستاده و این‌طور شجاعانه دفاع کرده - ما بیاییم آن را زیر سؤال ببریم؛ آن هم با زبان هنر؟! این کارها را می‌کنند. اینها به نظر من تصادفی هم نیست؛ یعنی نمی‌شود گفت حالا یک هنرمند به این فکر افتاده که می‌شود این‌گونه عمل کرد؛ نه. به نظر من غیرعادی می‌آید. البته تقصیر از مسؤولان و سردمداران مسائل هنری و فرهنگی کشور است؛ آنها هم باید سازماندهی کنند؛ باید کار کنند.

این ملت آنچه که داشت، در طبق اخلاص گذاشت و آمد. مرد روستایی و زن روستایی، مرد و زن مستضعف شهری، خانواده‌های گوناگون، جوانهای فراوان، قشرهای مختلف، سازمانهای رزمنده کشور - ارتش، سپاه، حتی نیروی انتظامی و

بسیج عظیم مردم - همه اینها آمدند وارد میدان شدند. حقیقتاً ملت ایران در آن هشت سال، کار بزرگی را انجام داد. در تاریخ این چندین قرنی که می‌تواند به مسائل امروز ما متصل شود، بنده سراغ ندارم که ملت ایران این گونه با طوع و رغبت وارد یک ماجرای عظیم نظامی شده باشد و از دل و جان مایه گذاشته باشد؛ با ایمان خود، با عاطفه خود، با دست خود. در دورانهایی مختلف، حتی در دوران صفویه که جنگهای بزرگ و کارهای بزرگی هم شد، این چیزهایی که امروز ما مشاهده می‌کنیم، اصلاً وجود نداشته است. دلایل روشنی هم دارد؛ نه این که نشود اینها را تحلیل کرد؛ معلوم است چرا. به هر حال این پدیده در تاریخ ایران ما یک پدیده حقیقتاً بی‌نظیر؛ یا اگر احتیاط کنیم، بگوییم کم‌نظیر بود. این پدیده به این بزرگی، آن هم با این همه شکوه و با این همه زیبایی. چه موضوعی برای یک هنرمند از این جذابتر؟

آثار بزرگ هنری دنیا را نگاه کنید؛ بسیاری از آنها بر روی قهرمانیهای ملتها متمرکزند؛ حتی آنجایی که شکست خوردند. در لشکرکشی ناپلئون به روسیه، دو نفر روایتگر بزرگ هنری، این ماجرا را روایت کردند: یکی فرانسوی است که ویکتور هوگوست؛ یکی روسی است - طرف شکست خورده، که اول کار شکست خورد - که تولستوی است. آن طرف پیروز طبعاً گزارشهایی را ممکن است بدهد؛ اما شما ببینید، در این کتاب آن طرف شکست خورده، شکست را آنچنان تصویر می‌کند که مایه غرور و سربلندی ملت است. یعنی در حرکت ملت، آن نقاط ارزشمندی را که یک هنرمند می‌تواند ببیند، اینها را بیرون می‌کشد، برجسته می‌کند، رنگ و روغن می‌زند و جلو چشمها می‌گیرد.

ما در این ماجرای هشت ساله، یک پیروزی مطلق به دست آوردیم. ما که جنگ را شروع نکرده بودیم که بگوییم فلان جا را می‌خواستیم بگیریم، نتوانستیم، پس ناکام شدیم؛ قضیه این نبود. قضیه این بود که دشمنی به ما حمله کرده بود و می‌خواست بخشی از خاک ما را بگیرد؛ همه دنیا هم به او کمک کردند؛ ما هم مردانه ایستادیم؛ ناکام شد و بینی‌اش به خاک مالیده شد و برگشت. پیروزی از این بالاتر؟ این پیروزی را با همین ابعاد، با همه خصوصیات که در آن وجود دارد، با همه آن هزاران هزار ماجرای که آن را به وجود آورده است، ما باید روایت کنیم. این کار هنرمندان عزیز ماست؛ کار نویسندگان است؛ کار سینماگران است؛ کار شاعران است؛ کار نقاشان است؛ کار اصحاب فرهنگ و هنر است.

امروز کار عده‌ای که به میدان جنگ رفتند و در این هشت سال، آن حماسه را آفریدند - چه شهدايشان، چه ایثارگرانسان، چه رزمندگانسان - دیگر تمام شد. آنها کار خودشان را کردند. پس از پایان کار آنها، کار یک خیل عظیم دیگری آغاز می‌شود؛ علاوه بر گزارشهایی که در دوران جنگ دادند. همین دوره جنگ، چقدر برای ما هنرمند درست کرد؛ چقدر شخصیت‌های برجسته درست شدند! غیر از آن، بعد از پایان جنگ، نوبت این خیل عظیمی است که این دیگر مسأله‌اش هشت سال نیست؛ هشتاد سال هم اگر طول بکشد، جا دارد.

بازخوانی معجزه فتح خرمشهر

۱۳۸۱/۰۳/۰۱

بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا

واقعۀ خرمشهر از دور فقط یک حادثۀ تاریخی است که برای ملت ایران هیجان‌آور و افتخارآمیز است؛ ولی از نزدیک، این قضیه شبیه یک معجزه بزرگ بود. وقتی رژیم عراق با تشویق دولتهای دشمن انقلاب به مرزهای ما حمله کرد، هدفگیری دقیقی کرده بود. خرمشهر، قدم اول و بسیار مؤثر از این هدفگیری بود. هدف آنها به طور خلاصه این بود: با خود فکر کرده بودند با پیروزی انقلاب، ایران اولاً نیروی مسلحی ندارد که از مرزها دفاع کند؛ ثانیاً سامان اداری و اجتماعی درستی ندارد تا بتواند به دفاع از کشور و منافع ملی بپردازد؛ ثالثاً در دنیا انقلاب طرفداری ندارد. یک طرف امریکا بود، دشمن پر از حقد و کینه علیه انقلاب - چون انقلاب سلطه امریکا را بر این کشور از بین برده بود، بنابراین از غضب و کینه بر انقلاب و نظام اسلامی پر بودند - یک طرف هم شوروی سابق بود؛ آن هم با دلایل دیگری علیه انقلاب اسلامی. این دو ابرقدرت که در دهها مسأله با هم اختلاف داشتند، در دشمنی با ایران با یکدیگر اتحاد کلمه داشتند و هر دو به رژیم عراق صمیمانه و با همه وجود کمک و از آن دفاع می‌کردند؛ ناتو و قدرتهای اروپایی به عراق کمک کردند؛ هواپیما دادند، بمب دادند، تانک دادند، وسایل شیمیایی دادند، هلیکوپتر دادند، موشک دادند. اروپای شرقی نیز که آن روز زیر سیطره حکومت شوروی و وابسته به آن بود، هرچه عراق می‌خواست، به او داد. بنابراین یک طرف عراق بود با حمایت امریکا و شوروی و ناتو و ورشو - که همان پیمان اروپای شرقی و کشورهای بلوک کمونیست بود - و همچنین دولتهای عربی منطقه که پول و سلاح و امکانات و مشاور نظامی و هرچه دولت بغداد برای رسیدن به هدفهای خود در این حمله احتیاج داشت، بی‌دریغ در اختیار او قرار می‌دادند؛ یک طرف هم نظام جمهوری اسلامی بود.

امریکا با این نظام بد بود و برای این که این نظام از بین برود، لحظه‌شماری می‌کرد. شوروی هم با این نظام بد بود؛ اروپاییها هم با آن هیچ‌گونه رابطهای نداشتند و هیچ دلسوزی‌ای برای آن نمی‌کردند؛ دولتهای مرتجع هم به گونه دیگر. امکانات مالی کشور، بسیار ضعیف؛ نیروهای مسلح، نامنظم؛ وسایل نظامی، بعضی کهنه و فرسوده و بعضی منتظر قطعه‌ای بود که به ما نمی‌فروختند. هواپیما داشتیم، قطعه نداشت؛ تانک داشتیم، قطعه نداشت و دنیا به ما نمی‌فروخت؛ در داخل هم از این وسایل هیچ چیز تولید نمی‌شد.

در چنین وضعیتی، طبیعت قضیه چیست؟ طبیعت قضیه همان چیزی است که عراق پیش‌بینی کرده بود: با یک حمله بیاید ابتدا خرمشهر را بگیرد، بعد اهواز را بگیرد، بعد دزفول را بگیرد و در نهایت خوزستان را از ایران جدا نماید؛ سپس شروع به چانه‌زنی کند. خوزستان را تا آخر پس ندهد، منابع نفتی کشور را در اختیار بگیرد و بعد هم دولت انقلاب را از موضع ضعف و ذلت پای میز مذاکره بنشاند. این، نقشه رژیم عراق و در حقیقت نقشه امریکا و شوروی بود.

در قدم اول، نیروهای عراقی پیشرفتهایی کردند و تا سیزده چهارده کیلومتری اهواز هم رسیدند؛ اما وقتی خواستند به خرمشهر - که مرز نزدیکتر بود - حمله کنند، دچار مانع شدند. علت هم این بود که نیروهای مردمی، جوانان مؤمن و مرد و زن انقلابی وارد میدان شدند؛ یعنی در این‌جا انقلاب شروع کرد خود را نشان دادن؛ بنابراین دشمن نزدیک اهواز زمینگیر شد. آن‌جا نیروهای مسلح و ارتش و نیروهای مردمی پشت سر هم مثل کوه در مقابل دشمن ایستادند و این اولین تودهنی‌ای

بود که به آنها زده شد. اما غم، دل ملت ایران را گرفته بود؛ چون هزاران کیلومتر از خاک کشور زیر چکمه دشمن قرار داشت. بنده در ماههای اول جنگ، در همان مناطق بودم؛ هم وضع مردم و هم وضع نیروهای مسلح را می‌دیدم. نیروهای مسلح، عازم و جازم بودند؛ اما غم سنگینی بر دلشان نشسته بود. بتدریج عظمت نیروهای مردمی، خود را نشان داد. سپاه پاسداران به سرعت خود را سازماندهی کرد و نیروهای مردمی و بسیج مردمی بتدریج سازمان پیدا کردند؛ یعنی جوهر انقلاب و ایمان در این میدان خطر، خود را در اراده و عمل و قدرت مدیریت انسانها نشان داد.

دنیای سیاسی - مثل سازمان ملل و امثال آن - با ما چه کرد؟ دنیا از همه طرف فشار آورد که بنشینید با عراق مذاکره کنید و جنگ و مقاومت را متوقف سازید. این یکی از نقاط عبرت است؛ جوانان ما روی این نقاط خیلی تکیه کنند. ما دولت تازه کاری داشتیم که دو سال روی کار آمده و با چنین حمله سنگینی مواجه شده بود و دشمن در هزاران کیلومتر زمین ما، از جنوبی‌ترین نقطه تا شمالی‌ترین نقطه همسایگی با عراق، مستقر شده بود؛ اما در این حال به ما می‌گفتند بیاید مذاکره کنید! مذاکره از موضع ضعف و ذلت و همراه با دست پر حریف در چانه‌زنی. آن روز اگر مذاکره صورت می‌گرفت - که یک عده از سیاست‌پو، همان روز به امام فشار می‌آوردند که بنشینید مذاکره کنید - مطمئناً عراق از بخش عمده خاک ما خارج نمی‌شد و تا امروز خوزستان و خرمشهر و شاید بسیاری از مناطق دیگر همچنان زیر چکمه نیروهای متجاوز بیگانه بود. اما امام ایستاد. منطق امام این بود که وقتی متجاوز در خاک ماست و با دست پر ما را تهدید می‌کند، ما مذاکره نمی‌کنیم. مذاکره آن وقتی صورت می‌گیرد که دشمن از تمام خاک ما خارج شود. امروز عده‌ای ناجوانمردانه این حقیقت را ندیده می‌گیرند. آن روز عده‌ای، از جمله همان روسیاهان فراری از کشور که امروز به دامن آمریکا و اروپا و جاهای دیگر پناه برده‌اند، از طریق محافل سیاسی و روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون - که در دست آنها بود - مرتب فشار می‌آوردند که امام باید مذاکره کند. هیأت‌های بین‌المللی هم مرتب به ایران می‌آمدند و می‌گفتند مذاکره کنید. امام با الهام از همان بینش روشن، ایمان راسخ، توکل به خدا و قدرت اراده ایستاد و گفت اگر ما توانستیم سرزمینهای خود را پس بگیریم، آن گاه وقت مذاکره است؛ امروز وقت مذاکره نیست؛ عملاً هم همین‌طور شد.

در چنان شرایطی که غم، دلها را فرا گرفته و رجزخوانیهای عراق همه دنیا را پر کرده بود، نیروهای ما از کمترین امکانات مادی برخوردار نبودند. این که می‌گویم کمترین امکانات مادی، یک حقیقت است. من فراموش نمی‌کنم، یکی از سرداران و فداکاران آن روز - که امروز بحمدالله در همین جلسه حضور دارند - به اتفاق چند نفر در اهواز پیش ما آمدند و چند قبضه خمپاره انداز می‌خواستند تا بتوانند قدری در مناطق جلوتر ایستادگی و مبارزه کنند؛ اما کسی نبود به اینها این چند قبضه خمپاره‌انداز را بدهد! ما برای سیم خاردار و گلوله و آرپی، جی مشکل داشتیم؛ تانک و نفربر و امثال اینها که به جای خود. آنچه در اختیار ملت ایران بود، عبارت بود از یک اراده قوی و نشاط همه‌جانبه که برخاسته از ایمان و آگاهی بود. این که امام فرمودند «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، یعنی این.

خوب است در این جا یاد شهید عزیزمان «صیاد شیرازی» را گرامی بداریم. خیلی از فرماندهان آن روز بحمدالله امروز زنده و سر حال و مشغول انجام وظیفه‌اند و بعضی هم به شهادت رسیدند. این شهید و همکارانش در سپاه و ارتش مجموعه توانایی را تشکیل دادند و عملیات امام رضا، فتح‌المبین و سپس بیت‌المقدس را طرأحی و اجرا کردند و بتدریج کارایی انقلاب و اسلام و یک ملت مؤمن را در این منطقه بسیار خطر، مقابل چشم همه گرفتند. هیچ کس در دنیا باور نمی‌کرد که نیروهای مسلح ما بتوانند خرمشهر را پس بگیرند؛ چون خرمشهر رفته بود. همین مناظری که شما امروز می‌بینید اسرائیلیها با تانک در جنین به وجود می‌آورند، شبیه همین را در خرمشهر ما به وجود آوردند. البته - همان‌طور که پدر عزیز شهید «جهان‌آرا»

گفتند - جوانان ما مقاومت کردند و مدتی دشمن را پشت در نگهداشتند. حدود چهل روز یا بیشتر، جوانان مؤمن و نیروهای مسلح ما توانستند به ارتش عراق تودهنی و او را پس بزنند؛ ولی بالاخره بسیاری شهید شدند و خرمشهر از ملت ایران غصب شد.

وقتی نیروهای مسلح ما در عملیات بیت المقدس با تدبیر، روشن بینی، اراده برخاسته از ایمان، توکل به خدا، استفاده از همه امکانات - یعنی نگذاشتند جزئی از امکانات هدر برود - و با تکیه به نیروی خود و اعتماد به خدای متعال حرکتشان را شروع کردند، هیچ کس در دنیا باور نمی کرد اینها بتوانند خرمشهر را آزاد کنند؛ اما توانستند. وقتی ما اعلام کردیم خرمشهر را پس گرفته ایم، تا یکی دو روز خبرگزاریهای دنیا حاضر نبودند این خبر را پخش کنند - با چشم تردید به آن نگاه می کردند - اما این اتفاق افتاد و آخر هم همه مجبور شدند به این پیروزی اذعان کنند. در این عملیات، رزمندگان ما بیش از پانزده هزار اسیر عراقی گرفتند و به اردوگاههای اسرا به عقب جبهه فرستادند. البته خرمشهر آزاد شد؛ اما بسیاری از سرزمینهای ما همچنان در زیر پای دشمن بود. مهران و نفت شهر و صدها شهر و روستای ما در طول مرز مغضوب بود.

در همین خلال، کسانی که حاضر نبودند برای انقلاب و منافع این کشور یک قدم بردارند، بلکه فقط بلد بودند نق بزنند و علیه انقلاب بهانه گیری کنند، باز فشار می آوردند که جنگ را تمام کنید. اگر اراده قوی و مصمم و ایستادگی امام نبود، مطمئناً جنگ جز با پیروزی دشمن تمام نمی شد. همین نفسهای خبیثی که آن روز این وسوسه ها را در کشور می دمیدند، امروز هم بعضی شان سر بلند کرده اند و همان حرفها را تکرار می کنند و می گویند چرا بعد از فتح خرمشهر آتش بس را قبول نکردید؟! بعد از فتح خرمشهر، هنوز بخش عظیمی از سرزمینهای ما - مرزها و شهرهای ما - و نیز گروه کثیری از مردم ما در اختیار رژیم متجاوز بودند. تهدید بالای سر مرزهای ما بود و دشمن از همه طرف تجهیز می شد. باید شر دشمن از سر مرزها کم می شد؛ این یک بینش خردمندانه بود. آن روز همه دلسوزان کشور، از مسؤولان نظامی و غیره، این منطق را برای همه اثبات می کردند. امام یک انسان منطقی بود و تصمیم گرفت و عمل کرد و به فضل پروردگار توانست ملت ایران را سرافراز کند.

کسانی که به عزت مردم ایران و استقلال کشور و شرف و کرامتی که این ملت برای آن ارزش قائل است، اهمیت نمی دهند، آن روز و امروز و در طول سالها، همیشه با توصیه های ناجوانمردانه و بزدلانه خود سعی کرده اند ملت ایران را ذلیل و ضعیف کنند؛ همیشه هم تکیه شان به این است که ما نمی توانیم؛ در دل خودشان ضعف موج می زند؛ اما این را به ملت ایران نسبت می دهند. در دل خودشان فروغ ایمان نیست؛ این را به مردم مؤمن نسبت می دهند. این جفای به مردم مؤمن است. ملت ما ثابت کرده آن جایی که پای شرف، کرامت و دفاع از ارزشهای کشور و ارزشهای والای اسلامی در میان است، از همه توان خود استفاده و دشمن را مغلوب می کند.

بعضی خیال می کنند وقتی گفته می شود تکیه به ایمان و ایثار، معنایش این است که خود را برای فدا شدن آماده کنید؛ نه. تکیه به ایمان و ایثار معنایش این است که با ایمانی که در دل انسان وجود دارد و با اتکال و اتکایی که به خدا هست، همه نیروهای انسان به کار بیفتند. این نیروها می توانند علم بیافرینند، تجربه بیافرینند، تولید کنند و پیچیده ترین صنعتها را به وجود آورند؛ همچنان که به وجود آوردند. ما از اول انقلاب هر جا به ایمان خود تکیه و به احکام اسلام عمل کردیم، پیروز شدیم؛ چه در جبهه علم، چه در جبهه سیاست، چه در کارهای اقتصادی و چه در کارهای نظامی. آن جایی که شکست خوردیم و پا در گل ماندیم و ضعیف شدیم، وقتی بوده است که از اسلام فاصله گرفته ایم. این را دشمن خوب فهمیده است.

دشمن راز پیروزی ما در خرمشهر و خرمشهرها را به چشم دید و فهمید این ملت اگر پرچم اسلام و ایمان را برافراشته نگه‌دارد، در همه میدانها پیروز خواهد شد؛ بنابراین سعی کردند این پرچم را سرنگون کنند. امروز همه تلاش امریکا و دستگاه و جبهه استکبار این است که عنصر قدرت و قوت و مقاومت را از ما بگیرد؛ یعنی می‌خواهد ایمان و اتکاء به نفس و امید و اتحاد را در ما تضعیف کند. ملتی که ایمان و اتحاد نداشته باشد و نسبت به آینده مأیوس باشد، پیداست که در همه میدانها شکست خواهد خورد؛ در سیاست هم شکست می‌خورد، در اقتصاد هم شکست می‌خورد، در سازندگی کشور هم شکست می‌خورد. آنها می‌خواهند اینها را از ما بگیرند. اولین ضربه‌ای که می‌زنند، این است که ملت را از خود مأیوس کنند.

امروز عده‌ای متأسفانه کارشان این شده است که مرتب دشمن را بزرگ و خود را کوچک کنند، عظمت دشمن را به رخ همه بکشند و دائماً بگویند ما نمی‌توانیم! یعنی ما هم مثل خیلی از کشورها و دولتها باید برویم در هاضمه استکبار جهانی هضم شویم! اینها اشتباه می‌کنند؛ خودشان ضعیف و از درون پوکند - یا پوک بودند یا پوک شدند - لذتهای دنیا آنها را پوک کرده است؛ دنیاطلبی آنها را بی‌ارزش و بی‌هویت کرده است؛ بنابراین خیال می‌کنند همه مثل آنهایند. نخیر؛ این ملت توانا و امیدوار است؛ بیخود دل ملت را نلرزاند و مرتب نگویند ما نمی‌توانیم و قدرت حرکت نداریم. چرا، این ملت قدرت حرکت دارد؛ این ملت اسلام دارد؛ این ملت ابزار و وسیله بسیار مؤثر ایمان را دارد؛ این ملت اتحاد حقیقی و قلبی خود را با مسؤولان کشور دارد. این رشته اتحاد مقدسی که با پیوندهای ایمان و عاطفه محکم شده است، در کمتر جایی از دنیا شبیهش می‌شود پیدا کرد.

ما به فضل پروردگار مشکلات را برطرف می‌کنیم و می‌توانیم دشمن را سر جای خود بنشانیم. دشمن هر چه هم از لحاظ ابزار نظامی قوی باشد، در مقابل یک ملت منسجم و مؤمن و دارای امید به آینده، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. البته ما مسؤولان باید به وظایف خود عمل کنیم؛ دولت و قوه قضاییه و مجلس باید به وظایف خود عمل کنند. هر کس امروز از وظیفه اصلی خود سرپیچی کند و خود را به کار دیگری مشغول و سرگرم سازد و از انجام وظیفه شانه خالی نماید، خیانت کرده است و دچار لعنت ابدی خواهد شد. ما مسؤولان باید روح اسلامی را در خود زنده نگهداریم؛ روح اشرافیگری را دور بیندازیم و رشته سودجویی و ثروت‌طلبی و دنبال منافع شخصی دویدن و تجمل‌پرستی و امثال اینها را از دست و پای خود باز کنیم. اگر گرفتاریهای ما در بخشی حل نشده است، علتش اینهاست؛ اینها را باید اصلاح کنیم.

عده‌ای با دستشان به پای خود رشته‌هایی را می‌بندند و گره‌هایی را به وجود می‌آورند؛ خود را از قابلیت استفاده برای این ملت و آرمانهای او می‌اندازند و بعد هم اسلام و نظام اسلامی و احکام اسلامی را متهم می‌کنند. ناجوانمردی از این بیشتر؟! بعضی در دل خود احساس ضعف می‌کنند، یا چشم‌غره‌های امریکا آنها را می‌ترساند، یا وعده‌های امریکا و امثال امریکا دل ضعیف و ناتوانشان را به خود جذب می‌کند؛ لذا به سمت امریکا می‌کشند. آن‌گاه ملت و جوانان مؤمن و مدیران بالایمان و باصفای کشور را متهم می‌کنند که اینها نمی‌توانند؛ بنابراین ناچاریم برویم تسلیم امریکا شویم! کسانی که دم از مذاکره با امریکا می‌زنند، یا از الفبای سیاست چیزی نمی‌دانند، یا الفبای غیرت را بلد نیستند؛ یکی از این دو تاست. در حالی که دشمن این‌طور اخم می‌کند، این‌طور متکبرانه حرف می‌زند، این‌طور به ملت ایران اهانت می‌کند، تصریح هم می‌نماید که می‌خواهد علیه این نظام و این کشور و منافع آن اقدام کند، عده‌ای در این‌جا دلیله و زبوانه می‌گویند: چه کار کنیم؛ برویم، برویم، نزدیک شویم، با آنها صحبت کنیم، در خواست کنیم، خواهش کنیم؟! این اهانت به غیرت و عزت مردم ایران است؛ این نشانه بی‌غیرتی است؛ این سیاستمداری نیست. سعی می‌کنند رنگ و لعابی از فهم سیاسی به کار خود بدهند؛ نه، این درست ضد فهم سیاسی است.

ملت ایران آرمانها و مقاصدی دارد که در دنیا هر کس به این مقاصد و نیز به ملت ایران احترام گذاشته و نظام جمهوری اسلامی را قبول کرده، ملت ایران در طول زمان با او مثل یک طرف برابر و مساوی وارد میدان مذاکره و معامله شده است. ما با شوروی هم ارتباطات داشتیم، با اروپا و همه دنیا هم ارتباطات داریم. مسأله امریکا این است که هویت اسلامی و ملی ما را قبول ندارد و این را به زبان می آورد. چرا عده ای از مدعیان سیاست و فهم، نمی فهمند؟! واقعاً جای تأسف است. حکومتی که این طور صریحاً می گوید می خواهم علیه نظام اسلامی و خواست ملت ایران عمل کنم و برای براندازی این نظام بودجه می گذارد، ارتباط و مذاکره با آن، هم خیانت و هم حماقت است!

جوانان مقطع حساس و پرافتخار دفاع مقدس را فراموش نکنند

۱۳۸۹/۰۱/۱۱

بیانات در منطقه عملیاتی فتح‌المبین

غرض از حضور در این مکان تاریخی و در جمع شما برادران و خواهران عزیز در درجه‌ی اول، احترام به روح رزمندگان و شهدای عزیزی است که این سرزمین، شاهد دلاوریهای آنها و فداکاریهای آنها و حرکت عظیم آنها در روزهای جنگ تحمیلی و دفاع مقدس بوده است.

در درجه‌ی بعد، اظهار سپاس و قدردانی از مردم عزیز خوزستان و برادران و خواهرانی است که در این منطقه در حساس‌ترین زمانها، در سخت‌ترین شرائط، یک امتحان موفق از خود نشان دادند. دشمنان ملت ایران دربارهی مردم عزیز خوزستان چیز دیگری فکر میکردند، و چیز دیگری از آنچه که آنها فکر میکردند، پیش آمد. صف اول رزمندگان مبارز و دلاور، جوانهای فداکاری بودند که فرزندان این آب و خاک و پروریدگان این منطقه بودند: مردم عزیز خوزستان؛ زنهاشان، مردهاشان. من در دوران دفاع مقدس به بعضی از روستاهائی که زیر ستم دشمن بعثی قرار گرفته بود، رفتم و از نزدیک وضعیت آن مردم را، روحیه‌ی آنها را دیدم. آنها پیوستگی‌شان به ایران اسلامی و به ملت مبارز و قهرمان و به اسلام - که در ایران پرچم آن برافراشته شده بود - آن چنان بود که دشمنان بعثی نتوانسته بودند با وسوسه‌ی قومیت و همبانی، این پیوند مستحکم را سست کنند. بنابراین حضور ما در این منطقه، از یک جهت قدردانی از مردم عزیز خوزستان است.

جنبه‌ی سوم، قدردانی از شما مسافرانی است که از نقاط دور و نزدیک کشور به این مناطق آمده‌اید، با قدمهای خودتان، با دلهای خودتان، پیوستگی روحی خودتان را با آن جوانانی، با آن مردانی، با آن دلاورانی که این منطقه، شاهد فداکاری آنهاست، نشان دادید؛ چه در این منطقه - منطقه‌ی فتح‌المبین - چه در سایر مناطق خوزستان و چه در مناطق جنگی استانهای دیگر؛ مثل استان ایلام، استان کرمانشاه، استان کردستان. مردم، مردم کشور، این سنت بسیار ستودنی را از چند سال پیش در پیش گرفتند که بیایند این مناطق را سالیانه - بخصوص در چنین ایامی در اول سال - زیارت کنند. اینجا زیارتگاه است.

جوانهای عزیز! فرزندان عزیز من! که اغلب شما در آن روزها نبودید، آن روزهای سخت و تلخ را ندیدید؛ این دشت زیبا، این صحنه‌ی چشم‌نواز، این زمین حاصلخیز، در یک روزی زیر پای دشمنان شما بود؛ چکمه‌پوشان رژیم بعثی در همین سرزمینی که مال شماست، متعلق به شماست، آن چنان جهنمی بر پا کرده بودند که انسان از جهات مختلف تأسف میخورد، از جمله از این جهت که چطور این سرزمین زیبا و این طبیعت چشم‌نواز را تبدیل کرده بودند به یک آتش، به یک دوزخ. در ایام محنت جنگ، قبل از عملیات فتح‌المبین، بنده از این منطقه‌ی شمالی مشرف بر این دشت، این چشم‌انداز وسیع را دیده بودم؛ این خاطره از یاد من نمی‌رود که نیروهای دشمن در این سرزمین پهناور با چندین لشکر در اینجا متفرق بودند؛ زمین شما را، خاک شما را با چکمه‌های خودشان میکوبیدند و ملت ایران را تحقیر میکردند. آن کسی که کشور شما را نجات داد، همین جوانهای فداکار و مبارز بودند؛ همین بسیج، همین ارتش، همین سپاه، همین رزمندگان فداکار، که امروز هم بازماندگان آنها در مناطق گوناگونی از کشور حضور دارند؛ بعضی از آنها هم به شهادت رسیده‌اند؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من یتنظر و ما بدلوا تبدیلاً» (۱).

عزیزان من! جوانانی که در این جلسه، در این صحرا حضور دارید و همه‌ی جوانان کشور! بدانید نسل جوان دوران دفاع مقدس توانست با فداکاری، با هوشمندی، با اراده و عزم راسخ، کشور را از دست دشمن نجات بدهد. دشمنان نظام جمهوری اسلامی هدفشان این بود که با جدا کردن یک بخش از میهن اسلامی، ملت ایران را تحقیر کنند؛ میخواستند قهاریت خودشان را به ملت ایران تحمیل کنند؛ میخواستند ملت را ذلیل کنند و خود را مسلط بر جان و مال و ناموس ملتمان قرار بدهند. کی نگذاشت؟ جوان رزمنده‌ی فداکار، آن عزم راسخ، آن ایمان قوی، جلو دشمن با همه‌ی حجم انبوهش ایستاد. آمریکا به دشمن ما کمک میکرد؛ شوروی آن روز کمک میکرد؛ کشورهای اروپائی‌ای که امروز دم از حقوق بشر میزنند، آن روز به این دشمن خبیث کمک میکردند، برای اینکه بکشد، نابود کند، زمین و اهل زمین را به آتش بکشد. او هم بی‌محابا این کار را میکرد؛ اما جوانان شما، جوانان این ملت نگذاشتند. در همین دشت عباس، در همین دشت وسیع، در این منطقه‌ی طولانی، با جان خودشان آمدند توی میدان، با عزم راسخ خودشان دشمن را مغلوب کردند، منکوب کردند، ذلیل کردند و توطئه‌ای را که همه‌ی قدرتهای استکباری شریک بودند و سهیم بودند و دخیل بودند در اجرای آن، خنثی کردند.

من می‌خواهم به شما بگویم: جوانهای عزیز! همیشه همین طور است؛ همیشه عزم راسخ شما، هوشمندی و بصیرت شما، ایستادگی و قاطعیت و شجاعت شما میتواند همه‌ی دشمنان را هرچند بظاهر بزرگ و نیرومند باشند، به شکست بکشاند. امروز هم همین جور است؛ فردا هم همین جور است. ملت ایران اگر بخواهد به اوج سعادت دنیا و آخرت برسد - که می‌خواهد و ان شاء الله خواهد رسید - راهش عبارت است از شجاعت، بصیرت، تدبیر، عزم راسخ، اراده‌ی مستحکم از سوی زن و مرد؛ و همه‌ی اینها متکی بر ایمان، ایمان اسلامی. آن چیزی که ضامن این عزم و همت راسخ در رزمندگان ما بود، ایمان قلبی‌شان بود. دین راه، خدا راه، قیامت راه، مسئولیت انسانی در مقابل خدا را باور داشتند؛ این باور در هر ملتی، در هر جامعه‌ای وجود داشته باشد، او را آسیب‌ناپذیر میکند؛ میتوانند مقاومت کنند.

برادران و خواهران عزیز! امروز ما از روزهای جنگ تحمیلی و دفاع مقدس بمراتب جلوتریم، بمراتب قوی‌تریم، بمراتب نفوذ ملت ایران در دنیای اسلام گسترده‌تر است؛ امروز ما تواناتریم. ملت ایران این توانائی را به برکت ایستادگی‌ها به دست آورده. امروز هم توطئه زیاد است؛ لکن ملت ایران با ایستادگی خود، به توطئه‌ی دشمن پوزخند میزند و راه خود را با استواری طی میکند.

آنچه مهم است این است که ملت ایران این مقطع تاریخی حساس - مقطع دفاع مقدس - را هرگز فراموش نکند و سالهای پرمحنت، ولی پرافتخار دوران جنگ تحمیلی را هرگز از یاد نبرد. این آمدها، این اظهار ارادتها، این یادبود گرفتنها، کمک میکند به اینکه این یادها در ذهنها زنده بماند. من از این حرکت راهیان نور - که چند سال است بحمدالله روزه‌روز هم در کشور توسعه پیدا کرده - بسیار خرسندم و این حرکت را حرکت بسیار بابرکتی میدانم. و معتقدم این مقطع حساس برای ما یک تجربه است. شما جوانهای امروز اگر آن روز هم بودید، توی این میدان، با عزم راسخ حاضر میشدید.

امروز هم در میدان علم، میدان سیاست، میدان تلاش و کار، میدان همبستگی ملی و میدان بصیرت، شما جوانها پایمردی خودتان را نشان دادید، ایستادگی خودتان را اثبات کردید. گاهی اوقات جنگ نظامی آسانتر از جنگ فکری است؛ آسانتر از جنگ در عرصه‌های سیاسی است. ملت ایران نشان داد که در جنگ عرصه‌های سیاسی و امنیتی، بصیرتش و ایستادگی‌اش از ایستادگی در جنگ نظامی کمتر نیست. لذا جوانهای ما بحمدالله جوانهای لایق، ساخته و پرداخته‌ای هستند که باید به این مقدار هم اکتفا نکنند؛ همت مضاعف، کار مضاعف. همتتان را بلند کنید. ملت ایران باید عقب‌افتادگی‌های دورانهای طولانی استبداد در این کشور و دخالت خارجی و نفوذ خارجی را جبران کند. بنده اطمینان راسخ دارم به اینکه جوان امروز

کشور عزیز ما در سطح عالم، کم‌نظیر یا بی‌نظیر است. و این، نوید آینده‌ی کشور است. ان‌شاءالله شما جوانها آن روزی را خواهید دید که کشورتان از لحاظ علمی، از لحاظ فناوری، از لحاظ سیاسی، از لحاظ نفوذ بین‌المللی، در سطحی باشد که شایسته‌ی ایران اسلامی و شایسته‌ی ملت بزرگ ایران است.

شیرزنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است!

۱۳۹۱/۱۲/۱۶

پیام به کنگره‌ی «هفت هزار زن شهید کشور»

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز در این جا برای تعظیم به ارتش هزاران نفره‌ی زنان شهیدی گرد آمده‌اید که در تغییر مسیر تاریخ اسلام و کشور، نقشی شایسته ایفاء کردند و سربلند به محضر خدای متعال رفتند؛ لشکری از فرشتگان که از جان مقدس خویش در راه اسلام مایه گذاردند، تماشایی نبودند و قدم در میدان عمل نهادند و در نقش معماران ایران جدید ظاهر شدند. اینان زنان بزرگی بودند که تعریف جدیدی از «زن» به شرق و غرب ارائه کردند.

زن در تعریف غالباً شرقی، همچون عنصری در حاشیه و بی‌نقش در تاریخ‌سازی، و در تعریف غالباً غربی، به مثابه موجودی که جنسیت او بر انسانیتش می‌چربد و ابزاری جنسی برای مردان و در خدمت سرمایه‌داری جدید است، معرفی می‌شد. شیرزنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است. زن مسلمان ایرانی تاریخ جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می‌توان زن بود، عفیف بود، محجبه و شریف بود و در عین حال، در متن و مرکز بود. می‌توان سنگر خانواده را پاکیزه نگاه داشت و در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی نیز سنگر‌سازی‌های جدید کرد و فتوحات بزرگ به ارمغان آورد. زنانی که اوج احساس و لطف و رحمت زنانه را با روح جهاد و شهادت و مقاومت درآمیختند و مردانه‌ترین میدان‌ها را با شجاعت و اخلاص و فداکاری خود فتح کردند.

در انقلاب اسلامی و در دفاع مقدس، زنانی ظهور کردند که می‌توانند تعریف زن و حضور او در ساحت رشد و تهذیب خویش، و در ساحت حفظ خانه‌ی سالم و خانواده‌ی متعالی، و در ساحت ولایت اجتماعی و جهاد امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد اجتماعی را جهانی کنند و بن‌بست‌های بزرگ را در هم بشکنند.

اقتدار و جذبه‌ی تازه‌ای به برکت خون این زنان مجاهد در عصر جدید ظهور کرده است که زنان را ابتداء در جهان اسلام تحت تأثیر قرار داد و دیر یا زود در سرنوشت و جایگاه زنان جهان دست خواهد برد.

تا آفتاب درخشان خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و زینب کبری علیهاالسلام می‌درخشد، طرح‌های کهنه و نو «ضد زن» به نتیجه نخواهد رسید و هزاران زن کربلایی ما نه تنها خطوط سیاه ستم‌های ظاهری را در هم شکسته‌اند، بلکه ستم‌های مدرن به زن را نیز رسوا و بی‌آبرو کرده و نشان داده‌اند که حق کرامت الهی زن، بالاترین حقوق زن است که در جهان به اصطلاح مدرن، هرگز شناخته نشده و امروز وقت شناخته شدن آن است. به خانواده‌ی این شهیدان والامقام تبریک می‌گویم و امیدوارم که به برکت خون این زنان شریف و مجاهد، رسانه‌ها و هنرمندان و فرزندان و سینماگرانی بتوانند جهاد بزرگ زن ایرانی مسلمان را به دنیا که سخت محتاج شناختن آن است، بنمایانند.

زن مجاهد مسلمان ایرانی، معلّم ثانی برای زنان جهان خواهد بود؛ پس از معلم اول که زنان مجاهد صدر اسلام بودند.

سلام خدا بر بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه‌ی زهرا و بر همه‌ی زنان بزرگ صدر اسلام و بر بانوان فداکار و از جان گذشته‌ی ایران اسلامی.

امروز باید راه شهدا را ادامه دهیم

۱۳۷۰/۱۱/۳۰

بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای قم

آن چیزی که در کشور ایران واقع شد و بلاشک در همه‌ی ادوار تاریخ این کشور - تا آن‌جا که ما خوانده‌ایم و دیده‌ایم - سابقه‌ی ندارد، ایستادگی و فداکاری عمومی و یکپارچه‌ی مردم در راه خدا بود که در مقابل تجاوز و نامردمی دشمنان صورت گرفت. نقطه‌ی اوج این حادثه‌ی استثنایی و بی‌نظیر، همان حرکت درخشانی بود که از ستارگان آسمان انسانیت زمان ما - یعنی همین شهیدان عزیز ما - سر زد. این جوانانی که این‌طور با شور و شوق، بدون این‌که به آرزوها و شهوات جوانی کمترین اعتنایی بکنند، به جبهه‌ها رفتند و حقیقتاً با عشق و محبت الهی جان دادند، به‌نظر بنده این برجستگان زمان ما، از صدر اسلام به بعد، در هیچیک از دوره‌ها، از لحاظ کمیت و کیفیت نظیر ندارند. عده کثیری از این عزیزان هم همین حرکت و همین شجاعت را به‌خرج دادند و به‌صورت جانباز درآمدند؛ عده‌ی هم به اسارت افتادند و در دوران اسارت هم از خود عظمت نشان دادند؛ عده‌ی هم - که بحمدالله کم نیستند - همچنان در میان مردم هستند و برای دفاع از این انقلاب، ذخیره‌های الهی محسوب می‌شوند. این مجموعه‌ی جوان - چه آنهایی که شهید شدند، چه آنهایی که جانباز شدند، چه آنهایی که اسیر شدند، چه آنهایی که هنوز مفقودالائرنند و از حال آنها کسی مطلع نیست - جزو معجزات انقلاب در زمان ماست. چه کسی می‌توانست این دل‌های پاک و مطهر را این‌طور یکپارچه متوجه به خدا بکند؟ این معجزه‌ی اسلام انقلابی و اسلام پُرتپش بود؛ ناشی از اخلاص آن مرد خدا، آن بنده‌ی صالح و آن رهبر واقعی و حقیقی بود که در خط رهبری پیامبران حرکت می‌کرد؛ راه و نفس و عمل او این حادثه‌ی عظیم را آفرید.

عزیزان من، پدران شهدا، مادران شهدا، که دسته‌های گل پروریده‌ی در دامن خودتان را در راه خدا دادید و پرپر شدن آنها را تحمل کردید! جوانان عزیز جانباز، که در اول جوانی، سلامت خودتان را برای خدا و در راه خدا تقدیم کردید! همسران شهدا، فرزندان شهدا، که مصایب مشکل را تحمل کردید! من این حقیقت را به شما عرض کنم که اگر این معجزه اتفاق نیفتاده بود، اگر جوانان و نورچشمیان شما این‌طور مجذوب حق به سمت مقتل خودشان نمی‌رفتند و فداکاری نمی‌کردند، امروز از اسلام در دنیا خبری نبود؛ که هدف استکبار هم این بود. اگر می‌بینید که امروز در دنیا پرچم اسلام بلند است؛ اگر می‌بینید که ملت‌های مسلمان احساس شخصیت و هویت می‌کنند؛ اگر می‌بینید که نعره‌ی الله اکبر بچه‌مسلمانها در سرتاسر کشورهای اسلامی، تخته‌های قدرت استکباری را به لرزه درآورده و اسلام عزیز است و در دنیا مطرح است؛ بدانید که این افتخار به‌وسیله‌ی فرزندان شما، به‌وسیله‌ی همین خون‌های پاک، به‌وسیله‌ی همین گذشته‌ها و ایثارها به‌دست آمد؛ بدون اینها نمی‌شد. این تحول عظیمی که اسلام انقلابی و لطف الهی در دل‌ها به‌وجود آورد و این‌طور همه را مشتاق به سمت جبهه‌ها کشاند و فداکاری‌ها را به بهترین وجه در مقابل چشم جهانیان قرار داد، اگر اینها نبود، قضیه این‌طور نمی‌شد. امروز مستکبران عالم از اسلام می‌ترسند؛ چون جوانان شما را دیده‌اند؛ چون جبهه‌های شما را دیده‌اند؛ چون بسیج را دیده‌اند؛ دیده‌اند که این مردم چه‌طور مثل اقیانوسی خروشان به طوفان می‌آیند و از هیچ چیزی در راه خدا نمی‌هراسند؛ چون پدران و مادران را دیده‌اند؛ دیده‌اند که مادر با آن عاطفه‌ی رقیق و جوشان - که هیچ مادری نمی‌تواند تحمل کند که خاری به پای فرزندش برود - از جوان خودش در راه خدا آن‌چنان آسان می‌گذشت که همه را به حیرت در می‌آورد. یک شهید، دو شهید، سه شهید،

چهار شهید؛ این پدران و مادران و همسران و کسان این عزیزان و جوانان ما آن چنان تحمل کردند که انسان از حیرت و تعجب، هرچه نگاه می‌کند، نظیری برای آن پیدا نمی‌کند. این صبرها بود که لطف خدا را متوجه این ملت کرد.

برادران عزیز! هیچ کار بزرگی جز با فداکاری و صبر به‌دست نمی‌آید؛ هیچ هدفی جز با تلاش و مجاهدت به‌دست نمی‌آید. آن روزی که مسلمانان نشستند تا دنیا و آخرتشان تأمین بشود، اما هیچ حرکتی از خود نشان ندادند، دنیا را که در نقد از دست دادند؛ آخرت را هم که خدا می‌داند! اما مردم در انقلاب ما - که مسلمانان را نیز به حرکت درآورد - به فضل پروردگار، عزت و شرف و پیشرفت دنیا را به‌دست آوردند؛ «و ما عند الله خیر و ابقى»؛ (۱) روشنی چشم آنها، پیش خدا و در آخرت است.

من بخصوص به شما جوانان عرض می‌کنم که صحنه‌های مبارزه و انقلاب، شاید به شکل‌های دیگر همچنان ادامه دارد. استکبار جهانی، دشمنان خونی اسلام، آنهایی که از اسلام می‌هراسند و می‌دانند که اسلام مانع غارتگری آنهاست، بیکار نشسته‌اند. دشمنان بزرگ و پُر مکر و فن ما، از این اسلام عزیز و ناب، از این نظام جمهوری اسلامی - که برای اولین بار بعد از صدر اسلام، در دنیا نظامی بر پایه‌ی مقررات اسلام تشکیل می‌شود - و از این حرکت عظیمی که موجب شد دست دشمن از این کشور کوتاه بشود، حاضر نیستند بگذرند.

ما باید بیدار و هشیار باشیم؛ باید همواره خود را در جبهه‌ی کارزار حس کنیم. هر جا هستی - در مدرسه، در دانشگاه، در بازار، در حوزه‌ی علمیه، در مسؤولیتهای دولتی، در شهر، در روستا - باید احساس یک سرباز و یک بسیجی را داشته باشید. امروز به فضل پروردگار این احساس با امید بیشتری همراه است؛ زیرا ملت ایران تجربه کرد و دید که تلاش و کید دشمن نمی‌تواند مؤمنان را ناکام کند و اثری بگذارد. بحمدالله امروز جمهوری اسلامی از سالهای قبل بسیار قوی‌تر، بسیار آبرومندتر و بسیار آماده‌تر برای حرکت‌های بزرگی است که خدای متعال برای او مقدر کرده است؛ و همه‌ی اینها علی‌رغم میل دشمنان است؛ همه‌ی اینها بر اثر صبر و تلاش دوستان مخلص و ملت مقاوم و عظیم‌الشأن ایران و همین جوانان و همین پدران و مادران است؛ و این نیست مگر فضل الهی و تفضلات پروردگار.

اگر می‌گوییم راه شهدا را باید ادامه بدهیم، یعنی این احساس که اسلام و انقلاب اسلامی، به تلاش و مجاهدت و صبر ما نیازمند است. این احساس، همان احساسی است که شهدای عزیز ما را از خانه و کاشانه و آسایش و درس و کار و تلاشهای روزمره‌ی زندگی جدا کرد و به جبهه‌های نبرد کشانید. این خاطراتی که از این عزیزان منتشر می‌شود، این حوادث بسیار پُرشکوهی که امروز به قلم رزمندگان و بعضاً شهدای ما بر صفحه‌ی کاغذ نقش بسته و در اختیار همه است، برای ما درس است.

دو موضع گیری و حرکت زیبا از شهیدان درمقابل خدا و دشمنان خدا

۱۳۷۶/۰۲/۱۷

بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدا

مجلس بسیار باشکوه و از لحاظ معنوی با عظمت است. عطر شهادت فضا را انباشته است و بحمدالله در این چند روز، فضای شهر تهران معطر به عطر یاد هزاران شهید عزیز و بزرگوار از این استان است. یقیناً فضیلت خانواده‌های مکرم شهدا از لحاظ عظمت، بلافاصله پشت سر فضیلت شهداست. شما خانواده‌ها، سنگرداران شهادت و مرزداران فضیلت در طول دوران دفاع مقدس بوده‌اید و روحیه شما و فرزندان شهدا - که همین حالا گوشه‌های زیبایی از آن را در سخنان مادر بزرگوار سه شهید و فرزند عزیز سردار شهید شنیدیم - توانسته است در طول دوران دفاع مقدس و بعد از آن، عظمت نظام اسلامی و روحیه والای ملت بزرگ ایران را حفظ کند و روحیه دشمنان را تضعیف نماید.

من از برادران سپاه، به خاطر این اقدام که تجلیل از شهداست، خیلی متشکرم. همه باید تجلیل کنند. سپاه، ارتش، بسیج، جهاد و دستگاه‌های دولتی، باید یاد شهیدان را زنده بدارند و مفهوم شهادت - این مفهوم با عظمت و پرارزش و بسیار مؤثر - را در کشور ایران اسلامی و در میان ملت مبارز ایران احیا و حفظ کنند؛ اگر چه خون مطهر شهدای ما در سطح جهان، بار دیگر این مفهوم را احیا کرد.

آنچه که مهم است، حفظ راه شهداست؛ یعنی پاسداری از خون شهدا. این، وظیفه اول ماست. در قبال شهدا، همه هم موظفیم. نه این که بعضی وظیفه دارند و بعضی ندارند. البته کسانی که مسؤولیتی دارند و شانه‌های آنها زیر بار مسؤولیتهای بزرگ یا کوچک قرار گرفته است، وظیفه بیشتری دارند.

شهید، چیز عظیم و حقیقت شگفت‌آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عادت کرده‌ایم و گذشتها و ایثارها و عظمتها و وصایا و راهی که آنها را به شهادت رساند، زیاد دیده‌ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی می‌ماند؛ مثل عظمت خورشید و آفتاب که از شدت ظهور، برای کسانی که دائم در آفتابند، مخفی می‌ماند.

در دوران گذشته، وقتی که یک نمونه از این نمونه‌های شهدای امروز ما، از تاریخ صدر اسلام انتخاب و معرفی می‌شد و شرح حال او بیان می‌گردید، تغییر واضح و شگفت‌آوری در دلها و جانها و حتی در همها و نیتهای به وجود می‌آورد. هر یک از این ستارگان درخشان، می‌تواند عالمی را روشن کند. بنابراین، حقیقت شهادت حقیقت عظیمی است.

اگر این حقیقت، به وسیله کسانی که امروز در قبال شهیدان مسؤولیت دارند، زنده بماند، حفظ و تقدیس گردد و بزرگ نگاه داشته شود، همیشه تاریخ آینده ما، از این ایثار بزرگی که آنان کردند، بهره خواهد برد. همچنان که تاریخ بشریت، هنوز از خون به ناحق ریخته سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه الصلوة والسلام بهره می‌برد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبرانه‌ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگهداشتن این خون به کار بردند.

گاهی رنج و زحمت زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی ساله امام سجّاد علیه الصلوة والسلام و رنج چندین ساله زینب کبری علیهاسلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم

همه ائمه علیهم السّلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمل شدند. امروز، ما چنین وظیفه‌ای داریم. البته شرایط امروز، با آن روز متفاوت است. امروز بحمدالله حکومت حق - یعنی حکومت شهیدان - قائم است. پس، ما وظایفی داریم.

در جمع‌بندی، انسان به این نتیجه می‌رسد که شهیدان، دو موضع‌گیری و دو حرکت زیبا و باشکوه از خودشان نشان دادند که هر کدام پیامی دارد. این دو موضع‌گیری، یکی در قبال ذات مقدّس ربوبی، در قبال اراده الهی، در قبال دین خدا، در قبال بندگان خدا و مصالح آنهاست؛ یک موضع‌گیری هم در مقابل دشمنان خداست. یعنی اگر شما رفتار و روحیه و موضع شهید را تحلیل کنید، به این دو موضع‌گیری می‌رسید.

موضع‌گیری در قبال خدا و بندگان خدا و امر خدا و آنچه که مربوط به ذات مقدّس پروردگار است، عبارت از گذشت است. شهید در قبال خدا، گذشت و ایثار کرده است. ایثار، یعنی ندیدن و به حساب نیاوردن خود. این، اولین موضع‌گیری شهید است. اگر او خود را به حساب می‌آورد و در معرض نابودی و خطر قرار نمی‌داد، به این مقام نمی‌رسید. این جوانانی که در جبهه‌های جنگ، در گرمای خوزستان، در زیر آفتاب شصت و پنج درجه حرارت و یا در سرمای کردستان، بر روی کوه‌های پر از برف، رفتند و جان را فدا کردند، همه‌شان خانه داشتند، زندگی داشتند، پدر و مادر مهربان داشتند، بعضی همسر عزیز و نازنین داشتند، بعضی فرزندان و جگر گوشگان داشتند، آسایش داشتند، آرزو داشتند؛ اما همه را گذاشتند و رفتند.

ما که می‌خواهیم پیام آنها را بگیریم، پیامشان چیست؟ پیام این است که اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره عالم آفرینش تحقق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید. تکلیف ما لایطاق هم نیست؛ تا آن جایی که می‌شود، هر جایی که گروهی از انسانهای مؤمن این کار را کردند، کلمه خدا پیروز شد. هر جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد، کلمه باطل پیروز شد.

در انقلاب، بندگان مؤمن خدا که این ایثار و گذشت را کردند، انقلاب پیروز شد. کاری شد که هیچ تحلیلگری پیش‌بینی نمی‌کرد که بشود؛ یعنی اقامه حکومت اسلام، حکومت دین؛ آن هم در این نقطه عالم. چه کسی فکر می‌کرد؟ چه کسی باور می‌کرد؟ اما به برکت این حرکت شهیدان و مؤمنان و ایثارگران، این کار نشدنی انجام شد؛ چون جمع برگزیده و گروه قابل توجهی از مؤمنان، - نمی‌گوییم همه - خود را نادیده گرفتند. همه باید سعی کنند که جزو این گروه باشند، تا این افتخار متعلّق به آنها باشد.

هر جایی که این گذشت نبود - مثل آن جاهایی که نیست؛ مثل در طول تاریخ که نیست؛ مثل دوران امام حسین علیه‌الصّلاة‌والسّلام که اکثریت قاطع زیدگان و خواص و مؤمنان شانه خالی کردند و ترسیدند و عقب رفتند - کلمه باطل پیروز شد، حکومت یزید سر کار آمد، حکومت بنی‌امیه نود سال سر کار آمد، حکومت بنی‌عبّاس پنج، شش قرن سر کار آمد و ماند. به خاطر آن که این گذشت انجام نشد، مردم چه کشیدند! جوامع اسلامی چه کشیدند! مؤمنین چه کشیدند!

صحنه، صحنه روشنی است. عزیزان من! همه دوران زندگی ما، جنگ اُحد است. اگر خوب حرکت کردیم، دشمن شکست خواهد خورد؛ ولی به مجرد این که چشمان به غنائم افتاد و دیدیم چهار نفر غنیمت جمع می‌کنند، ما هم حسودیمان شد، سنگر را رها کردیم و به سمت غنیمت رفتیم، ورق برمی‌گردد. دیدید که در جنگ اُحد ورق برگشت! در طول تاریخ اسلام، جنگ اُحد تکرار شده است.

فرمانده الهی آشنای با صفحه حقیقت، با آن دل نورانی، این عده را این جا گذاشته و گفته است که شما از این جا تکان نخورید و پاسداران جبهه باشید؛ اما تا چشمشان افتاد و دیدند که چهار نفر آن پایین غنیمت جمع می‌کنند، پای اینها هم لرزید. البته اگر با تک تک آنها صحبت می‌کردید، می‌گفتند ما هم بالاخره آدمیم، ما هم دل داریم، ما هم خانه و زندگی می‌خواهیم. بله؛ اما دیدید که با این تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های حقیر بشری، چه اتفاقی افتاد! دندان پیامبر شکست؛ بدن مبارک آن حضرت مجروح شد؛ جبهه حق مغلوب شد؛ دشمن پیروز گردید و چقدر از بزرگان اسلام شهید شدند.

پیام شهیدان این است که تسلیم وسوسه غنیمت نشوید. پیام آنها به من و شما و همه کسانی که به این خونهای به ناحق ریخته مطهر احترام می‌گذارند، همین است. شما نگاه نکن که یک نفر تخلف می‌کند و سراغ جمع کردن غنیمت رفته است. «لا یضركم من ضلّ اذ اهدیتهم» (۱). شما چه کار داری که دیگری همراه شد؟ شما خود را نگهدار و حفظ کن. دستور اسلام و پیام خون شهید، این است.

آن روزی که همین شهدای عزیز ما در جبهه به شهادت رسیدند، همه که به جبهه نرفتند؛ عده‌ای هم بودند که مشغول کاسی شدند، عده‌ای هم مشغول پول در آوردن شدند، عده‌ای هم مشغول سوء استفاده شدند، عده‌ای هم مشغول خیانت شدند. این شهدا، بدون آن که به آنها اعتنا کنند، رفتند و نتیجه این شد که توانستند نظام اسلامی را حفظ کنند و امروز هر کدام یک ستاره و یک خورشیدند. بنابراین، پیام اول این است که در قبال خدای متعال، در قبال بندگان، در قبال اراده الهی، باید انسان خود را شناسد. این پیام را باید بگیریم. عزیزان من! با این حقایق نمی‌شود شوخی کرد. اینها از انسان تحرک و تصمیم می‌طلبد.

پیام دوم، در مقابل دشمنان خداست؛ یعنی استقامت، ایستادگی مطلق، از دشمن نترسیدن، از دشمن حساب نبردن، در مقابل دشمن به انفعال دچار نشدن. این خیلی مهم است که انسان در مقابل دشمن، دچار انفعال نشود. تمام سعی امروز دنیای مادی مستکبر - یعنی همین دولتهای استکباری که زمام مسائل اقتصاد و تسلیحات عالم و حتی در موارد بسیاری، فرهنگ خیلی از کشورها را هم در دست دارند - این است که هر جا مقاومتی هست، آن را از طریق منفعل کردن خرد کنند. انفعال در مقابل دشمن، غلطترین کار و بزرگترین اشتباه است. دشمن را از لحاظ دشمنی، باید به حساب آورد؛ یعنی در مقابل او، او را حقیر نشمرد و در برابرش آماده بود و دفاع کرد؛ اما از دشمن نباید حساب برد، نباید تحت تأثیر قرار گرفت و نباید در مقابلش منفعل شد. دشمن می‌خواهد جوامع را منفعل کند.

نگاه از ابعاد مختلف به پدیده شهادت

۱۳۷۷/۰۷/۰۵

بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدا

عزیزان! خانواده‌های مکرم شهیدان، خیلی خوش آمدید. در واقع هم خود شما و هم شهدای شما، چراغان تابان تاریخ و نظام ما هستید؛ قدم روی چشم ما گذاشتید و لطف کردید. در این جلسه صمیمی و سرشار از محبت و پر از عطر شهادت، آنچه که شایسته است مورد صحبت قرار گیرد، خود شهادت و شهید است. بنده هم در این زمینه چند جمله کوتاه عرض می‌کنم: به پدیده شهادت، از چند طرف می‌توان نگاه کرد. از هر طرف هم که نگاه کنیم، این پدیده، بسیار باشکوه و پر از تالو است. یک بار از طرف ارزش شهادت در پیشگاه پروردگار، به این پدیده می‌نگریم؛ زبان ما قاصر است که بتوانیم در این باب، ارزش والای شهادت را بیان کنیم. در روایتی است که وقتی هر خیر و هر ارزشی ملاحظه می‌شود، ارزش والاتری از آن هست، تا به ارزش «شهادت» می‌رسد؛ بالاتر از ارزش «شهادت» چیزی نیست. (۱)

اگر قرار باشد با مبانی دینی و فلسفه دین، راجع به این قضیه صحبت کنیم، خواهیم دید دقیقاً همین‌طور است؛ هیچ چیزی بالاتر از این نیست که انسانی به دست خود، با اراده و اختیار خود، جان و هستی خود را فدای یک آرمان بزرگ و والای الهی کند. معنای شهادت، این است. لذا شهادت در پیشگاه پروردگار، تعبیر ویژه‌ای دارد. در قرآن، کشته شدن در راه خدا یک مرگ نیست: «فَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ (۲)». کشته شدن در راه خدا را با مرگهای معمولی، یکسان به حساب نمی‌آورد. در معیار الهی و با دیدگاه دینی و قرآنی، یک مفهوم دیگر و یک معنای فاخری است. از این‌رو کسی که این عطیه الهی شامل حال او می‌گردد و در راه خدا شهید می‌شود، این خود سپاسگزاری خداست.

خدای متعال، بزرگترین لطف را در حق شهید کرده است. ملاحظه کنید! هیچ کس در دنیا باقی ماندنی نیست؛ همه رفتنی‌اند. انسانها به انواع و اقسام مرگها می‌میرند؛ جوان و پیر هم ندارد - انسانها در جوانی هم می‌میرند، در پیری هم می‌میرند، در کودکی هم می‌میرند؛ مردن برای همه است - خدای متعال، این مرگی را که سرنوشت حتمی همه است و انسان، ناچار باید از این دروازه عبور کند، در مورد شهید به گونه‌ای قرار داده که این قدر ارزش پیدا کرده است! در حالی که مرگهای معمولی، این ارزش را ندارد. لطفی از این بالاتر؟! فضلی بر شهید از این بیشتر؟! همه ما می‌میریم؛ چقدر ارزش دارد که خدای متعال این مرگ را، این رفتن را، این سرنوشت حتمی را در مسیری قرار دهد که این قدر دارای فضیلت باشد! لذا شهید در عالم ملکوت و برزخ، شکرگزار پروردگار است؛ متشکر است از این که چنین لطفی به او شده است. لحظه شهادت، جزو شیرینترین لحظات هر شهیدی است. ببینید چه قدر بالارزش و والاست!

از یک بُعد دیگر که نگاه می‌کنیم، باز می‌بینیم که شهادت یک پدیده فوق‌العاده است؛ چون همه خیرات و کارهای نیکو که انسان می‌کند - هر انسانی - کار خود اوست؛ ولی شهادت محصولی از تلاش دستجمعی یک مجموعه انسان است که یک نفر شهید می‌شود.

این جوانی که جبهه رفت و شهید شد، فقط خودش نبود که مجاهدت کرد؛ شما هم که پدر او هستید، مجاهدت کردید که او رفت. شما هم که مادر او هستید، مجاهدت کردید که او رفت. رفتن یک جوان به سمت محل خطر - جایی که جان او

در خطر است - این فقط مجاهدت او نیست؛ پدر او هم با رفتن او مجاهدت می‌کند، مادر او هم با رفتن او مجاهدت می‌کند، همسر او هم مجاهدت می‌کند، فرزندان او هم مجاهدت می‌کنند، هر کسی هم که به او علاقه دارد، مجاهدت می‌کند. و شگفتا که این مجاهدتها تمام هم نمی‌شود! خود او به جبهه می‌رود، مدتی ایستادگی می‌کند، صبر می‌کند، جهاد می‌کند و به شهادت می‌رسد. مجاهدت او تمام شد؛ اما مجاهدت این مادر، ادامه دارد. مجاهدت این پدر، ادامه دارد. صبر اینها مجاهدت اینهاست. مجاهدت این فرزندان، ادامه دارد؛ مجاهدت آن همسر جوان، ادامه دارد. اینها که صبر می‌کنند، اینها که شکایت نمی‌کنند، اینها که این را پای خدا محاسبه می‌کنند، اینها که این خون را مایه افتخار خودشان می‌دانند، اینها که با این صبر و شکر خودشان گردونه مجاهدت را در بین بقیه مردم ادامه می‌دهند، اینها که مایه تشویق دیگران به جهاد می‌شوند، اینها که با بیانات حکایت‌کننده از استواری آنها مایه آبروی یک ملت می‌شوند، اینها که موجب می‌شوند ملت و کشور در عرصه افکار عالم، به صورت یک الگو درآید - که ملت ایران در آمده است - اینها مجاهدت می‌کنند.

اگر پدران، مادران و همسران شهدا بی‌صبری و شکایت می‌کردند؛ منت می‌گذاشتند و آه و ناله می‌کردند، مگر چهره این ملت این قدر درخشان می‌شد؟! این شما بودید که به این ملت آبرو دادید. این شما بودید که با حرفهائیتان، با بیاناتتان، با منش و رفتارانتان، با بالا گرفتن سرتان به خاطر شهادت این فرزند، چهره این ملت را این طور نورانی کردید! این مجاهدت، هنوز هم ادامه دارد. سالهاست که این شهید، به رضوان الهی پیوسته است - مجاهدت او تمام شد - ولی مجاهدت شما ادامه دارد. کدام ارزشی و کدام کار بزرگی این طور ترکیب پیچیده‌ای از مجاهدتهای گوناگون - آن هم برای مدتهای طولانی - است؟! هر کار خوبی را یک بار انجام می‌دهند، تمام می‌شود. صدقه در راه خدا، پولی است می‌دهند، تمام می‌شود و می‌رود؛ اما شهادت، این گونه نیست. ببینید چقدر والا است! این هم این بعد دیگر.

از بعد سوم که نگاه می‌کنیم، باز می‌بینیم که این پدیده، چقدر عظیم است! هرچه انسان نزدیکتر می‌شود، عظمت آن بیشتر می‌گردد. مثل کوههای بلند؛ انسان از دور هم می‌بیند کوه است، اما وقتی نزدیک می‌شود، می‌بیند عظمت این پدیده، قابل احاطه فکری نیست. بعد تأثیر این پدیده در پیشرفتهای عظیم هر ملتی است. هر ملتی که متکی به شهادت شد - یعنی شهادت را بلد بود و هنر شهادت را یاد گرفت - برای همیشه سربلند است و هیچ قدرتی بر این ملت پیروز نخواهد شد.

قدرتهای دنیا، برای تحمیل افکار خودشان بر ملتها، بر دولتها، بر کشورها و بر زبدهها، از چه وسایلی استفاده می‌کنند؟ از تهدید استفاده می‌کنند. از تلمیح استفاده می‌کنند. از رشوه استفاده می‌کنند. از فشارهای گوناگون استفاده می‌کنند؛ فشار تبلیغاتی، فشار نظامی و امثال آن. چه کسی این فشارها را تحمل نمی‌کند؟ آن کسی که دل به چرب و شیرین زندگی سپرده و چشمش خیره رنگ‌آمیزیهای ظاهری زندگی شده است! این گونه آدمها از مرگ می‌ترسند. اینها هستند که قدرتمندان می‌توانند لگامشان بزنند و سوارشان شوند! اینها هستند که اگر در رأس حکومتها باشند، ملت‌های خودشان را بدبخت می‌کنند و اگر در آحاد ملت‌ها باشند، دولتهایشان را تنها می‌گذارند. این کسانی که به صورتهای ظاهری رنگ و روغن شده زندگی دل سپرده‌اند، از باطن زندگی، از عزت زندگی، از سعادت انسان و از فلاح حقیقی، هیچ خبری ندارند. نقطه ضعف زندگی ملت‌ها اینها هستند. نقطه ضعف بشریت این جاست.

خوب؛ حالا ملتی که اهل شهادت است، مسأله شهادت در راه خدا برایش حل شده است. نه این که همه‌اش بخواهند مردم بروند و کشته شوند؛ نه، بلکه به این معنا که اگر یک وقت لازم شد و کشور و تاریخ آن کشور و عزت و منافع آن ملت، احتیاج داشت که عده‌ای بروند و جانفشانی کنند، عده‌ای در این ملت حاضر باشند جانفشانی کنند. این معنای حل شدن معنای «شهادت» است؛ شهادت برایشان حل شده است. ملتی که این گونه باشد، ملتی که شهیدپرور باشد، ملتی که توانسته

باشد برای جوانان خود، برای مردان و زنان خود، قضیه کشته شدن در راه خدا را حل کند، آیا تحت تأثیر تهدید قرار می‌گیرد؟! آیا رشوه می‌گیرد؟! آیا تسلیم قدرتمندان می‌شود؟! آیا به استکبار بار می‌دهد؟! ابداً. لذا امروز نگاه کنید؛ عزّت و عظمت کشور شما به برکت خون همین عزیزان شماست. دولتش، ملتش، مسؤولینش و آحاد طبقات مختلفش، هیچ کدام حاضر نیستند خدشه‌ای به عزّت اسلامی این ملت وارد شود و مثل کوه ایستاده‌اند. حالا استکبار جهانی فشار می‌آورد؛ بیاورد. او خسته خواهد شد؛ کمالین که بیست سال است - از اوّل انقلاب تا به حال - فشارهای استکبار ادامه دارد؛ همسایه‌ای را تحریک کند، جنگی را راه بیندازند، محاصره اقتصادی کنند، تبلیغات مخرب کنند و تهمت بزنند، حرفهای گوناگون بگویند و سعی کنند بین ملت اختلاف ایجاد نمایند و باورهای ملت را بگیرند!

استکبار در همه این هجمه‌ها و یورشهای وحشیانه، شکست خورده است و باز هم شکست خواهد خورد. به خاطر این که این ملت به برکت خون همین شهدای شما، ملتی است دارای شهامت؛ ملتی است شهیدپرور. ببیند تأثیر شهادت برای سیادت و سعادت یک ملت، چقدر والا است؟! اینهاست که ارزش دارد. وجود چنین مردان و زنان و چنین جوانانی است که دنیا و آخرت یک ملت را تأمین می‌کند؛ هم دنیایشان را آباد می‌کند، هم آخرتشان را. به فضل پروردگار، ملت بزرگ ایران به برکت خون شهیدان و به خاطر برکات عظیم شهادت، خواهد توانست همه مشکلات را از سر راه خود بردارد. همه این دشمنیها، همه این کینه‌ورزیها و کمین گرفتنهای دشمنان در مقابل عزم و اراده این ملت، طاقت نخواهد آورد و از بین خواهد رفت و رنگ خواهد باخت. چرا؟ چون ملت بیدار است. شما خانواده‌های شهدا به این نکته توجّه کنید.

یک بُعد دیگر در باب شهادت هم این است که همه باید پاسدار خون شهید باشند و از آن حفاظت کنند. حفاظت از خون شهید یعنی چه؟ یعنی ببیند این جوان، این خانواده، این پدر و مادر، این همّت‌ها و روحیه‌های عظیم و شکست‌ناپذیر، دنبال چه هدفی رفتند؟ آن هدف را از جان خودتان بیشتر محافظت کنید. شهدای ما برای خدا مجاهدت کردند؛ در راه خدا به شهادت رسیدند؛ برای حاکمیت دین خدا در کشور - که مایه سعادت دنیا و آخرت است - سختیها را تحمل کردند. پدران و مادران هم همین‌طور. این که خانواده شهدا در مقابل شهادت عزیزانشان بهترین و زیباترین صبر را نشان دادند به خاطر خدا بود. این راه شهادت است.

امروز در این کشور، راه خدا، راه دین و راه تحقق احکام اسلامی، راه سعادت حقیقی این ملت است. دین، دنیای مردم را هم آباد خواهد کرد، آخرت مردم را هم آباد خواهد کرد. دین، شرّ دشمنان را هم کم خواهد کرد. آن کسانی که می‌کوشند مردم را از دین جدا کنند، می‌خواهند تیشه به ریشه سعادت این ملت بزنند. البته نمی‌توانند بزنند. هیچ مرکزی در دنیا وجود ندارد که بتواند با این ملت، با این ایمانها، با این احساسها و با این اخلاصها دست و پنجه نرم کند. شما عزیزان - خانواده‌های عزیز، پدران، مادران، همسران، فرزندان و بقیه کسان شهدا - این افتخار را برای خودتان حفظ کنید که حافظ خون شهید و دنباله‌رو راه شهید و نگهدارنده علم شهید باشید که همان علم راه خدا و دین خدا و حفظ ارزشهای الهی و اسلامی است.

شهادت، نعمت و هدیه ای که خداوند آسان به کسی نمی‌دهد

۱۳۸۴/۰۲/۱۲

بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان کرمان

استان کرمان با بیش از شش هزار شهید و حدود بیست و پنج هزار ایثارگر - شهید و جانباز و آزاده - و با داشتن شهدای عالی‌مقام و نامدار - از قبیل شهید باهنر - و با چهره‌های ماندگاری در میان آزادگان، مثل شهید محمد شمسواری - که یاد و خاطره و صدای او همچنان در گوش همه‌ی ما هست - و با داشتن روستاها و بخش‌هایی که در تقدیم شهیدان، رتبه‌ی اول را در کشور احراز کرده‌اند - مثل رابر و روستای گنجان - یک استان ممتاز است.

این شهادت‌ها آسان به‌دست نیامد. شهادت، نعمت و هدیه‌ی خداست؛ این هدیه را آسان به کسی نمی‌دهند. چرا هدیه‌ی خداست؟ چون مرگ ناگزیر همگانی همه‌ی انسان‌ها را به یک پدیده‌ی افتخارآمیز در دنیا و آخرت تبدیل می‌کند؛ این هدیه نیست؟ آیا ممکن است کسی از مرگ بگریزد؟ وقتی انسان به لحظه‌ی مرگ رسید، آیا فرق می‌کند که پشت سر خودش ۹۰ سال را گذرانده باشد یا ۲۰ سال؟ آیا بزرگترین دغدغه‌ی هر انسانی از مرگ به خاطر این نیست که از بعد از آغاز سفر مرگ بی‌خبر است و نمی‌داند چه بر سر او خواهد آمد؟ اینها را در کنار هم بگذارید و ببینید انسانی همین مرگ و همین حادثه‌ی قطعی و ناگزیر و همین آینده‌ی مبهم و نگرانی‌آور را تبدیل کند به یک حادثه‌ی پُرافتخار، به یک واقعه‌ی نامدار در دنیا و آخرت، به یک وسیله‌ی عزت پیش خدا و پیش کروییان ملاً اعلی، به یک اطمینان و یک سکینه‌ی قلبی و یک آرامش؛ «و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ هیچ خوف و اندوهی برای آنها نیست. آیا این هدیه‌ی الهی نیست؟ این که آدم روغن ریخته‌ی جان خودش را نذر امامزاده کند و قبول شود، نعمت خدا نیست؟ این روغن که ریخته شده است، این عمر که از دست رفته است، این مرگ که ناگزیر است؛ آنگاه انسان باید همین مرگ ناگزیر را به خدا بفروشد، به قیمت بهشت و سعادت ابدی؛ «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون»؛ این، وعده‌ی الهی است. این جان رفتنی را - که انسان بناچار باید از دست بدهد - خدا از شما می‌خرد و در مقابلش به شما بهشت می‌دهد. این فقط مخصوص ما مسلمان‌ها نیست؛ در ادیان قبل از اسلام هم بوده؛ «وعدا علیه حقاً فی التوراة والانجیل والقرآن»؛ این وعده را خدا در تورات و انجیل و قرآن هم داده است. پس شهادت یک هدیه‌ی الهی است.

بنده قبل از انقلاب در مسجدی در مشهد نماز می‌خواندم و برای مردم صحبت می‌کردم؛ جوان‌ها هم جمع می‌شدند. آن وقت شهادت مثل دوران بعد از انقلاب، این‌طور ارزان نبود؛ اما شهدایی داشتیم. به آنها می‌گفتم: جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجران و مرگ آدم‌های زرنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند. جوان‌های شما، شهیدان شما، همسران شهدا! همسران شما؛ پدر و مادرها! فرزندان شماها؛ بچه‌های شهدا! پدران عزیز شما، این هدیه‌ی الهی را آسان و رایگان به‌دست نیاوردند؛ به قیمت مجاهدت به‌دست آوردند؛ در راه خدا جهاد کردند، از خودشان گذشتند و خدا این هدیه را به آنها داد.

شما کرمانی‌ها شهدای زیادی دارید؛ اما عمده‌ی شهدای شما متعلق به لشکر ۴۱ ثارالله است. می‌دانید این لشکر یعنی چه؟ یک لشکر مقتدر، شجاع، فداکار و افتخارآفرین. بعضی از بچه‌های شما که در لشکر ثارالله شهید شدند، در شب عملیات

والفجر ۸ که عرض ارونند متلاطم را باید طی می‌کردند، ۱۳۰۰ متر غواصی کردند و از این طرف به آن طرف آب رفتند؛ برای این که خودشان را به دشمن برسانند. آب در ارونند، هم از طرف سرچشمه پایین می‌آید؛ هم آب مدّ دریا از بالا داخل می‌شود. ارونند، معبر عجیبی است. جوان‌های شما لباس غواصی به تن کردند - طوری که دشمن نفهمید - و نه ۱۰ متر و ۲۰ متر و ۱۰۰ متر، بلکه ۱۳۰۰ متر را که عریض‌ترین بخش ارونند بود، طی کردند و خودشان را به آن طرف رسانند و توانستند ساحل مقابل را از دست دشمن بگیرند و آن فتح‌الفتوح عجیب را بیافرینند، که دنیا را منقلب کرد.

در این عملیات، قایق‌های سپاه به طرف ساحل ارونند منتقل شد؛ اما دشمن نفهمید. این همه نیرو و این همه امکانات از راه دور پای آب ارونند آمد؛ اما دشمن با آن همه تجهیزات، و با آن که ماهواره‌های امریکا و انگلیس و شوروی کمکش می‌کردند، نتوانست حرکت عظیم سپاه را - که از لشکرهای مختلف این همه نیرو لب آب آورده بود - بفهمد. قایق‌ها را باید بچه‌های لشکر ثارالله کنار ساحل می‌بردند.

یکی از شهدای نامدار این لشکر، کسی است که در طول بیست روزی که این قایق‌ها را محرمانه منتقل می‌کردند، نتوانست استراحت کند. از قول فرمانده محترم - که الحمدلله خدای متعال او را برای ما نگه داشته و جزو عزیزان ماست - نقل کردند که گفته بود این جوان سه شبانه‌روز چشم به هم نگذاشت و نخوابید. بعد از سه شبانه‌روز که رفته بود در سنگر بخوابد، مأموریتی ایجاد شد؛ رفته صدایش کردم و او را با خودم به مأموریت بردم؛ اینها این طوری جهاد می‌کردند.

خدای متعال دو اجر بزرگ به اینها داد: یکی شهادت - که متعلق به خود آنهاست - یکی هم نجات این کشور، حفظ آبروی ملت ایران و حفظ آبروی امام. مگر شوخی است؟ در دوران تسلط مادیگری در دنیا، یک مرد معنوی بلند می‌شود؛ یک ملت مؤمن و مخلص و پُرشور زیر پرچم او حرکت می‌کنند؛ میلیون‌ها دل، میلیون‌ها انسان و میلیون‌ها اراده در هم تنیده می‌شوند و نظام جمهوری اسلامی را به وجود می‌آورند - که به تنهایی در مقابل دنیای استکبار ایستاده است - آن وقت دشمن حقیر و حکومت خودکامه‌ی خونریز جلالی مثل حکومت بعثی صدام بیاید و امریکا و شوروی و اروپای آن روز و مرتجعان منطقه هم به او کمک کنند تا بر این نظام و این ملت و این کشور غلبه پیدا کند؛ مرزهای او را بشکند؛ خاکش را بگیرد و آبروی این ملت را بریزد؛ این چیز کمی بود؟ خدای متعال نگذاشت. دست نصرت خدا از آستین بچه‌های شما بیرون آمد و اسلام یاری شد. هزاران هزار نفر رفتند در جبهه‌ها جنگیدند؛ از جان مایه گذاشتند؛ از خواب و خوراک گذشتند؛ از گرمای روزهای سرد زمستان در کنار پدر و مادرشان گذشتند؛ از پای کولر و آب خنک یخچال در گرمای تابستان گذشتند؛ سختی‌ها را به خودشان خریدند؛ عده‌ی از آنها جانشان را دادند؛ عده‌ی از آنها سلامتشان را دادند، که الان دارید می‌بینید و جلوی چشم ما هستند - این جانبازان عزیز - عده‌ی در دست دشمن اسیر شدند. خدای متعال به این تلاش جانانه و مخلصانه برکت داد؛ «و آخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین»؛ خدا نصرت خودش را بر این ملت نازل کرد. خدا نصرتش را به آدم‌های تنبل و بی‌مجاهدت نمی‌دهد. خدا از انسان‌های بیکاره و تنبل و بی‌خیال و لابلالی حمایت نمی‌کند؛ ولو مؤمن باشند.

مسلمان‌ها هزار سال در خواب غفلت بودند؛ دویست سال استعمار بر سرزمین‌های اسلامی حاکم و مسلط بود؛ امروز هم استکبار جهانی بر بخشی از دنیای اسلام مسلط است؛ مگر این مسلمانان مؤمن نیستند؟ چرا، آنها هم ایمان دارند و نماز می‌خوانند؛ اما این کافی نیست. برای پیروزی و موفقیت، مؤمن بودن و نماز و روزه به‌جا آوردن کافی نیست؛ مجاهدت لازم است. در سایه‌ی مجاهدت است که یک ملت می‌تواند خودش را، هویتش را، ناموسش را، افتخاراتش را، تاریخش را، فرهنگش را

را و استقلال و آزادی‌اش را حفظ کند. ملت ما این کار را کرد و جوان‌های شما هم پیشاهنگان این راه بودند. به این مجاهدتها افتخار کنید.

فرزندان شهدا! به پدران خود افتخار کنید. اینها کسانی بودند که مسیر تاریخ را عوض کردند؛ اینها کسانی بودند که قوی پنجه‌ترین و وحشی‌ترین مستکبران دنیا را به زانو درآوردند؛ ملت خود را سرافراز کردند و دین خدا را به پا داشتند.

امروز در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، علمی، فناوری و فعالیت‌های بین‌الملل، کشور ایران پیشرفت‌های بسیار زیادی کرده. این را به شما عرض کنم؛ پیشرفت ما نسبت به همسانان ما بسیار بیشتر و جلوتر است. ما خیلی پیشرفت کرده‌ایم؛ اما این پیشرفت‌ها مرهون آن دفاع‌ها و مجاهدتهاست. ملت ایران با همه‌ی وجود مرهون تلاش و مجاهدت این ایثارگران است؛ چه ایثارگرانی که شهید شدند، چه ایثارگرانی که شهید دادند - مثل شماها - چه ایثارگرانی که جانباز شدند، چه ایثارگرانی که زندگی دشوار جانبازی را برای عزیزان خودشان تحمل کردند - پدران اینها، مادران اینها، همسران اینها - چه آنهایی که در بند دشمن جبار جرّار اسیر شدند و پدر و مادرها لحظه‌لحظه‌ی دوران اسارت را با خون دل تحمل کردند، و چه آنهایی که از اسارت برنگشتند و در همان‌جا شهید شدند؛ و چه آنهایی که به جبهه‌های جنگ رفتند و خطر را پذیرفتند و جان خودشان را کف دست گرفتند و همه‌ی نیروی خودشان را صرف کردند، اما خدای متعال خواست اینها زنده بمانند و برکاتشان برای کشورشان و دنیای اسلام ادامه پیدا کند. سردار سلیمانی هم ایثارگر است - او هم یک شهید است - سردار رئوفی هم همین‌طور؛ سردار احمدیان هم همین‌طور. این سرداران، شهید زنده‌اند؛ به شرطی که این راه را ادامه دهند. البته این شرط و شروط برای همه است.

تا راه خدا را ادامه می‌دهید، جزو صالحین‌اید؛ اگر کج رفتید، همه چیز تمام می‌شود. همه‌ی ما همین‌طوریم؛ بنده هم همین‌طورم. اگر کج قدم گذاشتیم، نمی‌شود بگوییم ما کسی هستیم که یک روز فلان کار را کردیم. کسانی که در راه خدا جهاد کردند، جهادشان محفوظ است؛ این ذخیره‌ی است که خدای متعال در آن دنیا برای آنها نگه داشته است.

یک نفر از پیغمبر(ص) شنید که ایشان فرموده‌اند هر کس بگوید «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر»، خدای متعال در بهشت برای او یک درخت می‌رویاند. گفت: یا رسول الله! پس ما در بهشت خیلی درخت داریم؛ چون این ذکر را خیلی تکرار کرده‌ایم. نقل می‌کنند پیغمبر(ص) فرمود: بله، به شرط این که صاعقه‌ی نفرستاده باشی که درخت‌ها را بسوزاند! گاهی صاعقه‌ی می‌فرستیم، درخت‌های ما را می‌سوزاند. گاهی مثل آن درویش خوش خیال با عصا می‌زنیم، کوزه‌ی روغنمان می‌شکند و روغنمان می‌ریزد. گاهی با یک گناه سقوط می‌کنیم. گاهی با یک انحراف، خود را از ارزش می‌اندازیم. باید مراقب باشیم.

خانواده‌های شهدا یادآور و مظهر افتخار ملتند؛ اما یک چیز دیگر هم در کنار این وجود دارد: خانواده‌های شهدا ما را همیشه به یاد دشمنی‌هایی که با این ملت شده، نگه می‌دارند. دشمن را نباید فراموش کرد. از دشمنی دشمن نباید غافل شد. امیرالمؤمنین(ع) در نهج‌البلاغه فرمود: «و من نام لم ینم عنه»؛ اگر شما در جبهه‌ی نبرد خوابتان برد، معنایش این نیست که سرباز خط مقابل هم خوابش برده؛ نه، او بیدار است؛ منتظر است شما خوابتان ببرد تا بر سر شما بتازد. در میدان نبرد، کارزار همیشه نظامی نیست؛ گاهی سیاسی است؛ گاهی هم فرهنگی است. دشمن سعی می‌کند رخنه ایجاد کند؛ چشم‌ها را باید باز نگه داریم؛ نقطه‌ی رخنه را ببینیم و مراقب باشیم این رخنه توسعه پیدا نکند. باید جلوی رخنه‌های فرهنگی و سیاسی را بگیریم.

زندگی امروزمان را در جهت حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بسازیم

۱۳۶۸/۱۲/۲۲

بیانات در دیدار مسئولان و اقشار مختلف مردم

ارتباط قلبی یکایک مردم مؤمن با مقام ولایت عظمی و ولی الله اعظم، یکی از برکاتی است که از مشخص بودن مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عقیده مردم ما ناشی می شود. ما علاوه بر اعتقاد به اصل وجود مهدی و این که کسی خواهد آمد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد، شخص مهدی را هم می شناسیم و نام و کنیه و پدر و مادر و تاریخ ولادت و کیفیات غیب و اصحاب نزدیک و حتی بعضی از کیفیات هنگام ظهور او را نیز می دانیم. اگرچه آن شخصیت درخشان و خورشید تابان را در بیرون و محیط زندگی خود نمی بینیم و او را تطبیق نمی کنیم، اما معرفت به حال او داریم.

رابطه ی بین شیعیانی که این اعتقاد را دارند، با مقام ولایت و مهدی موعود، یک رابطه ی دایمی است و چه قدر خوب و بلکه لازم است که یکایک ما، قلباً هم این رابطه را با توجه و توسل و حرف زدن با آن حضرت حفظ کنیم. طبق همین زیاراتی که وارد شده و بعضاً مأثور است و به احتمال زیاد به خود معصوم (ع) مستند می باشد، این رابطه ی قلبی و معنوی بین آحاد مردم و امام زمان (عج) یک امر مستحسن، بلکه لازم و دارای آثاری است؛ زیرا امید و انتظار را به طور دایم در دل انسان زنده نگه می دارد.

انتظار، یکی از پربهرکت ترین حالات انسان است؛ آن هم در انتظار دنیایی روشن از نور عدل و داد. «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً». (۱) خدای متعال به دست او، سرزمین بشری و همه ی روی زمین را از عدالت و دادگستری پر خواهد کرد. انتظار چنین روزی را باید داشت. نباید اجازه داد که تصرف شیطانها و ظلم و عدوان طواغیت عالم، شعله ی امید را در دل خاموش کند. باید انتظار کشید. انتظار، چیز عجیبی است و دارای ابعاد گوناگونی می باشد. یکی از ابعاد انتظار، اعتماد و امیدواری به آینده و مایوس نبودن است. همین روح انتظار است که به انسان تعلیم می دهد تا در راه خیر و صلاح مبارزه کند. اگر انتظار و امید نباشد، مبارزه معنی ندارد و اگر اطمینان به آینده هم نباشد، انتظار معنی ندارد. انتظار واقعی، با اطمینان و اعتماد ملازم است. کسی که شما می دانید خواهد آمد، انتظارش را می کشید و انتظار کسی که به آمدنش اعتماد و اطمینان ندارید، انتظاری حقیقی نیست. اعتماد، لازمه ی انتظار است و این هر دو، ملازم با امید است و امروز این امید، امری لازم برای همه ی ملتها و مردم دنیا می باشد.

دنیا در طول تاریخ طولانی بشر، ادوار سیاه و تاریکی به خود دیده است؛ اما بدون شک، یکی از تاریکترین ادوار زندگی بشر و تلخترین روزگارهای عمومی مردم عالم، همین روزگار کنونی است که در آن هیچ تردیدی نباید کرد و این به خاطر تسلط روزافزون قدرتهای شیطانی و بزرگ عالم بر زندگی انسانهاست.

اگر شما به وضع دنیا نگاه کنید، قضیه روشن می شود. در دنیا، قدرتها عالم را بین خودشان تقسیم کرده بودند و روزبه روز تسلط و تصرف قدرتهای بزرگ نسبت به مناطق گوناگون عالم، سخت تر و سنگین تر شده است. مثلاً امروز دخالت قدرت شیطانی و طاغوتی امریکا در زندگی ملتها، از همیشه بیشتر است. در همه ی شؤون عمده و اساسی ملتها دخالت می کنند و این دخالت، منحصر به مسایل اقتصادی ملتها نیست؛ بلکه در فرهنگ و سیاست و اداره ی امور و تعیین مدیران امور کشورها نیز دخالت می کنند. اگر کسانی در جوامع گوناگون اوضاع را نفهمند و ندانند، راحت زندگی می کنند؛ اما صاحبان فکر و افراد

هوشمند و روشنفکر و کسانی که می‌فهمند قدرتهای طاغوتی با زندگی و سرنوشت آنها چه می‌کنند، حقیقتاً دنیا برای آنها تیره و تار است و زندانی بیش نیست. «ضاقت علیهم الارض بما رحبت» (۲) حقیقتاً انسانهای هوشمند در بسیاری از مناطق دنیا، این‌گونه زندگی می‌کنند. اگر در دلها امید به روزگار روشن باشد، مبارزه ممکن است و اگر امید بمیرد، مبارزه و حرکت به سمت صلاح هم خواهد مرد.

واقعیت دیگر آن است که امروز ما در دنیا شاهد بیداری ملتها هم هستیم. درست است که با پیشرفت وسایل جدید و تلویزیون و رادیو و تبلیغات و پول و امکانات صنعتی و غیره، تسلط قدرتهای استکباری بر ملتها و بر شؤون آنها روزبه‌روز بیشتر شده است؛ اما سنت الهی بر این قرار گرفته که ملتها هم بیدار بشوند و ما امروز می‌بینیم که ملتها هم روزبه‌روز بیدار می‌شوند و این به خاطر امیدی است که آنها به آینده پیدا کرده‌اند.

امید، در حال بیدار کردن ملتهاست. بدون شک، مهمترین وسیله‌ی امید برای ملتها در ده سال اخیر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تشکیل حکومت مردم، تأسیس حکومت «نه شرقی و نه غربی» و پیشرفت سیاست مقاومت در مقابل قدرتهای استکباری بود. این وقایع، به مردم دنیا - خصوصاً مسلمانان - امید بخشید و آنها را بیدار کرد. این، صنع الهی و قدرت خدا بود.

چه قدر تبلیغات جهانی این جمله‌ی امام عزیز و فقیه‌مان را کوبیدند که فرموده بودند: «ما انقلابمان را به همه‌ی عالم صادر خواهیم کرد». صدور انقلاب به معنای این نبود که ما برمی‌خیزیم و با قوت و قدرت به این طرف و آن طرف می‌رویم و جنگ راه می‌اندازیم و مردم را به شورش و انقلاب وادار می‌کنیم؛ مقصود امام به هیچ‌وجه این نبود. این کار جزو سیاستها و اصول ما نیست؛ بلکه مردود است. آنها این جمله را این‌گونه معنا کردند و آن را کوبیدند.

معنای صدور انقلاب این است که ملتهای دنیا ببینند یک ملت، با قدرت خود و با اتکاء به اراده و عزم خویش و با توکل به خدا می‌تواند ایستادگی کند و تسلیم نشود. اگر ملتها این پایداری را دیدند، باور خواهند کرد و تشویق خواهند شد که خودشان را از زیر بار ظلم نجات بدهند. امروز شما واضحت‌ترین حرکات مسلمین را در جاهایی می‌بینید که سالهای متمادی مسلمانهای آن‌جا زیر فشار بودند؛ مثل کشمیر و سایر کشورهایی که امروز مسلمانها سر بلند کرده‌اند. البته، بر اینها فشار خواهند آورد و فشار آوردند و ظلم کردند؛ اما فشار به معنای از بین بردن نتیجه‌ی کار نیست. فشار قادر نیست که یک حرکت مستمر و متوکل بر خدا را متوقف بکند؛ بلکه گاهی فشار، آن حرکت را وسیعتر هم خواهد کرد.

شما اگر امروز به مردم فلسطین در داخل سرزمینهای اشغالی نگاه کنید، می‌بینید که حقیقتاً مردم با فشار مبارزه کردند. این مبارزه در شرایط سختی در فلسطین انجام می‌گیرد؛ اما مردم این مبارزه را ادامه دادند. همین ملت افغانستان که با سختیهای بسیار مواجه شدند و در سرتاسر دنیا هیچ‌کس نبود که حتی یک روز به داد اینها برسد و به آنها کمک کند، تنها و مظلومانه جنگیدند و ایستادند و ادامه دادند. بقیه‌ی ملتها هم همین‌گونه‌اند و این از الگوی اسلام و جمهوری اسلامی در ایران ناشی می‌شود. انقلاب، این‌طور صادر می‌شود و درس و تعلیم و سرمشق برای ملتها به وجود می‌آورد.

آنچه که امروز دستگاه استعماری امریکا و اذئاب او و سایر دشمنان اسلام و انقلاب به دنبال آن هستند، این است که چهره‌ی مقاومت ملت ایران را در سطح جهان مخدوش کنند. مردم دنیا از مقاومت شما امیدوار شدند؛ چون دیدند شما ایستادگی کردید و در مقابل فشار زانو نزدید. اگر دشمن بخواهد امید را از مردم دنیا بگیرد، چه کار باید کند؟ باید به مردم دنیا وانمود کند که ملت ایران نتوانستند پایداری کنند و مقاومتشان تمام شد. اگر - العیاذ بالله - امریکا و تبلیغات غرب و استکبار بتوانند

این حرف را در دنیا به کرسی بنشانند که ملت ایران هم با این همه ادعا و هیاهو، بالاخره نتوانست طاقت بیاورد و به زانو درآمد، در این صورت به مقصود خود رسیده‌اند و در نتیجه همان امیدی که در دل‌های مسلمانها و ملتها و مستضعفان به وجود آمده بود، به یأس مبدل خواهد شد.

اگر به تبلیغات استکباری و امریکایی و غربی و صهیونیستی نگاه کنید، خواهید دید که تمام کارهای آنها، روی همین یک نقطه متمرکز است. به عبارت دیگر، هر چیزی که نشاندنده‌ی امید و مقاومت ملت ایران است، آن را منعکس نمی‌کنند. آنها وحدت و شور و حماسه‌ی مردم و حضور گسترده‌ی ملت ما را در راهپیمایی‌های عظیم ۲۲ بهمن و سایر مناسبت‌ها، عمداً منعکس نمی‌کنند و خبر فعالیت‌ها و پیشرفت‌ها و تلاش‌های دولت جمهوری اسلامی را منتشر نمی‌سازند و از وفاداری بی‌نظیر ملت ما نسبت به دستگاه‌های مسؤول حرفی نمی‌زنند و حتی خبر پیروزی ایران در مقابل کسانی که ادعاهای حقوق بشری داشتند و پس از سفر نماینده‌ی سازمان ملل به ایران، ادعاهای دشمنان انقلاب و منافقان را تأیید نکردند و آنها را در گزارش خود رسوا ساختند، در رسانه‌های استکباری درست منعکس نشد.

آنها کمال خیانت را در انعکاس حقایق روشن ملت ایران اعمال می‌کنند؛ چون اگر مردم دنیا بفهمند که در بیست و دوم بهمن بعد از رحلت امام، چنین حرکت عظیمی انجام گرفت، امیدشان بیشتر خواهد شد. آنها نشانه‌ی مقاومت ملت ایران را منعکس نمی‌کنند. در دوران جنگ هم پیروزی‌های ملت ما را منعکس نمی‌کردند. آن روزی که رزمندگان سلحشور ما خرمشهر را پس گرفته بودند، خبر آن را منعکس نکردند.

به طور کلی، هر چیزی که نشاندنده‌ی مقاومت و امید و ایستادگی ملت ایران در مقابل قدرتهاست و به ملتهای دیگر امید می‌دهد، آن را مکتوم نگه می‌دارند و پخش نمی‌کنند؛ اما بعکس، اگر چیزی موجب ناامیدی می‌شود، آن را منتشر می‌کنند! فرض کنید ناطقی در یک جا حرفی بزند و آماری به راست یا دروغ بدهد که حکایت از یک نارسایی و نابسامانی کند، می‌بینید تمام رادیوهای بیگانه آن را پخش می‌کنند! اگر کسی ادعا کند که اختلاف و تفرقه هست، یا حرفی بزند که بوی اختلاف و تفرقه در آن باشد، این حرف و ادعا را با صداها زبان منعکس می‌کنند تا نشان دهند که در ایران اختلاف و تفرقه وجود دارد!

با وجود ابتکار و پیشرفت در کارهای شما و ورودتان در زمینه‌های جدید علمی و عملی، رادیوهای بیگانه درصدد این نیستند که پیشرفتهای جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف را به جهانیان منعکس نمایند؛ بلکه اگر نقاط ضعفی پیدا کنند، آن را ده برابر جلوه می‌دهند؛ چون وضعیت شما مردم برای قدرتها دردسر خواهد داشت و در روحیه‌ی ملتهای دیگر اثر می‌گذارد و قدرتهای استکباری نمی‌خواهند مقاومت و ادامه‌ی حیات قدرتمندانه‌ی شما، به دیگران امید بدهد.

البته، خدای متعال با ماست. در تمام مراحل این دوران یازده سال، خداوند به ما کمک کرده و باز هم کمک او شامل حال ملت ایران خواهد بود - در این تردیدی نیست - شرطش این است که در کارهای خودمان، خدا را در نظر داشته باشیم؛ خصوصاً ما مسؤولان و کسانی که کاری در اختیار آنهاست، سعی کنند کار را برای خدا و صلاح ملت، خوب انجام بدهند.

ما که منتظر امام زمان هستیم، باید در جهتی که حکومت امام زمان (علیه‌الاف التحیة والثناء و عجل الله تعالی فرجه) تشکیل خواهد شد، زندگی امروز را در همان جهت بسازیم و بنا کنیم. البته، ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم آن گونه بنایی را که اولیای الهی ساختند یا خواهند ساخت، بنا کنیم؛ اما باید در آن جهت تلاش و کار کنیم.

مظهر عدل پروردگار، امام زمان (عج) است و می‌دانیم که بزرگترین خصوصیت امام زمان (علیه‌الصلاة والسلام) - که در دعاها و زیارات و روایات آمده است - عدالت می‌باشد: «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً». ما باید امروز جامعه را جامعه‌ی عدالت

بکنیم. در بنای یک جامعه، عدالت از همه چیز مهمتر است. عدالت، به معنای عدم تبعیض در حقوق و حدود و احکام است. عدالت، یعنی کمک به مردم محروم و ضعیف. عدالت، یعنی این که برنامه‌ها و حرکت کلی کشور، در جهت تأمین زندگی مستضعفان باشد. عدالت، به معنای این است که کسانی که در زیر سایه‌ی سنگین نظام طاغوتی، از حقوق خود محروم ماندند، به حقوقشان برسند. عدالت، یعنی این که عده‌ی خاصی برای خودشان حق ویژه‌ی قایل نباشند. عدالت، یعنی این که حقوق انسانی و اجتماعی و عمومی و حدود الهی، یکسان بر مردم اجرا شود. اگر جلوی کسانی که با تکیه بر فریب و زور و یا بر اساس کارهای ناصحیح و مبتنی بر عقلهای مادی و منحرف از معنویت، توانستند به چیزهایی که حق آنها نبوده است، دست پیدا کنند، گرفته شود تا فرصتی برای ادامه‌ی کار خود پیدا نکنند، عدالت تحقق پیدا کرده است.

البته، کمک به مظلومان و محرومان، شامل کمکهای فردی هم می‌شود، اما قضیه بالاتر از اینهاست؛ زیرا تحقق زندگی عادلانه به این است که کمک نظام و تشکیلات و حرکت آن، در جهت کمک به مستضعفان باشد. ما اگر در این جهت، زندگی خود را پیش بردیم و حرکت کردیم، مطمئناً خدای متعال کمک خواهد کرد و قدرتهای مادی نخواهند توانست با این ترندها و فریبها، ملت ما را از راه پُرافتخار خود منصرف کنند و مقاومتش را بگیرند. ان شاء الله روزبه‌روز مقاومت مردم بیشتر خواهد شد.

تقوا بزرگترین سرمایه دوران جوانی

۱۳۷۷/۱۰/۲۴

بیانات در دیدار با تشکلهای مختلف دانشجویی دانشگاه‌های تهران

گاهی با خود فکر می‌کنم جوان که در بهترین اوقات عمر خود به سر می‌برد، اگر بخواهد سرمایه‌ای را به دست آورد که موقیتهای دنیایی و آخرتی او را تضمین کند، دنبال چه چیزی باید باشد؟ سؤال مهمی است. اولاً مورد نظر، موقیتهای دنیایی و اخروی است - جسم و جان، فکر و دل - ثانیاً این سؤال، مخصوص به یک دسته از جوانان هم نیست.

پاسخی هم که به ذهن من می‌رسد، باز مخصوص یک دسته از جوانان نیست؛ یعنی این طور نیست که فرض کنیم این پاسخ، مخصوص جوانان کاملاً متدین و متعبد است؛ نه. حتی اگر جوانی را فرض کنیم که از لحاظ تعبد و تدین، در رتبه‌ی خیلی بالایی هم نباشد، باز این پاسخ درباره‌ی او صدق می‌کند. حتی اگر فرض کنیم جوانی را که در برخی عقاید خود مشکلی هم داشته باشد، باز این پاسخ درباره‌ی او صدق می‌کند.

جوابی که من به آن رسیده‌ام، این یک کلمه است: «تقوا»! اگر جوان، در دوره‌ی جوانی سعی کند تقوا داشته باشد - با همان تعریفی که در فرهنگ دینی و قرآنی از تقوا شده است - بزرگترین سرمایه را هم برای درس، هم برای فعالیتهای سازندگی، هم برای عزت دنیوی، هم برای به‌دست آوردن دستاوردهای مادی و هم برای معنویت - اگر اهل معنویت است - به دست آورده است. حتی برای آن آفاق بسیار دور و درخشان معنویت هم که معمولاً آدمهای متوسط، قدری از آن آفاق، دور هستند - آفاق عرفانی و معنوی و همان چیزهایی که در کلمات عرفا و بزرگان و اهل عشق معنوی هم به آنها اشاره شده است - تقوا سرمایه است.

تقوا یعنی چه؟ معنای تقوا این نیست که انسان خیلی عبادت کند. ممکن است خیلی عبادت کردن، بر تقوا مترتب شود، اما تقوا آن نیست. معنای تقوا این است که انسان در هر کار، از تصمیم و عمل خود مراقبت کند؛ با مطالعه و با توجه ببیند که چه می‌خواهد عمل کند و پا را می‌خواهد کجا بگذارد. یک وقت انسان، مستانه و بی‌هشانه بدون توجه به این که چه کار می‌کند، حرکت و اقدام نماید، یا تصمیم می‌گیرد، یا می‌گوید، یا انجام می‌دهد، یا ترک می‌کند؛ یک وقت همه‌ی این کارها را با توجه به این که چه کار می‌کند، انجام می‌دهد. این دومی تقواست.

در کلمات فرزندان گذشته‌ی ما این مثال تکرار شده است که از کسی پرسیدند «تقوا چیست؟» - بعضیها گفته‌اند روایت است، بعضی می‌گویند فلان بزرگ گفته است؛ به‌هرحال سخن فرزندان است - در پاسخ گفته است: «آیا هرگز در مسیری که خار زیادی در سطح آن باشد قدم برداشته‌ای؟!»

یک وقت شما در جاده‌ی آسفalte راه می‌روید؛ این یک طور راه رفتن است. یک وقت در راهی قدم برمی‌دارید که زیر پایتان - این طرف، آن طرف - در همه جا بوته‌های خار است. وقتی در میان خارستانی عبور می‌کنید، طوری قدم برمی‌دارید که خار به لباس شما نگیرد و ساق پایتان را آزرده نکند. این تقواست؛ یعنی با دقت، قدم برداشتن. لذاست که اگر آدم، با تقوا باشد، به ایمان خواهد رسید؛ اگر بی‌تقوا باشد، به ایمان نمی‌رسد. حتی یک مرحله از تقوا، قبل از ایمان است. آدم بی‌تقوا آن آدمی است که اگر به او بگویند بیا درباره‌ی مسأله‌ی وجود، مسأله‌ی آفرینش و هدف هستی فکر کن، می‌گوید: ولش کن

بابا! این بی‌تقوایی است. آدم با تقوا آن کسی است که وقتی درباره‌ی مسأله‌ی هدف هستی و مسأله‌ی خدا و قیامت، بحث و سؤال مطرح می‌شود، به فکر فرو می‌رود و می‌اندیشد تا راه درست را پیدا کند. در این باب اندیشیدن، تقواست. وقتی انسان مؤمن شد، یک وقت است که به ایمان خود، دل خوش می‌کند و حرکت و رفتار خود را مراقبت نمی‌کند؛ این بی‌تقوایی است. یک وقت مراقبت می‌کند، این تقواست.

در قرآن، در باب تقوا خیلی صحبت شده است. مثالی که مناسب حال شما جوانان است، مثال حضرت یوسف علیه‌السلام است. یوسف، مظهر تقوای جوانی است. داستان یوسف، تقریباً سراسر یک سوره را در قرآن فرا گرفته و «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» (۲)، یعنی بهترین قصه - با «قِصَص» اشتباه نشود. قِصَص، جمع قصه است؛ یعنی بهترین قصه‌ها. «قِصَص» اسم مصدر است؛ یعنی قصه - بهترین داستان‌سرای، بهترین داستان‌گویی است و از آن به بهترین داستان، تعبیر شده است. علت این است که شما در داستان حضرت یوسف، نماد کامل یک تقوا را مشاهده می‌کنید. تقوای انسانی که عمری گذرانده و به تجربه‌هایی از زندگی رسیده است، طبیعتاً به نظر می‌رسد تا تقوای جوانی که مست جوانی است. خود جوانی «مستی» دارد و همه‌ی جوانان از نوعی سرمستی برخوردارند. البته همین سرمستی هم یک نعمت است که از این نعمت، ممکن است خوب استفاده کرد. در یک چنین حالت سرمستی، به کار گرفتن هشیاری و خودآگاهی که اسمش تقواست، اهمیت دارد. لذا داستان یوسف از همه‌ی قصه‌های قرآن، برجسته‌تر و «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» است.

ماجرای یوسف، فقط ماجرای چشم پوشیدن از یک شهوت جنسی نیست. مسأله، از این فراتر است. پسر جوان زیبای برازنده‌ای در یک خانواده‌ی صد در صد اشرافی، مورد توجه ویژه‌ی بانوی آن خانه و مورد اعتماد مرد آن خانه. این را در ذهنتان فرض کنید. در خانه‌ی عزیز مصر، نوکران، خدمتکاران و مباشرین - همه نوع انسانی - هستند. وقتی جوانی که خود از شخصیتی هم برخوردار است - عاقل است، آگاه است، نجیب و پاکیزه است و در نهایت زیبایی است - به یک صورت سوگلی مرد خانه و به یک صورت هم مورد نظر زن خانه است، همه‌ی اجزای این خانه از او فرمان می‌برند و برایش احترام قائلند! ناگهان این جوان، در معرض یک امتحان قرار می‌گیرد؛ در آن امتحانی که همه شنیده‌اید و می‌دانید - وسوسه‌ی بانوی آن خانه - و این جوان، سربلند بیرون می‌آید. غلبه بر شهوت جنسی، بخش کوچکتر مسأله است. ببینید؛ فرهنگ قرآنی این است. این هنوز مرحله‌ی پایتتر آن است. این که من راجع به آلودگیهای فرهنگ غرب، تکرار می‌کنم، به‌خاطر این است که در مقام قایسه - هر کجا مقایسه کرده باشد - در مقابل نور و ظلمت و پاکی و پلیدی قرار می‌گیرد.

داستان معروف «استاندال» - نویسنده‌ی معروف فرانسوی که کتابش هم «سرخ و سیاه» است - از داستانهایی است که صد سال است به همه‌ی زبانها ترجمه شده؛ سالها پیش هم به فارسی ترجمه شده است. جوانی با خصوصیات حضرت یوسف وارد خانه‌ای می‌شود؛ البته خانه هم نسبتاً اشرافی است، نه مثل خانه‌ی عزیز مصر. این جوان هم مثل یوسف نیست. عیناً همین حادثه اتفاق می‌افتد؛ یعنی بانوی خانه، عاشق این پسر جوان می‌شود. ماجراهای بین این زن و این جوان، مظهر پلیدی است؛ پلیدی جنسی، خیانت، دنائت، بدقولی، پیمان شکنی، شهوترانی و غرق شدن در هوسها! استاندال یکی از شاهکارهای قصه‌نویسی فرهنگ غرب است! آقای استاندال - نویسنده‌ی این کتاب - به خاطر همین کتاب، جزو رمان‌نویسهای درجه‌ی اول فرانسه نام برده می‌شود! این کتاب هم از رمانهای درجه‌ی یک و یکی از ده رمان معروف دنیاست!

ببینید؛ اینهاست! آن هم درس است. رمان را فقط برای این نمی‌نویسند که کسی سرگرم شود. اینها پیام دارد و نشان دهنده‌ی فرهنگ است؛ یعنی در واقع زندگی را به نحوی به خواننده‌ی خودش تعلیم می‌دهد.

قرآن، یوسف را در چنین آزمایشی آن چنان تصویر می‌کند که انسان می‌ماند در مقابل این عظمت چه بکند! در یک شرایط حسّاس، آن بانو، جوان را گیر می‌اندازد و جوان از دست او می‌گریزد و بعد بلافاصله متهم می‌شود. «و الفیا سیدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد بأهلك سوء الا ان يسجن او عذاب الیم» (۳)؛ تا عزیز مصر را در مقابل درِ اتاق مشاهده می‌کند، آن زن فوراً انگشت اتهام را به طرف جوان دراز می‌کند و می‌گوید: این بود. بعد یوسف به خاطر معصومیت خودش نجات پیدا می‌کند؛ قرینه و نشانه‌ای پیدا می‌شود که عزیز اشتباه کرده است. این‌جا این قضیه تمام می‌شود.

خوب؛ این امتحان بزرگی است؛ امتحانی است که در هزاران انسان، یک نفر از آن سربلند بیرون نمی‌آید - حتی در مراحل پایتشرش - این‌جا یوسف، مظهر پاکی و پیراستگی و پرهیزکاری شد؛ لیکن از این بالاترش بعد است. بعد که در مصر، پچ‌پچ می‌افتد که زن عزیز، عاشق پیشخدمت خود شده است، زن برای این که تهمت را از خود برطرف نماید، زنان مصر را دعوت می‌کند - اینها قصه‌سرایی نیست، قرآن است؛ متن واقعیت. قرآنی که درباره‌ی قضایای گوناگون، از نقاط غیرلازم عبور می‌کند، این‌جا داستان را با جزئیاتش نقل کرده است - و در مقابل هر کدام، کاردی می‌گذارد که میوه را با آن پوست بکنند. برای هر کدام هم تکیه گاهی قرار می‌دهد که بلمند - متکاً - بعد می‌گوید: «اخرج علیهن» (۴)؛ جوان را در مقابل چشم آن زنان وارد مجلس می‌کند و می‌خواهد تهمت را از خودش برطرف کند. چه تهمتی را؟ تهمت عشق به آن جوان را؟ نه؛ تهمت هرزگی را. می‌خواهد بگوید من زن هرزه‌ای نیستم؛ یوسف، این است؛ هر که می‌تواند از چنین جمالی صرف نظر کند، بسم‌الله! بعد که یوسف وارد مجلس می‌شود، آن چنان فضای مجلس، مقهور جمال یوسفی می‌شود که همه‌ی آنها دستهایشان را می‌برند! «و قطعن ایدیهن» (۵). «قطعن» با «قطعن» فرق دارد؛ «قطعن» یعنی «قطع کردند» - «بریدند» - «قطعن» یعنی به‌شدت زخمی کردند، به‌شدت بریدند. از دستپاچگی نمی‌فهمیدند چه کار می‌کنند. همین‌طور که دستهای خودشان را بریدند، همه خونین شدند! بعد زن عزیز مصر می‌گوید: این است آن جوان؛ و قسم می‌خورد که اگر تسلیم خواسته‌ی من نشود: «لیسجنن»؛ او را به زندان خواهم انداخت. یوسف هم خودش می‌داند که قضیه این است؛ به او گفته‌اند. می‌گوید: «رب السّجن احبّ الی مما یدعوننی الیه» (۶)؛ پروردگارا! زندان در نزد من، محبوبتر از این گناه، این هوسرانی و این چیزی است که اینها مرا به آن دعوت می‌کنند!

این‌جا دیگر مسأله، فقط مسأله‌ی گذشت از یک هوس جنسی نیست؛ گذشت از همه چیز است؛ از آقایی، از راحتی، از زندگی در یک خانواده‌ی علاقه‌مند و فریفته‌ی یک جوان، که در این زندگی چقدر به او خوش می‌گذرد! همه احترام، همه تکریم، همه تعظیم، آینده‌ی درخشان، پول فراوان، امکانات فراوان، هرچه بخواهد این‌جا برایش آماده است. از همه چیز، چشم می‌پوشد! این، آن تقواست. به زندان می‌افتد. زندان هم زندان یک ماه و شش ماه و یک سال نیست؛ اصلاً زمان ندارد! زندانهای آن زمان، این طور بود که وقتی کسی به زندان می‌رفت، دیگر می‌رفت! بعضی روایات دارد که هفت سال و بعضی دارد که چهارده سال در زندان ماند. بعد از زندان آزاد می‌شود و خدای متعال به او پاداش می‌دهد.

عزیزان من؛ دختران و پسران من! شما این را هم بدانید که خدای متعال از هیچ رنج شما صرف‌نظر نمی‌کند. هر رنجی که شما بکشید، اگر پای خدا حساب کنید، خدای متعال پاداش مضاعفتان خواهد داد. بله؛ بعضی وقتها انسان رنجهایی می‌کشد و پای خدا حساب نمی‌کند؛ خدا هم هیچ چیز به آدم نمی‌دهد. شاید در بعضی از زیارتها و دعاها و در بعضی از کلمات دیده، یا شنیده‌اید که «صبراً و احتساباً»؛ خطاب به امام (۷) - مثلاً به امام حسین علیه‌السلام - صبر کردی و احتساب کردی. احتساب، یعنی به حساب خدا نوشتی، پای خدا حساب کردی. یک لحظه رنج تو، یک لحظه فشاری که از لحاظ روحی و معنوی بر تو وارد می‌آید، یک آزار جسمی، یک گرسنگی، یک تشنگی، یک پا به سنگ خوردن و خون آمدن، یک تهمت،

یک دشنام، یک بی‌عدالتی، یک ناحق‌گویی، نیم نمره کمتر در آن جایی که از روی غرض‌ورزی به تو داده نمی‌شود و یک اهانت از هر کسی؛ وقتی بدانید این کار را که می‌کنید، از روی هوس و گناه نیست، یا برای خاطر خداست، یا زمینه‌ای است که خدای متعال از آن ناراضی نیست، این پیش خدا اجر دارد و از بین نمی‌رود. خدای متعال هم «سریع الحساب» است. من در روز چهلم امام، با هلی‌کوپتر از مرقد به طرف منزل برمی‌گشتم که خیل عظیم جمعیت را دیدم. ما ایام درگذشت امام هم آن‌جا رفتیم و حال چهل روز گذشته بود. این گنبد و گلدسته‌ای که از زمین روییده بود، این بنایی که تقریباً دل‌های همه‌ی مسلمانان دنیا به یاد آن می‌تپید، این سیل جمعیت، خیل عظیم مردم که پیاده در آن هوای گرم - تیرماه - می‌رفتند، یا می‌آمدند، بچه‌ها، پیرمردان و پیرزنان. من گفتم: پروردگارا! چه زود جواب دادی.

اخلاص این مرد - امام - همه‌ی کارهای زیبایی که در عمرش کرد، آن مجاهدت، آن تلاش، آن فریادها، آن ایستادگی‌ها، آن تصمیم‌گیری‌های دشوار و آن رنج‌هایی که در دوران عمر بازنشستگی - یعنی بین هشتاد سالگی و نود سالگی - دید. همه‌ی این ماجراهای بعد از انقلاب، تقریباً از حدود هفتاد و نه سالگی، تا هشتاد و نه سالگی از امام سر زد. یک جسم بود که یک روح داشت و آن روح، عبارت از اخلاص بود. اگر آن روح نبود، همه‌ی این کارها ارزش نداشت؛ اثر هم نمی‌کرد. اخلاص! اخلاص این مرد، چه زود نتیجه داد! چهل روز از وفات او گذشته، بین چه دستگاهی! و این دستگاه، تا ابد خواهد ماند. عزیزان من! این دستگاه، از بین رفتنی نیست. خدای متعال، زود جواب داد؛ چون هفت سال و چهارده سال، وقتی که در حال گذشتن است، خیلی زیاد به نظر می‌آید؛ ولی وقتی که گذشت، شما می‌بینید یک «لحظه» بود و تمام شد! در مقابل عمر دنیا، چهارده سال چیست؟ در مقابل عمر خود ما هم چهارده سال چیست؟ گاهی انسان، شبها یا روزهایی را می‌گذراند و به‌نظرش خیلی طولانی و دراز می‌آید؛ لحظه‌ها این گونه است دیگر. البته خدای متعال، لحظه‌لحظه را حساب می‌کند؛ اما وقتی خود انسان، پشت سرش را نگاه می‌کند، می‌بیند زود گذشت...

«ان الله سريع الحساب» (۸)؛ خدا سریعاً محاسبه کرد و پاداش داد؛ بعد به مقام عزیزی مصر رسید. زمینه، طوری فراهم شد که برادران بی‌وفا به او احتیاج پیدا کردند، سراغش آمدند و در امتحان دشواری، او را شناختند. بعد او این جمله را که اول صحبت خواندم، گفت: «أنه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين» (۹) هر کس که تقوا پیشه و صبر کند - صبر، یعنی پای فشردن بر موضع درست، استقامت - «فان الله لا يضيع اجر المحسنين»؛ خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. در دعای امام سجاد هم می‌خوانیم: «یا ضامن جزاء المحسنين و یا مستصلح عمل المفسدين» (۱۰).

عزیزان من! پس من توصیه می‌کنم در همه‌ی کارها تقوا پیشه کنید؛ فکر کنید، نظر کنید و ببینید چه می‌کنید، چه می‌خواهید، دنبال چه هستید، چرا درس می‌خوانید، چرا این حرف را بر زبان جاری می‌کنید، چرا سکوت و چرا اقدام می‌کنید. مستانه نباید حرکت کرد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تقوا را به اسب راهواری تشبیه می‌کند که سوار، زمام آن را در دست دارد و از آن استفاده می‌کند؛ هر جا می‌خواهد، می‌تازد و هر جا می‌خواهد، آن را نگه می‌دارد. در مقابل تقوا، غفلت و گمراهی است. در تعبیر امیرالمؤمنین، خطا در مقابل تقوا گذاشته شده است - «خطایا» - خطا رفتن اندیشه، خطا رفتن زبان، دست، پا، دل و خطا رفتن تصمیم و عمل، مثل اسبی است که راهوار نیست؛ اسب سرکش و افسار گسیخته‌ای است که یک نفر را هم رویش انداخته‌اند که اختیار آن را ندارد و آن اسب، خودش او را می‌برد. معلوم است که چنین کسی جان سالم به در نخواهد برد.

روزه، مقدمه‌ی تقواست. این بیست و شش روز را روزه گرفته‌اید، چند روز هم بیشتر نمانده است. دقت کنید؛ در کارها خوب فکر و خوب عمل کنید. هرگز در اندیشیدن به راههای درست، تنبلی نکنید. «ولش»، جزو بدترین کارهاست؛ جزو خطرناکترین کارها این «ولش» است. همه چیز را با دقت دنبال کنید. نسل جوان باید این باشد.

عمل به تکلیف نشانه دانشجوی با تقوا

۱۳۷۷/۰۹/۱۷

بیانات در دیدار با جمعی از دانشجویان

هر کس در کشور ما نسبت به جامعه‌ی جوان دانشجوی حساسیت همراه با احساس تکلیف نداشته باشد، بدون شک دچار غفلت است. همه باید امروز قدر نسل جوان را - بخصوص جوانی که در راه کسب علم و معرفت قدم برمی‌دارد - بدانند؛ نسبت به سرنوشت او دارای حساسیت باشند و در برابر این سرنوشت مهم و تعیین کننده، خودشان را مسؤول بدانند. همه‌ی مسؤولان کشور باید این احساس را داشته باشند.

در این جلسه‌ی بسیار باصفا و صمیمی، اگر من بخواهم از موضع یک نگاه پدرانه به مسائل شما نگاه کنم و همه چیز را در یک جمله خلاصه کنم و آن را به صورت یک توصیه به شما عرض کنم، جز توصیه‌ی به تقوا و پرهیزگاری چیزی نخواهد بود. ممکن است به ذهنتان بیاید که این یک حرف تکراری است و سخن تازه‌ای نیست. اولاً بسیاری از سخنان تکراری و هزار بار مکرر شده وجود دارد که پرمغزتر و دل‌بستنی‌تر و جذاب‌تر از سخنان هرگز تا کنون گفته نشده است. این‌طور نیست که هر سخن به تکرار گفته شده‌ای، ناگفتنی و هر سخن تاکنون نگفته‌ای، گفتنی و لازم‌الذکر باشد. در قرآن دهها بار امر به تقوا شده؛ می‌توانست یک بار فقط بگوید «اتقوا الله»؛ اما یک بار نگفته است.

در کتاب نهج‌البلاغه‌ی شریف این امیرالمؤمنینی که امروز چهره‌ی او ترسیم کننده‌ی آرمانهای هر انسان حقیقت‌طلب و پاکدل و والایی است - که درباره‌ی شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام دیگر جای حرف نیست - از همه چیز بیشتر، مخاطبان خودش را به تقوا امر کرده است. می‌توانست یک بار در یک خطبه راجع به تقوا مفصل صحبت کند، بعد دیگر تمام شود. ما هم موظفیم در هر نماز جمعه‌ای مردم را به تقوا امر کنیم؛ «بیهوده سخن به این درازی نبود». خود این درخور تأمل است که چرا نسبت به تقوا این‌قدر باید اهتمام باشد. من امشب شما را به تقوا توصیه می‌کنم و عرض می‌کنم: عزیزان من! فرزندان من! تقوا داشته باشید؛ برای خودتان تقوا کسب کنید.

تقوا خصوصیتی است که برای همه‌ی انسانها و همه‌ی قشرها و فعالیت‌های گوناگون آنها یک چیز لازم است. اگر بتوانند آن را برای خودشان کسب و ذخیره کنند، اولین کسی که از آن سود خواهد برد، خود آنها هستند؛ لذا امر به تقوا، در هر برهه‌ای از زمان، از لحاظ مصداق، یک معنا پیدا می‌کند. کبرای کلی تقوا همیشه یکی است و یک مفهوم دارد؛ اما از لحاظ جزئیات - یعنی مواردی که انسان باید در آنها رعایت تقوا را بکند - می‌بینید که به حسب موارد، دهها معنا پیدا می‌کند. لذاست که توصیه‌ی به تقوا همچنان لازم و ضروری است.

تقوا یعنی چه؟ تقوا، یعنی مراقب بودن و دچار غفلت نشدن. این که می‌گویند پرهیزگاری؛ این پرهیز، غیر از آن معنای پرهیزی است که نخوردن و نرفتن و اقدام نکردن است. تقوا، یعنی انسان حالت پرهیز و برحذر بودن داشته باشد؛ پرهیز کند از این که بلغزد؛ پرهیز کند از این که با سر در جایی سرنگون شود. وقتی شما در یک مسیر کوهستانی کوهنوردی می‌کنید، یا فرضاً از سینه‌ی کوه بالا می‌روید، هر قدمی که شما برمی‌دارید، تعیین کننده است. اگر نسبت به هر قدمی بی‌توجهی کنید، سرنوشت شما به مخاطره می‌افتد؛ لذا هر قدمی را که برمی‌دارید، ناچارید با دقت بردارید؛ یعنی جای پا را امتحان کنید، بعد بگذارید. این معنای تقواست و در همه‌ی امور زندگی ساری و جاری است.

«اتَّقُوا اللَّهَ» (۱) هم که می‌گویند، ترجمه می‌کنند: از خدا بترسید. البته مفهوم خداترسی در قرآن هست، اما «اتَّقُوا اللَّهَ» به این معنا نیست. مفهوم خداترسی، مثل ترس از یک قاضی عادل بصیر است. وقتی قاضی به جزئیات عملی که ما انجام داده‌ایم، بصیر است و در قضاوتش هم شدیداً مراقب عدالت است - یعنی هیچ تخطی‌ای نخواهد کرد - آدمی که در زندگی خودش قصوری دارد، از چنین موجودی طبعاً واهمه دارد. ترس به این معنا در قرآن هست: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخْشَوُا اللَّهَ» (۲) «و خافون ان کنتم مؤمنین»؛ (۳) اما «اتَّقُوا اللَّهَ» یعنی مراقب خدا باشید؛ مواظب باشید که خدای متعال متوجه شماست. تقوا، یعنی همین مراقب بودن، که «انَّ مِنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعِبْرَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ» (۴) کسی که لغزشگاهها و سرنگون‌شدنها را دیده، کسی که بدبختیها و هلاک‌شدنهای اقوام و مردم مختلف را در تاریخ دیده، کسی که آیین‌های تاریخ در مقابل اوست، «حِزْبُهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشَّيْهَاتِ»؛ (۵) تقوا نمی‌گذارد در جایی قدم بگذارد که از آن نقطه مطمئن و خاطر جمع نیست. تقوا، یعنی مراقبت از این که مبادا در نقطه‌ای قدم بگذاریم که بلغزیم و در لجه‌ای که دیگر قابل نجات نیست، فرو افتیم.

تقوا در همه‌ی امور زندگی هست؛ مخصوص مؤمن هم نیست؛ غیر مؤمن هم اگر تقوا داشته باشد، تقوایش، او را به ایمان هدایت خواهد کرد. بیشتر دورماندنهای از هدایت و انگشت اشاره‌ی الهی، ناشی از بی‌تقوایی است؛ یعنی بی‌اهتمامی نسبت به سرنوشت؛ جدی نگرفتن عاقبتی که در انتظار هر انسانی هست؛ جدی نگرفتن مسأله‌ی عبور از مرز مرگ و زندگی. اینها موجب می‌شود که انسان حالت مراقبت نداشته باشد؛ لذا به دنبال این که راه هدایت چیست، نمی‌گردد؛ دنبال این که سرنوشت او پس از مرگ چه خواهد شد، نمی‌رود؛ دنبال این که خدا - که خالق ما و آفریننده‌ی این جهان است - از ما چه می‌خواهد، به جستجو بر نمی‌خیزد. این همان حالت بی‌تقوایی است. اما اگر همین انسان این دغدغه‌ها را داشته باشد - که این دغدغه‌ها از نشانه‌های تقواست - حرکت می‌کند، تلاش می‌کند و دنبال راه حقیقت می‌گردد. کسی که این تلاش را بکند، خدا هم او را هدایت می‌کند؛ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۶) خدا در قرآن می‌فرماید: «أَنَّمَا تَنْذَرُ مَنْ آتَبَعَ الذِّكْرَ»؛ (۷) ای پیغمبر! تو کسانی را می‌توانی هدایت کنی که به دنبال ذکرند. ذکر، یعنی به یاد بودن و دچار غفلت نشدن. تقوا این است.

یک دانشجو هم می‌تواند در درس خود باتقوا باشد؛ در معاشرت خود باتقوا باشد؛ در تلاش سیاسی خود باتقوا باشد؛ در موضعگیری خود باتقوا باشد؛ در انتخاب آینده‌ی خود باتقوا باشد. می‌توان با تقوا حرکت کرد؛ شاخص هم این است که آن جایی که وظیفه را شناختید و آن را حس کردید و احساس کردید که این وظیفه شما را فرا می‌خواند، هیچ عامل دیگری نتواند شما را از حرکت به سوی آنچه که وظیفه است، باز بدارد. خصوصیت عمده‌ی دانشجویان هم از اول همین بوده است.

بنده از دوره‌ی جوانی با دانشجویان سروکار داشته‌ام. در دوره‌ای که برای اقامت از قم به مشهد رفتم، برای طلاب درس تفسیر را شروع کردم. بعد دیدم که یک مشت جوان هم لابلای طلبه‌ها پیدا می‌شوند و می‌آیند شرکت می‌کنند. فهمیدم که اینها دانشجو هستند. احساس کردم که در بین جوانهای دانشجو علاقه‌ای نسبت به تفسیر قرآن وجود دارد و اینها مایلند که در مقابل تفکرات مارکسیستی - که آن روز هم به‌شدت ترویج می‌شد - یک منطق مستحکم و قوی را در اختیار داشته باشند، که آن منطق قرآن است.

این نکته را هم به شما بگویم؛ شاید برای شما بسیار تعجب‌آور باشد. در همان دوران اختناق، با این که نظام، یک رژیم امریکایی بود؛ رژیمی به‌شدت ضد کمونیسم و باندهای کمونیستی بود و با گروههای کمونیستی، بسیار هم دست و پنجه نرم کرده بود و تار و مارشان کرده بود؛ اما درعین حال در آن برهه‌ای که من عرض می‌کنم - یعنی اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ - ترویج مفاهیم مارکسیستی و کتابهای مارکسیستی در محیط عمومی جوانان و دانشگاه و دانشجو، به مراتب

جرم کمتری از ترویج تفکرات اسلامی انقلابی داشت! من می‌دیدم گاهی که می‌خواستیم مثلاً جزوه یا کتابی منتشر کنیم، در مراکز سانسور و مراقبت، با چه موانعی مواجه می‌شد و واقعاً به چاپ نمی‌رسید. اگر هم یک وقت به شکلی ممکن بود این جزوه‌ها و کتابها چاپ شوند و از زیر دستشان در برونند، مگر کتابفروشیها جرأت می‌کردند اینها را در پیشخوان مغازه‌ی خود بگذارند؟! در همان حال، پیشخوانهای کتابفروشیها از این جزوه‌های مارکسیستی پر بود! این وضعیت در تهران بدتر از همه جا بود؛ اما در مشهد هم دیده می‌شد. نزدیک مسجدی که بنده در آنجا نماز می‌خواندم و سخنرانی می‌کردم، یک جلوخان وجود داشت. یک روز از آنجا عبور می‌کردم، دیدم شاید حدود هفت، هشت جلد کتاب مارکسیستی صد صفحه‌ای، صدوپنجاه صفحه‌ای و دویست صفحه‌ای در معرض فروش گذاشته شده است. آن کتابها را از روی جلوخان جمع کردم و خریدم تا به دوستان نشان دهم که وضعیت اینطوری است.

جوانهای مسلمان و مبارز در محیط دانشگاه، دنبال این بودند که سنگر مستحکمی بیابند تا بتوانند با این تفکرات مقابله کنند. من یک مسجدِ جداگانه را برای تفسیر قرآن مخصوص دانشجویان تعیین کردم و گفتم روزهای جمعه فقط برای دانشجویان قرآن تفسیر می‌کنم. همه‌ی کسانی که مجامع جوان را دیده بودند، این استقبال باعث تعجبشان شده بود. مسجدی را که تعیین کرده بودیم، از جوانان پر شد و چون ظرفیت آن جوابگو نبود، جای دیگر رفتیم. البته به یک سال هم نکشید که از طرف ساواک آمدند و جلسه را تعطیل کردند؛ بهانه‌ای هم آوردند که اینجا شما فلان تبلیغ را می‌کنید! من آیات سوره‌ی بقره را تفسیر می‌کردم - آیات اول سوره‌ی بقره درباره‌ی بنی‌اسرائیل است - اینها گفتند مراد شما از بنی‌اسرائیل، همین دولت اسرائیل است و این هم جرم است! لذا جلو سخنرانی و تفسیر مرا گرفتند.

این آمادگی جوانها، مقابله‌ی با خطرات، ایستادن بر سر تصمیم و جواب گفتن به ندای وظیفه‌ای که آنها را دعوت می‌کند، از خصوصیات است که بنده همیشه آن را در محیط جوان مشاهده کرده‌ام. دشمنان اسلام و دشمنان ایران و دشمنان سربلندی این کشور همیشه می‌خواستند مانع شوند از این که نسل جوان این کشور در میدان تحرک علمی، همراه با تعهد ایمانی حرکت کند و به جایی برسد و کشور خودش را به جایی برساند. اینها همیشه در مقابل نسل جوان، لجنزار ایجاد می‌کردند و لغزشگاه به وجود می‌آوردند. البته پشتوانه‌ی غرایز هم وجود دارد. گاهی پیرها هم در مقابل بعضی از وسوسه‌ها دچار لغزش می‌شوند؛ جوان که جای خود دارد. همیشه هم از این چیزها بوده است. لذا قبل از انقلاب، بعد از انقلاب، در اوایل انقلاب، همه‌ی گروههایی که با اسلام و انقلاب و نظام اسلامی مخالف بودند، بر روی دانشگاه متمرکز شدند؛ بلکه بتوانند محیط دانشگاه را تصرف کنند؛ بلکه بتوانند جوانها را به سمتی بکشانند؛ بلکه بتوانند انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و این حرکت عظیم پُرچاذبه‌ی اسلامی را از طرفداران جوان فرزانه‌ی اهل فکر دارای آینده‌ی علمی محروم کنند. از این رو در دانشگاه کارهای زیادی کردند؛ البته اکثر شما یقیناً آن را به یاد ندارید؛ اما برای من مثل همین دیروز است که آن را می‌دیدم. آن زمان هم دانشجویان مؤمن، دانشجویان خوب، دانشجویان اصیل و قشر فعال دانشجوی، در مقابل آن فریب‌خورده‌ها، مهمترین نقش را بر عهده گرفتند. در همین خیابان غربی دانشگاه تهران، قدم به قدم تابلو زده بودند و گروهکهای گوناگون - تعبیر گروهک هم آن وقت پیدا شد - با نامه‌های مختلف هر کدام ستادی داشتند! در داخل دانشگاه هم اتاقهای مشخصی را از دانشکده‌های گوناگون به خودشان اختصاص داده بودند و آنجا را اول مرکز مباحثات سیاسی و کارهای حزبی خودشان قرار داده بودند، بعد هم به اسلحه‌خانه تبدیل کرده بودند! بنده در یکی از روزهای هفته به مسجد دانشگاه تهران می‌رفتم و ظهرها نماز می‌خواندم؛ بعد از نماز هم سخنرانی مختصری می‌کردم و پاسخ سؤالات دانشجویان را می‌دادم. این برنامه‌ی هر هفته‌ی من بود. یک روز نزدیک ظهر بود که به طرف دانشگاه حرکت کردم. به دانشگاه که رسیدم، دیدم خلوت خلوت است. چند نفر از بچه‌های مؤمن که آنجا بودند، آمدند به محافظان من گفتند نگذارید فلانی به

دانشگاه بیاید؛ خطر ناک است! من گفتم نه، ما قرار داریم. روز یکشنبه است و من باید بروم و برنامه‌ی مسجد دانشگاه را تعطیل نمی‌کنم. بالاخره از نقطه‌ای به مسجد دانشگاه آمدم و دیدیم تعداد بسیار معدودی از بچه‌ها آن‌جا مانده‌اند. بالاخره آمدند و ما را قانع کردند که در دانشگاه نمانیم. من از دانشگاه بیرون آمدم، آنها هم بیرون آمدند؛ بعد هم خود همین جوانهای دانشجو و مردم، اینها را از دانشگاه اخراج کردند. در آن زمان دولت اعلام کرد و امام پشتیبانی کردند و مردم به دانشگاه ریختند و سطح دانشگاه را چنان مملو از جمعیت کردند که این گروهها مثل نمکی که در آب حل شود، حل شدند. دانشگاه از دست گروهکها بیرون آمد؛ پیشروش هم خود دانشجویان بودند. محیط دانشجویی این است؛ محیط صفا، محیط صداقت، محیط صمیمیت، محیط پاسخگویی به احساسات درست. لذاست که تقوا و پرهیزگاری هم حقیقتاً برای مجموعه‌ی جوان - که شما باشید - کاملاً میسر است.

البته من از این که می‌بینم شما تشکلهای مختلف و مذاقهای سیاسی مختلف کنار هم می‌نشینید، با هم هستید و با هم مجتمع شده‌اید، احساس خوشحالی می‌کنم. بنده از این جداییها و دودستگیهایی که سعی می‌شود در همه‌ی محیطهای مردمی، از جمله در محیط دانشجویی به وجود آید و بر دانشجویها تحمیل شود به شدت رنج می‌برم. بنده یکی، دو سال پیش در نماز جمعه تعبیر «خودی و غیرخودی» را مطرح کردم. عده‌ای بسیار برآشفته شدند؛ در حالی که این تعبیر، برآشفتگی نداشت و حرف درستی بود. مسأله‌ی «خودی و غیرخودی»، مسأله‌ی کاملاً درستی است. اولاً این مربوط به سطح ملت نبود؛ خطاب به بسیاسیون و فعالان سیاسی بود؛ خطاب به کسانی بود که در زمینه‌های گوناگون سیاسی در میدان هستند و تصمیم‌گیری و کار می‌کنند. آحاد مردم در محیطهای مختلف - محیط کار، محیط اشتغالات گوناگون، محیط زندگی - با هم زندگی می‌کنند؛ همه گونه آدم هم در کنار یکدیگر هستند؛ همسایه، دوست، آشنا، رفیق، هم‌چراغ، همکار؛ بنابراین بحث آنها نبود؛ بحث خودی و غیرخودی، بحث خودی و غریبه، بحث میدان فعالیت سیاسی است.

شما یک وقت می‌بینید که دشمنان یک ملت، براساس محاسبه‌ای، خواسته‌ها و انگیزه‌ها و شعارهایی را مطرح و رویش کار می‌کنند؛ فعالان فکری و ایدئولوگهایشان می‌نشینند کار می‌کنند، شعار استخراج می‌کنند و مطالب در می‌آورند و این به نحوی به محیط فعالان سیاسی یک کشور تزریق می‌شود و عده‌ای هم کمر بسته‌ی ترویج این افکار می‌شوند! هدف از ترویج این افکار چیست؟ هدف، یکی از چند چیز است: یا ایجاد اختلاف، یا تعویق در حرکتی که این ملت به سمت آرمانی شروع کرده است، یا نفوذ در مراکز اقتصادی و تصرف امکانات اقتصادی در این کشور؛ از این قبیل چیزهاست. کشور ما همه‌ی این چیزها را قبل از انقلاب داشت؛ یعنی در مراکز اقتصادی و نظامی و سیاسی ما، بیگانگان و دشمنان این ملت مشغول کار بودند؛ نفوذ داشتند، حضور داشتند و تصمیم‌گیر بودند؛ در همه‌ی شؤون اقتصادی و اجتماعی هم نقش داشتند و رأی و اراده‌شان تأثیر و نقش داشت. در حال حاضر دست اینها قطع شده و بسیار طبیعی است که به قصد برگرداندن وضعیت قبلی، با این نظامی که منافع آنها را این‌طور از آنها باز ستانده و طعمه را از دهن آنها گرفته، مبارزه و مقابله کنند.

امروز هم فعالان محافل سیاسی کشورهای استکباری و استعماری - بخصوص امریکا - در این زمینه‌ها تجربه‌شان بسیار زیاد است. در همه‌ی دنیا از این گونه فعالیتها کرده‌اند: در امریکای لاتین، در آفریقا، در آسیا و در خود اروپا. برای نفوذ در لایه‌های اقتصادی، لایه‌های سیاسی و تصمیم‌گیری در کشورهای مختلف، مقابله و مبارزه کردند؛ چقدر رژیمها را ساقط کردند، چقدر کودتاهای نظامی را سازماندهی کردند، چقدر قدرتهای استعماری را پشتیبانی کردند، که الان هم می‌کنند. در همین منطقه‌ی خود ما - که بنده نمی‌خواهم اسم بیاورم - شما می‌توانید چقدر دولت و رژیم حکومتی بشمارید که حکومتهای آنها یک ذره پایگاه مردمی ندارند؛ یک ذره مشروعیت عقلانی و سیاسی و انسانی - چه برسد به دینی - ندارند؛ یک ذره

مردم در شکل این حکومتها و تصمیم‌گیری اینها نقش ندارند؛ اما این حکومتها با اقتدار نظامی و سیاسی در کشورهای خودشان مشغول کارند! پشتیبان اینها کیست؟ پشتیبانان همین دولتهای استکباری و در رأس همه هم امریکاست. ما از این حکومتها کم نداریم؛ الان همین‌طور که نگاه می‌کنیم، می‌شود اقلأ شش، هفت دولت را از این قبیل پیدا کرد.

اینها تجربه‌ی زیادی هم در این کار دارند. می‌نشینند در زمینه‌های گوناگون طراحی می‌کنند، شعارهای تبلیغاتی درست می‌کنند و اینها را پرتاب می‌کنند. کسانی را هم در این‌جا دارند که آنچه را که آنها پاس داده‌اند، اینها می‌گیرند و کاری را که باید بکنند، از طرف آنها می‌کنند! این شخص کیست؟ این غیرخودی و غریبه است؛ هر کس می‌خواهد باشد؛ چه نام یک حزب بخصوص رویش باشد، چه نباشد؛ چه صریحاً بگوید که من طرفدار دخالت و نفوذ امریکا در ایرانم - که البته چنین چیزی را به آسانی هم اعتراف نمی‌کنند - چه صریحاً نگوید؛ چه بگوید من می‌خواهم خواسته‌های امریکا در ایران تحقق پیدا کند، چه این را صریحاً نگوید؛ رفتار و حرفش این را نشان می‌دهد؛ این می‌شود بیگانه. در محیط سیاسی، از چنین عنصر و چنین موجودی باید برحذر بود. البته باید برحذر بود، نه این‌که او را قلع و قمع کرد؛ نه، ما هرگز این را نه به دولت توصیه کردیم و نه توصیه می‌کنیم، نه به دستگاههای گوناگون توصیه می‌کنیم. اینها اگر جرمی مرتکب شدند، باید به عنوان مجرم تعقیب شوند؛ ولی مادامی که جرم قانونی مرتکب نشده‌اند، ما نمی‌گوییم کسی که نظرش این‌گونه است، باید قلع و قمع و نابود شود. اینها از حقوق شهروندی هم برخوردارند؛ ولی بیگانه‌اند، خودی نیستند، محرم نیستند، خیرخواه نیستند. این حرف، آن روز عده‌ای را ناراحت کرد که چرا شما می‌گویید خودی و غریبه؟! البته من همان وقت احتمال قوی دادم کسانی که در مقابل شعار «خودی و غیرخودی» صف‌آرایی و جنجال کردند، خود آن تحریک‌کنندگان یا شعاردهندگان از کسانی هستند که اگر قرار باشد مجموعه‌های سیاسی ما بسنجند و ببینند غیرخودی کیست، به آنها می‌رسند! هر کسی هم این تقسیم‌بندی را قبول می‌کند؛ یعنی حرفی کاملاً منطقی و قابل قبول است. کسی که مصالح شما را قبول ندارد، شما نمی‌توانید با او احساس راحتی و محرمیت کنید. کسی که با منافع شما دشمن است، برای حرف شما، راه شما، کار شما، آینده‌ی شما، اهمیتی قائل نیست، بلکه درست عکس آن به نظرش لازم و مهم می‌آید؛ این بدیهی است که نمی‌توانید به او اعتماد کنید. بنابراین مسأله‌ی «خودی و غیرخودی»، مسأله‌ی بسیار روشنی است؛ درعین‌حال بعضی افراد در مقابل آن صف‌آرایی کردند؛ در بعضی از مطبوعات و روزنامه‌ها هم نوشتند و چیزهایی هم گفتند!

همانها که صف‌بندی با بیگانه‌ی دشمن بداندیش بدخواه را برنمی‌تابند، در مقابل یک عنصر ایرانی مؤمن خودی علاقه‌مند به مصالح کشور و به آینده‌ی کشور، اما از لحاظ سیاسی دارای مذاقی متفاوت، منش و روش «خودی و غیرخودی» را اعمال می‌کنند! این غلط است. لذا من از این‌که آقای قمی فرمودند دوستانی که در این‌جا تشریف دارند - دخترها و پسرهای عزیز - از مجموعه‌ها و تشکلهای مختلف دانشجویی هستند، بسیار خوشوقت شدم.

تقوا در شناخت وظیفه و موضعگیریهایی لازم هم اثر می‌گذارد. وقتی می‌گوییم تقوا، منظورمان این نیست که حتماً کسی گردنش را کج کند و بنا کند با تسبیح ذکر گفتن. معنای تقوا صرفاً این نیست. در مفهوم تقوا، هشیاری، بیداری، توجه و جهت‌های مختلف را زیر نظر داشتن نهفته است؛ مثل راننده‌ای که پشت فرمان نشسته، اما چهارگوشه‌ی ماشین زیر چشمش قرار دارد و مراقب است.

در اتخاذ مواضع سیاسی نیز همین تقوا لازم است. آن‌جایی که می‌خواهید موضعگیری سیاسی کنید، باید توجه داشته باشید که آیا این موضع، موضعی است که با آرمانهای انقلابی، با آرمانهای اسلامی و با مصالح عالی این کشور منطبق و موافق است یا نه؟ این‌جا، جایی است که تقوا اثر می‌گذارد.

عزیزان من! آن چیزی که بعضی کسان را به یک موضعگیری می‌کشاند - برخلاف آنچه که ادعا می‌کنند - و گاهی اوقات علت آن قابل تشخیص نیست؛ حبّ و بغضها، خُلقیات، ضعفها، طمع‌ورزیها، ترسها و از این قبیل چیزهاست. آینده‌ای را برای خودشان ترسیم می‌کنند؛ برای این که مبادا از آن آینده دور بیفتند، موضعگیری‌ای می‌کنند. این موضعگیری صحیحی نیست؛ این اقدام پرهیزگاران و برخاسته‌ای از تقوا نیست.

بعضی افراد انگیزه‌شان فقط کسب قدرت است؛ این را هم ما دیده‌ایم. در همین دوره‌ی بیست‌ویکی دو ساله‌ی انقلاب کسانی را دیدیم که حرفهای به ظاهر موجّهی می‌زدند؛ اما حرفهایشان برخاسته از دلی شیفته و تشنه‌ی قدرت بود. در همان اوایل انقلاب، آقایانی که قدرت را در اختیار گرفتند و امام هم از آنها نهایت پشتیبانی را کردند، می‌خواستند راه انقلاب را به کلی عوض کنند - که اگر هوشیاری و قاطعیت و صلابت امام و دقّت بعضی از کسانی که دست‌اندرکار مسائل اینها بودند، نمی‌بود، معلوم نبود که نتیجه‌ی این تلاش و این انقلاب عظیم مردم چه می‌شد - و من نه در یک ماجرا، بلکه در ماجراهای متعدّد این را آزمودم که برای آنها آنچه مهم بود، در درجه‌ی اول دست یافتن به قدرت بود؛ چه برای شخص خودشان، چه برای گروه خودشان! گروه‌گرایی به آنها اجازه نمی‌داد که حتی دوستان خودشان را که از غیر گروه خودشان بودند، به دایره‌ی قدرت و مسؤولیت راه دهند! خوشبختانه مسؤولیتهای آنها ادامه پیدا نکرد؛ چون آگاهی و هوشیاری امام مانع شد. البته برخوردی که اینها با انقلاب و با خطّ امام و با پیروان امام و پیروان انقلاب و علاقه‌مندان به اسلام انقلابی داشتند، همیشه برخورد نامناسب و غیر خیرخواهانه‌ای بوده است.

به‌هرحال من به شما جوانان عزیز عرض می‌کنم: چه در درس خواندن، چه در اتخاذ مواضع سیاسی و چه در فعالیت‌های فرهنگی، تقوای الهی و رضای خدا و جستجوی از آن جایی را که می‌دانید باعث خشنودی خدای متعال است، فراموش نکنید و از دست ندهید. اساس این است. یک کشور به بهروزی خواهد رسید، اگر در این کشور جماعت قابل توجّهی از مردم با چنین نیتی وجود داشته باشند؛ ولو همه هم چنین نباشند. وقتی که جماعت مؤمن و زمره‌ی مؤمنه‌ای در یک کشور وجود داشته باشند، اینها بلاشک راههای هدایت را، راههای سلامت را، راههای اعتلاء و عزّت را در پیش خواهند گرفت.

شما نسل جوانی هستید که در یکی از حسّاسترین دورانها در کشورتان زندگی می‌کنید. من گمان می‌کنم به این حسّاسیت، ما کمتر دوره‌ای در گذشته داشته‌ایم؛ یعنی این گونه تعبیر کنیم: حسّاسیت دوران و زمان، به انضمام آمادگی شرایط را نداشتیم. شاید دوره‌های دیگری هم به همین حسّاسیت بوده است، لیکن آمادگیها وجود نداشت؛ اما امروز آمادگی برای این که نسل جوان این کشور بتواند عقب‌ماندگیهای گذشته را جبران کند، وجود دارد. امکانات تحصیل آماده است؛ راه خدا و راه دین، راه نمایانی است؛ مبنای نظام و مبنای جامعه، بر صلاح است نه فساد؛ مسؤولان کشور کسانی هستند که انگیزه و داعیه‌شان، داعیه‌ی صلاح و داعیه‌ی خدمت است؛ بیگانگانی که همیشه بدخواه این کشور بوده‌اند و هر وقت توانسته‌اند، علیه مصالح کشور فعالیت کرده‌اند، در امور داخلی کشور هیچ نقشی ندارند. همه‌ی اینها امکانات است.

البته کسانی تلاش می‌کنند که این امکانات و این ظرفیتهای و فضای مساعد را از این کشور و این ملت بگیرند. به نظر من امروز عمده‌ترین چالشی که در مقابل دانشجویان - همه قشرهای دانشجو و همه‌ی گروههای دانشجویی - وجود دارد، مواجهه و مقابله با کسانی است که سعی می‌کنند این محیط متناسب رشد را در جامعه‌ی ما از بین ببرند و افراد را ناامید کنند؛ سطح درس و علم را در مراکز دانشگاهی پایین بیاورند؛ علم را بی‌رونق کنند؛ کلاسها را بی‌رونق کنند؛ دانشجویان را به کارهای گوناگون حاشیه‌ای - به تنازعهای گوناگون، به انگیزه‌های سیاسی بی‌معنی و پوچ - سرگرم کنند.

من می‌بینم گاهی اوقات در محیطهای دانشجویی اظهاراتی می‌شود. البته من از این که چنین اظهاراتی بشود، نه تعجب می‌کنم، نه خلاف انتظارم هست. این طور چیزها بودنش اهمیتی ندارد؛ آنچه که برای من اهمیت پیدا می‌کند، این است که انگیزه‌ی طرح این گونه مطالب در محیطهای دانشجویی چیست؟ امروز بیست سال است که محیط دانشگاهی کشور حرکتی به سمت جلو کرده و یک کمیت قابل توجه دانشجو در این کشور وجود دارد که طبعاً وقتی این کمیت از لحاظ نیروی انسانی وسیع است، انسان مطمئن است که کیفیتهای خوبی هم در این خلال وجود دارد. آیا این انگیزه‌ی مخالفان نیست که به نحوی دانشگاه را از ادامه‌ی روند کار علمی و تحصیلی باز بدارند؟ انسان این را احتمال می‌دهد که در بعضی از این فعالیتهایی که نسبت به محیطهای دانشجویی انجام می‌گیرد، این انگیزه‌های پلید و خبیث وجود داشته باشد که نخواهند بگذارند محیط دانشگاه جوان و مؤمن ما در همین راهی که حرکت می‌کند، به حرکت خود ادامه دهد. لذاست که شما عزیزان - که بحمدالله دلهای نورانی و جانهای پاک و نیتهای خالصی دارید و ان شاء الله مورد توجه الهی هستید - سعی کنید در همه‌ی فعالیتهای خودتان به تقوا توجه داشته باشید و هرچه می‌توانید، روی اهمیت تقوا فکر کنید و این که در کدامیک از این تلاشهای شما، چگونه عملی، چگونه حرکتی، چگونه موضعگیری‌ای، موضعگیری منطبق با تقواست.

فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی باید چمران‌ها باشند

۱۳۸۹/۰۴/۰۲

بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها

این جمع در واقع نماد یک جمع مشخص کننده‌ی ترکیب علم و ایمان است؛ اساتید دانشگاه با صبغه‌ی خدائی بسیجی، مظهر ترکیب علم و ایمانند. جلسه هم جلسہ‌ی صمیمی و خوبی بود. من بیانات دوستان را - که این دوستانی که سخن گفتند، فرزندان ما هستند و هستند - با دقت گوش کردم؛ دوستان پیشنهادهای خوبی هم مطرح کردند؛ البته بعضی از این پیشنهادها به دولت مربوط است - وزرای محترم و مسئولان حضور دارند و دستگاه‌های دولتی باید آنها را دنبال کنند - بعضی از پیشنهادها هم نه، کلی‌تر و فراتر از حیطه‌ی دستگاه‌های اجرائی است که خوب، باید روی اینها فکر کنیم و ان شاء الله از آنها استفاده کنیم و به کار بندیم.

این پیشنهادی هم که درباره‌ی نامگذاری روز شهادت شهید چمران به نام روز «بسیج اساتید» و «اساتید بسیجی» ذکر شد، به نظرم پیشنهاد معنی‌دار و پرمغزی است. مرحوم شهید چمران حقاً یک نمونه و مظهری بود از آن چیزی که انسان دوست میدارد تربیت جوانان ما و دانشگاهیان ما به آن سمت حرکت بکند. بد نیست.

و حق این شهید عزیز هم ایجاب میکند که چند کلمه‌ای درباره‌ی شهید چمران صحبت کنیم. اولاً این شهید یک دانشمند بود؛ یک فرد برجسته و بسیار خوش استعداد بود. خود ایشان برای من تعریف میکرد که در آن دانشگاهی که در کشور ایالات متحده‌ی آمریکا مشغول درسهای سطوح عالی بوده - آنطور که به ذهنم هست ایشان یکی از دو نفر برترین آن دانشگاه و آن بخش و آن رشته محسوب میشده - تعریف میکرد برخورد اساتید را با خودش و پیشرفتش در کارهای علمی را. یک دانشمند تمام‌عیار بود. آن وقت سطح ایمان عاشقانه‌ی این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آینده‌ی دنیائی به ظاهر عاقلانه را رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول فعالیتهای جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخترین و خطرناکترین دورانهای حیات خودش را میگذراند. ما اینجا در سال ۵۷ می‌شنیدیم خبرهای لبنان را. خیابانهای بیروت سنگربندی شده بود، تحریک صهیونیستها بود، یک عده هم از داخل لبنان کمک میکردند، یک وضعیت عجیب و گریه‌آوری در آنجا حاکم بود، و صحنه هم بسیار شلوغ و مخلوط بود.

همان وقت یک نواری از مرحوم چمران در مشهد دست ما رسید که این اولین رابطه و واسطه‌ی آشنائی ما با مرحوم چمران بود. دو ساعت سخنرانی در این نوار بود که توضیح داده بود صحنه‌ی لبنان را که لبنان چه خبر است. برای ما خیلی جالب بود؛ با بینش روشن، نگاه سیاسی کاملاً شفاف و فهم عرصه - که توی آن صحنه‌ی شلوغ چه خبر است، کی با کی طرف است، کی‌ها انگیزه دارند که این کشتار درونی در بیروت ادامه داشته باشد - اینها را در ظرف دو ساعت در یک نواری ایشان پر کرده بود و فرستاده بود، که دست ما هم رسید. رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکن دوران فتنه را هم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص میکند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا.

از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت. رفت کردستان و در جنگهایی که در آنجا بود حضور فعال داشت؛ بعد آمد تهران و وزیر دفاع شد؛ بعد که جنگ شروع شد، وزارت و بقیه‌ی مناصب دولتی و مقامات را کنار گذاشت و آمد اهواز،

جنگید و ایستاد تا در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به شهادت رسید. یعنی برای او مقام ارزش نداشت، دنیا ارزش نداشت، جلوه‌های زندگی ارزش نداشت.

اینجور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذات زندگی را نفهمد؛ بعکس، بسیار لطیف بود، خوش‌ذوق بود، عکاس درجه‌ی یک بود - خودش به من میگفت من هزارها عکس گرفته‌ام، اما خودم توی این عکسها نیستم؛ چون همیشه من عکاس بوده‌ام - هنرمند بود. دل باصفائی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛ شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده بود، اما دل، دل خداجو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا.

انسان باانصافی بود. لابد قضیه‌ی پاوه را شماها میدانید که در پاوه بر روی بلندی‌ها، بعد از چند روز جنگیدن، مرحوم چمران با چند نفر معدود همراهش، محاصره شده بودند؛ ضد انقلاب اینها را از اطراف محاصره کرده بود و نزدیک بود به اینها برسند که امام اینجا از قضیه مطلع شدند، و یک پیام رادیویی از امام پخش شد که همه بروند طرف پاوه؛ دوی بعدازظهر این پیام پخش شد؛ ساعت چهار بعدازظهر من توی این خیابانهای تهران شاهد بودم که همین طور کامیون و وانت و اینها بودند که از مردم عادی و نظامی و غیر نظامی از تهران و همین طور از همه‌ی شهرستانهای دیگر، راه افتادند بروند طرف پاوه. بعد از قضیه‌ی پاوه که مرحوم شهید چمران آمده بود تهران، توی جلسه‌ای که ما بودیم به نخست‌وزیر وقت گزارش میداد که بین اینها هم از قدیم یک رابطه‌ی عاطفی‌ای وجود داشت. مرحوم چمران توی آن جلسه اینجوری گفت: وقتی ساعت دو پیام امام پخش شد، به مجرد پخش پیام امام و قبل از آنی که هنوز هیچ خبری از حرکت مردم به آنجا برسد، ما احساس کردیم که کأنه محاصره باز شد. میگفت: حضور امام و تصمیم امام و پیام امام آنقدر مؤثر بود که به صورت برق‌آسا و به مجرد اینکه پیام امام رسید، کأنه برای ما همه‌ی آن فشارها به پایان رسید؛ ضد انقلاب روحیه‌ی خودش را از دست داد و ما نشاط پیدا کردیم و حمله کردیم و حلقه‌ی محاصره را شکستیم و توانستیم بیاییم بیرون. آنجا نخست‌وزیر وقت خشمگین شد و به مرحوم چمران توپید که ما این همه کار کردیم، این همه تلاش کردیم، تو چرا همه‌ی این را به امام مستند میکنی؟! یعنی هیچ ملاحظه نمی‌کرد؛ منصف بود. بالاینکه میدانست که این حرف گله‌مندی ایجاد خواهد کرد، اما گفت.

حضور برای او یک امر دائمی بود. ما از اینجا با هم رقتیم اهواز؛ اول رفتن ما به جبهه، به اتفاق رفتیم. توی تاریکی شب وارد اهواز شدیم. همه جا خاموش بود. دشمن در حدود یازده دوازده کیلومتری شهر اهواز مستقر بود. ایشان شصت هفتاد نفر هم همراه داشت که با خودش از تهران جمع کرده بود و آورده بود؛ اما من تنها بودم؛ همه با یک هواپیمای سی - ۱۳۰ رفته بودیم آنجا. به مجردی که رسیدیم و یک گزارش نظامی کوتاهی به ما دادند، ایشان گفت که همه آماده بشوید، لباس بپوشید تا برویم جبهه. ساعت شاید حدود نه و ده شب بود. همان جا بدون فوت وقت، برای کسانی که همراه ایشان بودند و لباس نظامی نداشتند، لباس سربازی آوردند و همان جا کوت کردند؛ همه پوشیدند و رفتند. البته من به ایشان گفتم که من هم میشود بیایم؟ چون فکر نمی‌کردم بتوانم توی عرصه‌ی نبرد نظامی شرکت کنم. ایشان تشویق کرد و گفت بله، بله، شما هم میشود بیایید. که من هم همان جا لباسم را کندم و یک لباس نظامی پوشیدم و - البته کلاشینکف داشتم که برداشتم - و با اینها رقتیم.

یعنی از همان ساعت اول شروع کرد؛ هیچ نمی‌گذاشت وقت فوت بشود. ببینید، حضور این است. یکی از خصوصیات خصلت بسیجی و جریان بسیجی، حضور است؛ غایب نبودن در آنجایی که باید در آنجا حاضر باشیم. این یکی از اولی‌ترین خصوصیات بسیجی است.

در روز فتح سوسنگرد - چون میدانید سوسنگرد اشغال شده بود؛ بار اول فتح شد، دوباره اشغال شد؛ باز دفعه‌ی دوم حرکت شد و فتح شد - تلاش زیادی شد برای اینکه نیروهای ما - نیروهای ارتش، که آن وقت در اختیار بعضی دیگر بودند - بیایند و این حمله را سازماندهی کنند و قبول کنند که وارد این حمله بشوند. شبی که قرار بود فردای آن، این حمله از اهواز به سمت سوسنگرد انجام بگیرد، ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود که خبر آوردند یکی از یگانهای که قرار بوده توی این حمله سهیم باشد را خارج کرده‌اند. خب، این معنایش این بود که حمله یا انجام نگیرد یا بکلی ناموفق بشود. بنده یک یادداشتی نوشتم به فرماندهی لشکری که در اهواز بود و مرحوم چمران هم زیرش نوشت - که اخیراً همان فرماندهی محترم آمده بودند و عین آن نوشته‌ی ما را قاب کرده بودند و دادند به من؛ یادگار قریب سی ساله؛ الان آن کاغذ در اختیار ماست - و تا ساعت یک و خرده‌ای بعد از نصف شب ما با هم بودیم و تلاش میشد که این حمله، فردا حتماً انجام بگیرد. بعد من رفتم خوابیدم و از هم جدا شدیم.

صبح زود ما پا شدیم. نیروهای نظامی - نیروهای ارتش - که حرکت کردند، ما هم با چند نفری که همراه من بودند، دنبال اینها حرکت کردیم. وقتی به منطقه رسیدیم، من پرسیدم چمران کجاست؟ گفتند: چمران صبح زود آمده و جلو است. یعنی قبل از آنی که نیروهای نظامی منظم و مدون - که برنامه ریخته شده بود که اینها در کجا قرار بگیرند و آرایش نظامی‌شان چگونه باشد - حرکت بکنند و راه بیفتند، چمران جلوتر حرکت کرده بود و با مجموعه‌ی خودش چندین کیلومتر جلو رفته بودند. بعد هم الحمدلله این کار بزرگ انجام گرفت، و چمران هم مجروح شد. خدا این شهید عزیز را رحمت کند. اینجوری بود چمران. دنیا و مقام برایش مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود، برایش اهمیتی نداشت. بانصاف بود، بی‌رودربایستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازک‌مزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود.

من خودم میدیدم شلیک آر.پی.جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم میداد؛ چون آر.پی.جی جزو سلاحهای سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم. او در لبنان یاد گرفته بود و به همان لهجه‌ی عربی آر.پی.جی هم میگفت؛ ماها میگفتیم آر.پی.جی، او میگفت آر.پی.جی. او از آنجا بلد بود؛ یک مقدار هم از یک راه‌هائی گیر آورده بود؛ تعلیم میداد که اینجوری آر.پی.جی را بایستی شلیک کنید. یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک پلاسما‌ی در درجه‌ی عالی، در کنار شخصیت یک گروه‌بان تعلیم دهنده‌ی عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رقیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی میشود. دانشمند بسیجی این است؛ استاد بسیجی یک چنین نمونه‌ای است. این نمونه‌ی کاملش است که ما از نزدیک مشاهده کردیم. در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلابی و تضادهای دروغین - که به عنوان نظریه مطرح میشود و عده‌ای برای اینکه امتداد عملی آن برایشان مهم است دنبال میکنند - اینها دیگر در وجود یک همچین آدمی بی‌معنا است. هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل. اینکه گفتند:

با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود

بیچاره من که ساخته از آب و آتشم

نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنویِ ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است.

خب، حالا توقعی که ما داریم و این توقع، توقع زیادی هم نیست، یعنی آن زمینه‌ای که انسان مشاهده میکند - این روحیه‌های پر نشاط شما، این دل‌های پاک و صاف، این ذهن‌های روشن، این جوّال بودن فکرهای شما که انسان در عرصه‌های مختلف از نزدیک شاهد است - این امید را و این توقع را به انسان میبخشد، این است که فرآورده‌ی دانشگاه جمهوری اسلامی - نه به نحو استثنا بلکه به نحو قاعده - چمران‌ها باشند؛ نه اینکه چمران‌ها یک استثنا باشند. این امید، امید بی‌جائی نیست.

اگر در سال ۷۶ که شماها اول یک عده در مشهد، یک عده در اصفهان و یک عده در دانشگاه علم و صنعت، به نام اساتید بسیجی دور هم جمع شدید و جمع و جور کردید، میگفتند که ده سال بعد یا دوازده سال بعد چند هزار استاد بسیجی با همین انگیزه‌ها، با همین عشق‌ها و با همین جهتگیری‌ها در سطح کشور وجود خواهد داشت، هیچ‌کس باور نمیکرد؛ اما شد. نمیخواهم مبالغه کنم؛ نمیخواهم واقعیت را رنگین‌تر از آنچه که هست برای خودم و برای شما نمایش بدهم و دل خودمان را به توهم خوش کنیم؛ نه، روشن است که همه‌ی ما در یک سطح نیستیم - بعضی‌مان بالاترند و بعضی‌مان پائین‌تریم؛ ایمان‌هایمان، عشق‌هایمان، همت‌هایمان، انگیزه‌هایمان - لکن این جریان، از صورت یک جریان باریک که بعضی امید نداشتند باقی بماند و بعضی همت گماشته بودند که آن را از بین ببرند، به یک جریانی تبدیل شده که دیگر حالا جلوی آن را نمیشود گرفت؛ جریان عظیم استادان انقلابی و مؤمن و بسیجی در سطح دانشگاه، در رشته‌های مختلف علمی و در رتبه‌های بالای علمی.

پس این توقع بی‌جا نیست؛ وقتی انسان این حرکت را می‌بیند، این رشد را می‌بیند، این توقع بیجا نیست که ما بخواهیم دانشگاه جمهوری اسلامی، در آینده عناصری مثل چمران را پرورش بدهد. آن وقت شما ببینید چه خواهد شد! چه خواهد شد! نظامی با مطالبات بین‌المللی در سطح اعلا؛ در زمینه‌ی انسان، در زمینه‌ی حکومت، در زمینه‌ی زن، در زمینه‌ی اخلاق و در زمینه‌ی علم. مطالبات امروز ما مطالبات بین‌المللی است.

حالا بعضی‌ها - مطبوعاتی و غیرمطبوعاتی - تا اسم بین‌المللی می‌آید لبخند تمسخر می‌زنند؛ اینها نمیفهمند؛ درک نمیکنند افق دید وسیع یعنی چه. تا شما نظر به قله نداشته باشید امکان ندارد تا دامنه هم بتوانید حرکت کنید، چه برسد به اینکه امید به قله رسیدن باشد؛ همت بلند. در روایات ما به مؤمن هم توصیه شده است که همت بلند داشته باشد. بزرگان به سالک هم میگویند: همت عالی باشد. این قدم‌های اول و فتوحات ابتدای کار، کسی را دلخوش نکند؛ همتهای بلند باید داشت. نگاه هم بایستی انسانی باشد. انسان یعنی آنچه که در همه‌ی جهان گسترده است؛ «إِذَا أَخْلَقَ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ»؛ یا با شما دینش یکی است یا اگر دینش هم یکی نیست، در خلقت و آفرینش مثل شماست؛ انسانیت. نگاه بایستی متوجه یک چنین گستره‌ی وسیعی باشد.

آرزوهائی که امروز ما برای این گستره‌ی وسیع داریم، آرزوهائی است که هیچ ملت آگاهی، هیچ دانشمند فرزانه‌ای و هیچ سیاسی منصفی، اینها را رد نمیکند. ما داعیه‌ی محو نظام سلطه را داریم؛ یعنی رابطه‌ی سلطه‌گری: سلطه‌گر و سلطه‌پذیر؛ حتی انسانی هم که در یک کشوری که دولتش صددرصد سلطه‌گر است زندگی میکند، این را رد نمیکند؛ یعنی در مناسبات جهانی، رابطه‌ی سلطه‌گر و سلطه‌پذیر نباشد. همچنین عدالت و استفاده‌ی از علم برای آسایش بشر نه برای تهدید بشر. بخصوص در طول این دوره‌های اخیر بعد از جنبش علمی دنیا - رنسانس - به این طرف و بخصوص در این یک قرن

اخیر، بسیاری از آنچه در زمینه‌ی علم انجام گرفته، به جای اینکه برای آسایش بشر باشد در تهدید بشر بوده؛ یا تهدید جان، یا تهدید اخلاق، یا تهدید خانواده؛ و تشویق به مصرف‌گرایی و پرکردن جیب چپاولگران بین‌المللی و صاحبان و پدیدآورندگان تراستها و کارتلها. ما میگوئیم علم، به جای اینها در خدمت انسان قرار بگیرد؛ در خدمت آسایش انسان، در خدمت آرامش انسان و در خدمت روح و روان انسان. اینها حرفهائی است که دنیا نمیتواند رد کند.

میدانید وقتی نظامی با این آرمانها و ملتی با این خصوصیات - با به کارگیری همتِ ایمانی برای پیشرفت در این عرصه‌ها، با استفاده‌ی از وعده‌های قرآنی در زمینه‌ی نصرت مؤمنین، با نترسیدن از مرگ و مرگ را وصول به خدا و شهادت لله دانستن - به شخصیهائی دانشمند و فرزانه از قبیل چمران مزین و مفتخر بشود، به کجا خواهد رسید؟! این آن توقعی است که ما داریم.

حیف است جوانان ما، بچه‌های ما و نسل نوحاسته، اینها را ندانند

۱۳۷۴/۰۱/۳۰

بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و پرسنل ارتش

من بعضی از این وسوسه‌ها و تالشهایی را که [دستگاههای جاسوسی] دشمن [در ارتش] کرده است به شما عرض می‌کنم: ... در اوایل جنگ، عناصری از همان وابستگان به دشمن، سعی می‌کردند که در زمینه‌ی پشتیبانی و لجستیک و عملیات، کار را معوق کنند و نگذارند که ارتش خودش را در صحنه‌ی جنگ نشان دهد. گمان می‌کنم که هر ارتشی در آن موقعیت در مقابل چنان هجومی قرار می‌گرفت، متلاشی می‌شد. اما ارتش جمهوری اسلامی ایران، ارتش مسلمان و معتقد به آرمانهای الهی، خودش را با چنگ و دندان نگهداشت. یک شب یک افسر از لشکر ۹۲ زرهی اهواز، با التماس پیش من آمد که «من با شما دو کلمه حرف دارم.» من فکر کردم می‌خواهد بگوید مرخصی‌ای به من بدهید؛ مثلاً بروم چند روزی زن و بچه‌ام را ببینم. واقعا چنین چیزی به ذهنم آمد. بالاخره پیش من آمد و گریه کرد، که «من از شما خواهش می‌کنم مرا با گروههای چریکی که شبها با آرپی.جی و سلاح انفرادی بیرون می‌روند - برای این که دشمن را که در حدود پانزده کیلومتری شهر اهواز در زمین فرو رفته بود، بزنند - بفرستید بروم، یا مرا با خودتان ببرید.» چون آنها نیروهای منظم بودند، باید با نظم و قاعده حرکت می‌کردند. جوانانی که آزاد بودند، شبانه دسته بندی می‌شدند و می‌رفتند. او نیز افسر ارشدی بود. گریه می‌کرد که «مرا با این جوانان بفرستید بروم و من هم کارم را انجام دهم.»

شب، در بازدید از یک یگان زرهی، پهلوی تانک، نظامی‌ای را دیدم که ایستاده بود و نماز شب می‌خواند. مردم ما شاید بسیاری از اینها را ندانند؛ اما ما با چشم خودمان دیده‌ایم. این گونه بود که ارتش توانست خود را در مقابل این حوادث نگهدارد. این گونه بود که امام، با آن صراحتی که داشت، نسبت به ارتش اظهار علاقه و محبت می‌کرد.

این هم یک آزمایش بود که ارتشهای مومن، بعضی در قالب روشهای معمولی و بعضی حتی بیرون از قالبهای معمولی، خودشان را در میدانهای جنگ به آب و آتش زدند و توانستند دشمن را وجب به وجب بیرون کنند و قدم به قدم عقب بنشانند. این کارها در تاریخ ما هست و تاریخ نزدیک ماست. حیف است جوانان ما، بچه‌های ما و نسل نوحاسته، اینها را ندانند.

دانش نظامی و نیروی ایمان؛ عوامل پیروزی در عملیات بیت‌المقدس

۱۳۷۸/۰۳/۰۳

بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا

عملیات بیت‌المقدس و عملیات عظیمی که در آن روزها اتفاق افتاد، کار پیچیده‌ای عظیمی بود که از دو عامل ترکیب شده بود: عامل اول، دانش نظامی و قوت فرماندهی و هوشیاری و استعداد جوانان مومن ما بود. در آن روز کسانی وانمود می‌کردند و شاید امروز هم بعضی خیال کنند که عملیاتی مثل عملیات بیت‌المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! این‌ها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادر قاطع هوشیار، نمی‌تواند هیچ عملی را انجام دهد. در جنگ نظامی، سازماندهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت نظر و موقع‌شناسی و دهها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می‌آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می‌دهد. این اتفاق، در عملیات فتح خرمشهر یعنی همان عملیات بیت‌المقدس روی داد، که همین شهید عزیز اخیر ما شهید صیاد شیرازی یکی از کارگردانان اصلی این عملیات بود و خود او مثل ظهر چنین روزی، از آنجا با تلفن با بنده تماس گرفت و مژده‌ی پیروزی را داد و گفت سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بیایند اسیر شوند! ببینید این عملیات چقدر هوشمندانه و قوی و همه‌جانبه بود که نیروهای دشمن احساس اضطراب می‌کردند که برای حفظ جان خودشان بیایند خود را تسلیم اسارت کنند! که در آن روز هزاران نفر از نیروهای دشمن متجاوز که آن همه با غرور و تکبر، فریاد سر داده بودند آمدند دودستی خودشان را تسلیم رزمندگان اسلام کردند! بنابراین، یک عامل از دو عامل مهم چنین پیروزیهای مهمی، قدرت فرماندهی، دانش، مسلط بودن بر عملیات پیچیده‌ی جنگ و توان بکارگیری نیروها بود، که آن روز هم دشمنان ما در تبلیغات خودشان این‌ها را مخفی می‌کردند و می‌گفتند ایران امواج انسانی را به جنگ فرستاد! مگر امواج انسانی می‌تواند پیروز شود؟! چند قبضه مسلسل از چند طرف کار بگذارند، همه‌ی امواج انسانی را درو خواهد کرد. نخیر، فقط امواج انسانی نبود؛ فقط انبوه جمعیت نبود؛ قوت سازماندهی بود، قوت اراده بود، نیروی نظامی بود. عامل دوم که از عامل اول مهم‌تر است، نیروی ایمان و شجاعت ناشی از قوت ایمان رزمندگان و مردم و جوانان بود؛ یعنی عشق ایمانی نه عشق حیوانی، نه عشق مادی، نه عشق به چیزهای خرد و حقیر عشق به ارزشها؛ عشق به آرمان‌های الهی و اسلامی؛ همان چیزی که کشته شدن در راه خدا را برای کسی که چنین عشقی را دارد، شیرین می‌کند؛ نه اینکه آسان می‌کند، شیرین می‌کند. پیامبر اکرم به امیر المومنین فرمود: «یا علی! آن روزی که به تو ضربتی می‌زنند و این ضربت، به شهادت منتهی خواهد شد، صبر تو چگونه خواهد بود؟» امیر المومنین عرض کرد: «یا رسول الله! این موضع صبر نیست؛ این موضع شکر است.» کسی که در راه خدا به شهادت می‌رسد، بزرگترین شاکر خدا برای این حادثه، خود اوست؛ زیرا که چنین نعمت بزرگی را خدای متعال به او داده است. چه چیزی یک رزمنده، یک جوان و یک انسان را در میدانهای گوناگون، این گونه به روشن‌بینی می‌رساند؟ ایمان آگاهانه. عزیزان من! این ایمان آگاهانه در رزمندگان، موجب این می‌شد که خطر را به هیچ بگیرند. در فرماندهان موجب این می‌شد که لحظه‌ای به راحتی خود و یا به خطر برای خود فکر نکنند. شب و روز تلاش و کار کردند؛ حیثیت حقیر خودی را نادیده گرفتند؛ برای خدا و برای اهداف اسلام و برای آزادی و سربلندی ملت مسلمان، حاضر شدند جان خودشان را بدهند.

واکنش امام خمینی(ره) در مقابل کمبود امکانات نیرو هوایی در جنگ

۱۳۸۸/۰۵/۰۵

بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر

ما به یک قول متعارف معمولی از سوی آدمی که کار بدی از او ندیده‌ایم، اعتماد میکنیم؛ قرضی از او می‌خواهیم، کاری دست او داریم، او به ما وعده میکند که بسیار خوب، من این کار را برای شما انجام میدهم. ما معمولاً اعتماد میکنیم، راه می‌افتیم مقدمات کار را فراهم میکنیم، در حالی که او یک انسانی بیش نیست؛ ممکن است پشیمان بشود، ممکن است کسی بیاید رای او را بزند، ممکن است فراموش کند، ممکن است آن امکانی که به وسیله‌ی او می‌خواست به ما کمک بکند، از دستش برود؛ ده جور یا ده‌ها جور احتمال تخلف این وعده هست، لیکن ما اعتماد میکنیم. خوب، خدای متعال چقدر وعده کرده است به مومنین؛ وعده‌ی نصرت، وعده‌ی هدایت، وعده‌ی تعلیم؛ «و اتقوا الله و تعلمکم الله»، وعده‌ی حفظ و صیانت، وعده‌ی کمک در امور دنیا؛ این همه خدای متعال به ما وعده کرده. البته این وعده‌ها مطلق نیست؛ شروطی دارد، شروطش هم خیلی شروط دشواری نیست، از دست ماها بر می‌آید. دلیلش هم این است که جاهائی که به این شروط عمل کردیم، خدای متعال به ما کمک کرد؛ نمونه‌اش جنگ تحمیلی. شما جوانهائی که دوران جنگ تحمیلی را درک نکردید، بدانید؛ آن روزی که جنگ تحمیلی شروع شد، همه‌ی صاحب‌نظران، همه‌ی تحلیل‌گران، همه‌ی نخبگان به طور قاطع میگفتند صدام در این جنگ پیروز است و ایران شکست‌خورده است؛ جز یک عده‌ی معدودی، آن کسانی که به نگاه اسلامی و ایمانی اعتقاد داشتند - نگاه امام به حوادث - آنها نه، آنها در دلشان امیدی بود؛ حالا کم یا زیاد؛ بعضی کورسوی امیدی بود، بعضی نه، دلشان روشن بود.

من این خاطره را بارها نقل کرده‌ام: در روزهای سوم چهارم جنگ بود، توی اتاق جنگ ستاد مشترک، همه جمع بودیم؛ بنده هم بودم، مسئولین کشور؛ رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر - آن وقت رئیس‌جمهور بنی‌صدر بود، نخست‌وزیر هم مرحوم رجائی بود - چند نفری از نمایندگان مجلس و غیره، همه آنجا جمع بودیم، داشتیم بحث میکردیم، مشورت میکردیم. نظامی‌ها هم بودند. بعد یکی از نظامی‌ها آمد کنار من، گفت: این دوستان توی اتاق دیگر، یک کار خصوصی با شما دارند. من پا شدم رفتم پیش آنها. مرحوم فکوری بود، مرحوم فلاحتی بود - اینهائی که یادم است - دو سه نفر دیگر هم بودند. نشستیم، گفتیم: کارتان چیست؟ گفتند: ببینید آقا! - یک کاغذی در آوردند. این کاغذ را من عیناً الان دارم توی یادداشتهایم نگه داشته‌ام که خط آن برادران عزیز ما بود - هواپیماهای ما اینهاست؛ مثلاً اف ۵، اف ۴، نمیدانم سی ۱۳۰، جی، جی، انواع هواپیماهای نظامی ترابری و جنگی؛ هفت هشت ده نوع نوشته بودند. بعد نوشته بودند از این نوع هواپیما، مثلاً ما ده تا آماده‌ی به کار داریم که تا فلان روز آمادگی‌اش تمام میشود. اینها قطعه‌های زودتعویض دارند - در هواپیماها قطعه‌هائی هست که در هر بار پرواز یا دو بار پرواز باید عوض بشود - میگفتند ما این قطعه‌ها را نداریم. بنابراین مثلاً تا ظرف پنج روز یا ده روز این نوع هواپیما پایان می‌پذیرد؛ دیگر کانه نداریم. تا دوازده روز این نوع دیگر تمام میشود؛ تا چهارده پانزده روز، این نوع دیگر تمام میشود. بیشترینش سی ۱۳۰ بود. همین سی ۱۳۰ هائی که حالا هم هست که حدود سی روز یا سی و یک روز گفتند که برای اینها امکان پرواز وجود دارد. یعنی جمهوری اسلامی بعد از سی و یک روز، مطلقاً وسیله‌ی پرنده‌ی هوائی نظامی - چه نظامی جنگی، چه نظامی پشتیبانی و ترابری - دیگر نخواهد داشت؛ خلاص! گفتند: آقا! وضع جنگ ما این است؛ شما بروید به امام بگوئید. من هم از شما چه پنهان، توی دلم یک قدری حقیقتاً خالی شد! گفتیم عجب، واقعا هواپیما نباشد، چه کار

کنیم! او دارد با هواپیماهای روسی مرتبا می‌آید. حالا خلبانهایش عرضه‌ی خلبانهای ما را نداشتند، اما حجم کار زیاد بود. همین طور پشت سر هم می‌آمدند؛ انواع کلاسهای گوناگون میگ داشتند.

گفتم خیلی خوب. کاغذ را گرفتم، بردم خدمت امام، جماران؛ گفتم: آقا! این آقایان فرماندهان ما هستند و ما دار و ندار نظامیمان دست اینهاست. اینها اینجوری میگویند؛ میگویند ما هواپیماهای جنگیمان تا حداکثر مثلاً پانزده شانزده روز دیگر دوام دارد و آخرین هواپیمایمان که هواپیمای سی ۱۳۰ است و ترابری است، تا سی روز و سی و سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد. بعدش، دیگر ما مطلقاً هواپیما نداریم. امام نگاهی کردند، گفتند - حالا نقل به مضمون میکنم، عین عبارت ایشان یادم نیست؛ احتمالاً جایی عین عبارت ایشان را نوشته باشم - این حرفها چیست! شما بگوئید بروند بجنگند، خدا میرساند، درست میکند، هیچ طور نمیشود. منطقاً حرف امام برای من قانع کننده نبود؛ چون امام که متخصص هواپیما نبود؛ اما به حقانیت امام و روشنایی دل او و حمایت خدا از او اعتقاد داشتم، میدانستم که خدای متعال این مرد را برای یک کار بزرگ برانگیخته و او را و نخواهد گذاشت. این را عقیده داشتم. لذا دلم قرص شد، آمدم به اینها - حالا همان روز یا فردایش، یادم نیست - گفتم امام فرمودند که بروید همینها را هرچی میتوانید تعمیر کنید، درست کنید و اقدام کنید.

همان هواپیماهای اف ۵ و اف ۴ و اف ۱۴ و اینهایی که قرار بود بعد از پنج شش روز بکلی از کار بیفتد، هنوز دارد تو نیرو هوایی ما کار میکند! بیست و نه سال از سال ۵۹ میگذرد، هنوز دارند کار میکنند! البته تعدادی از آنها توی جنگ آسیب دیدند، ساقط شدند، تیر خوردند، بعضیشان از رده خارج شدند، اما از این طرف هم در قبال این ریزش، رویشی وجود داشت؛ مهندسین ما در دستگاههای ذی ربط توانستند قطعات درست کنند، خلاها را پر کنند و بعضی از قطعات را علی‌رغم تحریم، به کوری چشم آن تحریم کننده‌ها، از راههایی وارد کنند و هواپیماها را سرپا نگه دارند. علاوه بر اینها، از آنها یاد بگیرند و دو نوع هواپیمای جنگی خودشان بسازند. الان شما میدانید که در نیروی هوایی ما، دو نوع هواپیمای جنگی - البته عین آن هواپیماهای قبلی خود ما نیست، اما بالاخره از آنها استفاده کردند. مهندس است دیگر، نگاه میکند به کاری، تجربه می‌اندوزد، خودش طراحی میکند - هواپیمای دو کابینه‌ی برای آموزش و یک کابینه‌ی برای تهاجم نظامی، ساخته شده است. علاوه بر اینکه همانهایی هم که داشتیم، هنوز داریم و توی دستگاههای ما هست.

این، توکل به خداست؛ این، صدق وعده‌ی خداست. وقتی خدای متعال با تاکید فراوان و چندجانبه میفرماید: «و لینصرن الله من ینصره»؛ بی‌گمان، بی‌تردید، حتماً و یقیناً خدای متعال نصرت میکند، یاری میکند کسانی را که او را، یعنی دین او را یاری کنند - وقتی خدا این را میگوید - من و شما هم میدانیم که داریم از دین خدا حمایت میکنیم، یاری دین خدا میکنیم. بنابراین، خاطر جمع باشید که خدا نصرت خواهد کرد.

بعد از آغاز جنگ تحمیلی هم ده‌ها بار - حالا اگر ریزهایش را بخواهیم حساب کنیم، بیش از این حرفها شاید بشود گفت؛ هزارها بار، اما حالا آن رقمهای درشت را آدم بخواهد حساب کند - ما نصرت الهی را دیدیم؛ کمک الهی را دیدیم. یکی‌اش همین آمدن اسرا بود. ما حدود پنجاه هزار اسیر پیش عراق داشتیم؛ پنجاه هزار. او هم یک خرده کمتر از این، در همین حدودها، اسیر دست ما داشت. منتها فرقی این بود که اسیرهایی که او پیش ما داشت، همه نظامی بودند، اسیرهایی که ما پیش او داشتیم، خیلی‌شان غیرنظامی بودند. توی همین بیابانها مردم را جمع کرده بودند، برده بودند. من وقتی که جنگ تمام شد، به نظرم رسید که پس گرفتن این اسیرها از صدام، احتمالاً سی سال طول میکشد؛ سی سال! چون تبادل اسرا را در جنگهای معروف دیده بودیم دیگر. در جنگ بین‌الملل، جنگ ژاپن، بعد از گذشت بیست سی سال، هنوز یک طرف مدعی بود که ما چند تا اسیر پیش شما داریم؛ او میگفت نداریم؛ چک چونه، بنشین برخیز؛ تا بالاخره به یک نتیجه‌ای میرسیدند.

باید صد تا کنفرانس گذاشته بشود، نشست و برخاست بشود، تا ثابت کنیم که بله، فلان تعداد اسیر هنوز باقی‌اند؛ آن هم قطره چکانی. صدام اینجوری بود دیگر؛ آدم بدقلق، بداخلاق، خبیث، موذی، هر وقت احساس قدرت کند، حتما قدرت‌نمایی‌ای از خودش نشان بدهد؛ اینجور آدمی بود؛ صدام طبیعتش خیلی طبیعت پست دنی‌ای بود. آدمهای پست و دنی‌ه‌را احساس قدرت بکنند، آنچنان منتفخ میشوند که با آنها اصلا نمیشود هیچ مبادله کرد؛ هیچ. آن وقتی که احساس ضعف میکنند، در مقابل یک قویتری قرار میگیرند، از مورچه خاکسارتر میشوند! دیدید دیگر؛ صدام به آمریکائی‌ها التماس میکرد. قبل از اینکه آمریکائی‌ها به عراق حمله کنند - این دفعه‌ی اخیر - التماس میکرد که بیایید با ما بسازید، همه‌مان علیه جمهوری اسلامی متحد بشویم. منتها شانسش نیامد دیگر که آمریکائی‌ها از او قبول کنند.

من میگفتم سی سال طول میکشد که اسرا آزاد بشوند. خدای متعال صحنه‌ای درست کرد و این احمق قضیه‌ی حمله‌اش به کویت پیش آمد، احساس کرد که اگر بخواهد با کویت بجنگد - البته جنگش با کویت به قصد تصرف کامل کویت بود - احتیاج دارد به اینکه از ایران خاطرش جمع باشد؛ این هم با بودن اسرا امکان‌پذیر نیست. اول نامه نوشت به رئیس جمهور وقت و به نحوی به بنده، چون از این طرف جواب درستی نگرفت، بنا کرد اسرا را خودش آزاد کردن، که دیگر آنهایی که یادشان است، یادشان هست. یکهو خبر شدیم که اسرا از مرز دارند می‌آیند؛ همین طور پشت سر هم گروه گروه آمدند، تا تمام شد. این کار خدا بود، این نصرت الهی بود. و دیگر همین طور از این قضایا تا امروز.

نوشتن خطاهای روزانه توسط شهید باقری

۱۳۹۰/۰۱/۲۳

بیانات پس از اقامه نماز در جمع برخی از شخصیت‌های فرهنگی سیاسی

پارسال یا پیرارسال بود که من شرح حال شهید افشردی (باقری) را میخواندم - به نظرم شرح حال ایشان یا یکی دیگر از همین شهدا بود - در آنجا ذکر شده بود که ایشان هر روز خطاهای خود را مینوشتند؛ همین که در توصیه‌ی علمای اخلاق و در توصیه‌های بعضی از احادیث و اینها هم هست که خطاهای خودتان را بنویسید، هر شب خودتان را محاسبه کنید. او این چیزها را روی کاغذ مینوشت. ماها رومان نمیشود خودمان بنویسیم، روی کاغذ بیاوریم، علنی کنیم؛ ولو بین خودمان و کاغذ. او در یادداشتهای خود نوشته بود که مثلاً من شب دیدم امروز این چند تا گناه را انجام دادم. این محاسبه‌ی نفس، خیلی چیز خوبی است. انسان باید خود را محاسبه کند، بعد یکی یکی از انجام گناهان خود کم کند. ما به بعضی از گناه‌ها عادت کرده‌ایم - گاهی انسان پنج تا، شش تا، ده تا گناه را عادت کرده - همت کنیم اینها را یکی یکی کنار بگذاریم؛ این نقاط ضعف را یکی یکی کم کنیم.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال يك جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه ی کتابخانه ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیر مطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

عبدالله
۱۳۹۰/۴/۲۹